



وحید نامه

شرح مختصری از احوال و آثار شخصیت کامل عرفان

حضرت

وحید الاولیاء

قدس سرّه

سی و هفتمین رکن سلسله علیّه ذهبیه ، رضویه ، مرتضویه ،

مهذبویه ، کبرویه ، احمدیه

از انتشارات خانقاه احمدی شیراز

بمناسبت چهارمین سال رحلت آن بزرگوار

ماه صفر ۱۳۷۹ هـ ق مرداد ماه ۱۳۳۸ خورشیدی در تهران بطبع رسید

منته داده اند که کینه فرقتان
 با پدر نهند از این زبان مثال
 مبارک حضرت سولی علیه السلام
 برداشت و آن در نظر این سال
 میبود و تا بخیرت صبر منظر شود که
 از سلاطین صفویه آثار آن در شهر
 بر حرات یاد عیب از این سال

انی امیر عرب ایله اینته عیب نامی
 بر سر افتر شاهان جهان ظل همامی
 در پس پرده نهان بودی قومی نصلا
 جرمت ذایع نشناخته گفتند خدای
 خود کو بند پس از این کران طلعت دنیا
 پرده برداری انگونه که هستی بنیانی

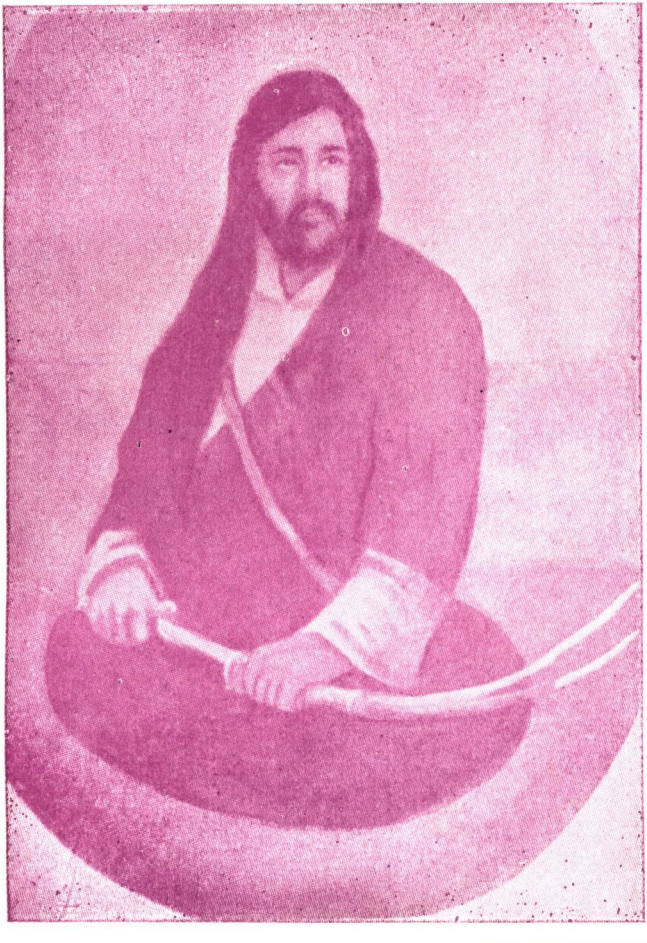
از آن امرالدین شاه می بود
 کران مرحوم به همد عکس کزین فرشت
 آردا میمانند و این همان منامیل
 مبارک است که خضر الله برین است
 بنیاب لولایه است آورده همه
 دفعح جهان شریفنا حضرت پوزار
 ز سیر و طبع خود ابرار اطمینان فرست
 فی شهر سال ۱۰۴۰

ای شریک ز ما با ما تا زمان برهان
 از حد و بیعت ذلیل هستیم
 حواست گفتن نام او از روزگار نام تو
 نورشیرین شاهان بنیامین است که

ای شریک ز ما با ما تا زمان برهان
 از حد و بیعت ذلیل هستیم
 حواست گفتن نام او از روزگار نام تو
 نورشیرین شاهان بنیامین است که

ای شریک ز ما با ما تا زمان برهان
 از حد و بیعت ذلیل هستیم
 حواست گفتن نام او از روزگار نام تو
 نورشیرین شاهان بنیامین است که

ای شریک ز ما با ما تا زمان برهان
 از حد و بیعت ذلیل هستیم
 حواست گفتن نام او از روزگار نام تو
 نورشیرین شاهان بنیامین است که



دانش از همه انجام و آغاز همه
 ای هر دو عالم همه انصروا علی
 بیستی و سیر از آن که در ساری نون
 شام و روزگار انصروا علی

ای شریک ز ما با ما تا زمان برهان
 از حد و بیعت ذلیل هستیم
 حواست گفتن نام او از روزگار نام تو
 نورشیرین شاهان بنیامین است که

ای شریک ز ما با ما تا زمان برهان
 از حد و بیعت ذلیل هستیم
 حواست گفتن نام او از روزگار نام تو
 نورشیرین شاهان بنیامین است که

ای شریک ز ما با ما تا زمان برهان
 از حد و بیعت ذلیل هستیم
 حواست گفتن نام او از روزگار نام تو
 نورشیرین شاهان بنیامین است که

ای شریک ز ما با ما تا زمان برهان
 از حد و بیعت ذلیل هستیم
 حواست گفتن نام او از روزگار نام تو
 نورشیرین شاهان بنیامین است که

عن الإصبع من نسانة قال تعف ابن عباس
 بقول قال رسول الله ذكر الله عبادة
 وذكر كرمه عبادة وذكر علي عبادة
 وذكر الأئمة عبادة والذي بعثني
 بالنبوته وجعلني خير البرية ان وصبي
 افضل الاوصياء انما بعثني الله على عبادة
 وخليفته على خليفته الحديث

ای شریک ز ما با ما تا زمان برهان
 از حد و بیعت ذلیل هستیم
 حواست گفتن نام او از روزگار نام تو
 نورشیرین شاهان بنیامین است که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَلِيمًا وَمُعْتَدًّا لِلنُّعْمِ وَالْمُحْضِرًا لَلْأَذَى السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْجِبًا
لِلْإِحْسَانِ وَكَاشِفًا لِرُذُنِ وَصَفَا لَأَنْزِلُ السَّلَامُ عَلَى سَبْرٍ الْأَعْمَالِ وَمُقَلِّبًا الْأَحْوَالِ وَرَافِعًا
عَنِ الْخَمَالِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَاجَّ الْمُؤْتَمِرِينَ بِدَوَارِثِ عِلْمِ السُّنَنِ وَالْحَاكِمِ يَوْمَ الدِّينِ الشَّاعِلِ
عَجْوَةَ النُّعُوقِ بِسَامِعِ الشَّرِيفِ النُّزِيِّ عَزَّ وَجَلَّ يَا مَنْ نَزَلَ السَّلَامُ عَلَى عِجْبَةِ اللَّهِ الْبَانَةِ وَرُفْدِ
عَيْشٍ وَالشَّافِعِ وَيَمِينَةِ الدَّوَامِ السَّلَامُ عَلَى عِزِّ أَسْبَلِ الْأَمَّةِ وَمَنْعِ الرَّحْمَةِ وَالْأَمَّةِ
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا طَابَ اللَّهُ الرَّاحِعِ وَالنَّجْمِ اللَّامِحِ وَالْإِمَامِ النَّاجِحِ وَالرَّيِّدِ الْقَادِحِ السَّلَامُ عَلَى
وَجْهَةِ اللَّهِ الَّذِي مِنْ عِوَادِ السَّلَامِ عَلَى نَفْسِ اللَّهِ الْقَائِمَةِ فِيهِ بِالسُّنَنِ وَعِيْنِهِ الْفَرْقُ مِنْ عَرَفَاتِهَا
السَّلَامُ عَلَى أَرْزُقِ النَّاسِ وَالْمُتَمِمْ لِحَقِّ النَّاسِ بِالْبَيْتِ وَحِجَبِهِ الَّذِي مِنْ تَطَائِبِ بَيْتِهِ
عُمْدَةِ الْبَحْرِ وَالْحُلِيِّ وَسَائِفِ الْأَرْزُقِ وَالْحَاكِمِ بِالْحَقِّ نِعْمَتُكَ اللَّهُ عَلَيْكَ يَا عَزِيزًا مُؤْتِمِرًا
وَمَا مَدَرَ اللَّهُ سَوْخِيَّهِ وَفَضَّلَى اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَجَبَلِ أَسْدَرٍ مِنَ النَّاسِ قَوْلِي الْيَوْمَ يَا حَكِيمِ
يُنْتَكَ وَالنَّبِيَّ سَيِّدَكَ لَنْ أَشْرُجُمَاتِ الْأَيْدِي كَرِيمَاتِ الشَّاكِرِينَ كَذَلِكَ هَدَى اللَّهُ مَوْلَىكَ مِنْ قَوْلِهِ
وَرَجَائِكَ كَرِيمًا كَرِيمًا فَتَسَابَرُ عَيْنُهُ فَوَكَّنِي إِلَى اللَّهِ سَبِيلًا وَسُفَرًا وَمِنَ النَّارِ سَبِيلًا وَإِلَى
رَجْوَيْكَ كَسَالًا يُحْيِيكُمْ مِنْ وَصَلِيَّةِ نَسَبِكُمْ بِحَسَبِكُمْ سَبِيلًا فَأَمَّا
سَامِعِ الدُّعَاءِ وَوَلِيَّ الْحِمْمَةِ عَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَأْسِ الشُّبُهَاتِ الْكَرِيمِ وَالْإِمَامِ الْعَظِيمِ كَرَّمَ
بِنَايَجِبَا يَا أَسْبَلِ الْوَسِيَّيْنِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَفَعَهُ اللَّهُ وَرَكَعَاتِهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَاجَّ الْمُؤْتَمِرِينَ بِدَوَارِثِ عِلْمِ السُّنَنِ وَالْحَاكِمِ يَوْمَ الدِّينِ الشَّاعِلِ
عَجْوَةَ النُّعُوقِ بِسَامِعِ الشَّرِيفِ النُّزِيِّ عَزَّ وَجَلَّ يَا مَنْ نَزَلَ السَّلَامُ عَلَى عِجْبَةِ اللَّهِ الْبَانَةِ وَرُفْدِ
عَيْشٍ وَالشَّافِعِ وَيَمِينَةِ الدَّوَامِ السَّلَامُ عَلَى عِزِّ أَسْبَلِ الْأَمَّةِ وَمَنْعِ الرَّحْمَةِ وَالْأَمَّةِ
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا طَابَ اللَّهُ الرَّاحِعِ وَالنَّجْمِ اللَّامِحِ وَالْإِمَامِ النَّاجِحِ وَالرَّيِّدِ الْقَادِحِ السَّلَامُ عَلَى
وَجْهَةِ اللَّهِ الَّذِي مِنْ عِوَادِ السَّلَامِ عَلَى نَفْسِ اللَّهِ الْقَائِمَةِ فِيهِ بِالسُّنَنِ وَعِيْنِهِ الْفَرْقُ مِنْ عَرَفَاتِهَا
السَّلَامُ عَلَى أَرْزُقِ النَّاسِ وَالْمُتَمِمْ لِحَقِّ النَّاسِ بِالْبَيْتِ وَحِجَبِهِ الَّذِي مِنْ تَطَائِبِ بَيْتِهِ
عُمْدَةِ الْبَحْرِ وَالْحُلِيِّ وَسَائِفِ الْأَرْزُقِ وَالْحَاكِمِ بِالْحَقِّ نِعْمَتُكَ اللَّهُ عَلَيْكَ يَا عَزِيزًا مُؤْتِمِرًا
وَمَا مَدَرَ اللَّهُ سَوْخِيَّهِ وَفَضَّلَى اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَجَبَلِ أَسْدَرٍ مِنَ النَّاسِ قَوْلِي الْيَوْمَ يَا حَكِيمِ
يُنْتَكَ وَالنَّبِيَّ سَيِّدَكَ لَنْ أَشْرُجُمَاتِ الْأَيْدِي كَرِيمَاتِ الشَّاكِرِينَ كَذَلِكَ هَدَى اللَّهُ مَوْلَىكَ مِنْ قَوْلِهِ
وَرَجَائِكَ كَرِيمًا كَرِيمًا فَتَسَابَرُ عَيْنُهُ فَوَكَّنِي إِلَى اللَّهِ سَبِيلًا وَسُفَرًا وَمِنَ النَّارِ سَبِيلًا وَإِلَى
رَجْوَيْكَ كَسَالًا يُحْيِيكُمْ مِنْ وَصَلِيَّةِ نَسَبِكُمْ بِحَسَبِكُمْ سَبِيلًا فَأَمَّا
سَامِعِ الدُّعَاءِ وَوَلِيَّ الْحِمْمَةِ عَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَأْسِ الشُّبُهَاتِ الْكَرِيمِ وَالْإِمَامِ الْعَظِيمِ كَرَّمَ
بِنَايَجِبَا يَا أَسْبَلِ الْوَسِيَّيْنِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَفَعَهُ اللَّهُ وَرَكَعَاتِهِ

زیارت هفتم حضرت مولی الموحّدین علی علیه السلام منقول از کتاب تحفة الزائر مجلسی دوم

وحید نامہ

شرح مختصری از احوال و آثار شخصیت کامل عرفان

حضرت

وحید الاولیاء قدس سرہ

سی و ہفتمین رکن سلسلہ علیہ زہبیہ ، رضویہ ، مرتضویہ ،
مہدویہ ، کبرویہ ، احمدیہ

از انتشارات خانقاہ احمدی شیراز

بمناسبت چہارمین سال رحلت آن بزرگوار

ماہ صفر ۱۳۷۹ ہ ق مرداد ماہ ۱۳۳۸ خورشیدی

در طہران بطبع رسید

ترنگت پانچاڑی سرور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد (ص)

و اهل بيته الطاهرين

در این کره خاکی ، هریک از موجودات را بر حسب استعداد ،
قوای پنهانی بودیعه سپرده که در زندگی با استفاده از آن
قوا ، بحرکت و جنبش ادامه داده پیوسته بسوی ترقی و هدف
خداوند عالم
عالی خود گام بردارد .

انسان که اشرف مخلوقات و سرآمد موجوداتست نیز بنا بر همین اصل کلی ،
میباستی سالک جاده ترقی دانش و بینش بوده رو بمقصد نهائی و غائی که برای این منظور
آفریده شده است ، به پیشروی خود ادامه دهد .

اگر منظور آفریننده انسان. همین ارضاء شهوات ظاهری نفسانی و بکار انداختن
نیروی صوری او میبود ، لازم میآمد آنهمه استعداد های نهفته وی بيمصرف و بلااثر
بماند ، در حالیکه مشهود همگانست با کمک همین نیروهای نهانی، بشر توانسته است
اختراعات محیر العقول و شگفت انگیزی را بروی صحنه گیتی آورد.

عالم بزرگی که بازحمات شبانه روزی و کار مداوم در آزمایشگاهها، بمطالعه و
بررسی و تفکر و تجربه، نسبت بمنظور و هدف خود مشغول است. سرانجام تا پرتوی از شعاع
انوار حقیقت بمغز او نتابد موفق بکشف داروها و روشهای نوین معالجه بیماریهای مهلك
نخواهد شد .

مطالعه شرح حال دانشمندان و علماء بزرگ، در هر رشته‌ای از علوم، این نکته را تأیید مینماید: مادام که بدون ایشان، الهامی از حقیقت نرسد، هیچگونه پیشرفتی ننموده و بهدفع خود نائل نگردیده‌اند. (۱)

همه میدانند که بدن انسان از جسم و روح تشکیل و ترکیب یافته است (صرف نظر از اقوال و عقاید مختلف علماء نسبت بانواع ارواح) و هر چند امروزه علماء و دانشمندان صوری با صرف مساعی و تحمیل زحمات موفق بکشف و اختراعاتی جهت آسایش نسبی جسم بشری شده‌اند. باید اقرار کرد که بهمان نسبت روح را تشنه گذارده، و ازلال معارف معنوی او را محروم ساخته، و بشر را بمظاهر فریبنده عوالم صورت مشغول داشته‌اند. در صورتیکه با وجود تمام وسائل ممکنه باز بشر فراغت خاطر نداشته و پیوسته پی گم شده خود میگردد. بهمان طریقیکه با صرف نیرو و قوای مغزی تمام امکانات نسبی آسایش جسمی را آماده ساخته است اگر ابزار و وسائل لازمه را نیز جهت تغذیه و نمو قوای روحی خود فراهم می‌آورد و باختیار وی میگذارد، آرامش و تسکین روحی رسیده و نشاط و مسرت زندگی را بنحو کامل ادراک مینمورد.

اگر بشر در زندگی خود همیشه ناراضی و افسرده خاطر بنظر میرسد و مظاهر صوری باهمه درخشندگی و فریبندگی نتوانسته است درون او را خرسند و خوشنود سازد از اینست که تمام مساعی خویش را صرف ارضاء امیال جسمانی و نفسانی نموده و از آنهمه خائز معنوی که درای عالم صورت بمنظور ترفیه و ترقی و مسرت او آماده گردیده است بی‌خبر مانده هیچوقت ب جستجوی گنجینه‌های پنهانی خود بر نمی‌آید.

و چون دین و نیروی متفاوت همیشه کار فرمای عالم وجود است، بشر بوسیله تأمین این دو همواره نیازمندیهای صورت و معنای خود را مرتفع میسازد.

نیروی صوری که محصول قوای طبیعت است همیشه در دسترس و در اختیار بوده و هست، اما تجسس نیروی معنوی که جزء عوالم روحانی است، از ماوراء عالم طبیعت

(۱) مطالعه احوال و آثار دانشمندان بزرگ و کاشفین عالیقدر از قبیل بوعلی سینا فخر رازی، ملاصدرا، شیخ بهائی، ادیسون، نیوتن، انیشتن و غیرهم این مطلب را ثابت مینماید.

باید بدست آید آنهم در سایه تربیت و صرف وقت نذر راه یافتگان بآن عوالم که ارتباطشان با معنویات و صنایع عالم صورت و معنی همیشه برقرار است .

دست یافتن بچنین کسان مستلزم استمداد از قوای باطنی و معنوی انسانی (حقیقت آدمیت) است و با الهام گرفتن از همین قوا که در درون اوست. میتوان سعادت حقیقی را یافته و نشاط واقعی بشریت را دریافت .

بدیهی است همانطور که برای فرا گرفتن دانش ظاهری و صوری که فرضیه‌هایی بیش نبوده و مرور زمان ممکن است بطلان آنها را پس از چندی روشن سازد، صرف وقت و زحمات و مشقات طاقت فرسا نزد استادان فن لازم و حتمی است تا کسی در آن فن بدرجه کمال مورد نظر خویش برسد در صورتیکه ابزار و وسائل تحصیل این فنون و علوم همگی بحد و فور در دسترس بشر است .

بطریق اولی، پذیرش تربیت مر بیان معنوی صعوبت و دشواریش بمراتب بیشتر، ضروری‌تر، و حتمی‌تر است، زیرا بایستی بدون ابزار و وسائل صوری، نیروهای نهفته معنوی او را که بالقوه موجود است بفعال آورد، و سلاح مخصوص این کار منحصر آدر دست همان مر بیان و راه یافتگان بعوالم روحانی است .

و چون حقایق این قوا در وجود آدمی سری و نهانی است. لزوماً چنین مر بیان نیز در استتار و خفا بوده و دست یافتن بایشان برای همه بطور تساوی میسر نیست، و شرط یافتن آنها تحقیق و تکاپو و جستجو است تا بتواند خود را بایشان نزدیک سازد و از خرمن معارفشان خوشه‌ای بردارد. کسانیکه علاقه‌مند تقویت نیروی باطنی و روحانی خویشند و بخواهند تحت تربیت این مردان حق قرار گیرند. قبل از هر کار بایستی با توسل بحق شناسائی و معرفت آنان را خواستار شوند تا خداوند وسائل شناسائی آنان را بانشانیهای مخصوص بآنها اعلام و الهام دارد و این الهام‌هنگامی صورت میگیرد که طالب در کمال اخلاص و عطش درونی متوجه حق باشد. زیرا چون این قوم مطلقاً در حق فانی و بحق باقی گشته‌اند بحکم **من کان لله کان الله له** مرهم زخمهای نهانی و داروی دردهای بیدرمان بشری اند پندارشان حقیقت گفتار آنها شریعت، و کردار ایشان طریقت حق است. فراغت خاطر که

بشر همه عمر بجستجویش میبرد آزد. جز در سایهٔ تربیت مردان حق بدست نیاید. چه: آرامش دل دولت خدادادی است که ذره‌ای از آن را بهزاران نعم دنیا برابر نمیتوان کرد.

یکی از این مردان حق و مر بیان عالم معنی را خواهد شناخت که سرمایه و نقد وقت را در راه دانش و بینش بشری صرف کرده و عمر عزیز را در راه مستقیمی که فقط بسوی حق منتهی است بپایان رسانید و از آغاز تا انجام زندگی دمی از طاعت و عبادت حق و در عین حال خدمت بمخلوق دست نکشید تا آنجا که جز پوستی بر استخوانهای نحیفش باقی نماند. مطلقاً در نور صفات جلال و جمال حقه تعالی مستغرق بود. رزانت فکر و درایت عقلانی او آنچنان حدت و شدت داشت که واردین و مشتاقان الهی را جز بانسانی صریح و روشن نمی پذیرفت و چنانچه متقابلاً خود آنجناب را وارداتی یا نشانی نسبت باین شخص یادگیری میبود بدون فوت وقت پذیرفته و بدستور سلوک او را مفتخر مینمود.

با کلامی، دردهای جانفرسای مجمع مشتاقان را درمان می بخشید و زمانی با دمیدن انفاس روحانی، افسردگان عالم طبیعت را نشاط و سرور میداد طریقتش راهنمایی بسوی حقیقت ائمه اثنی عشر (ع) بود که چون کوردلی راسمهٔ توحید در دیده میکشید چشمش را بانوار جمال ایشان روشن ساخته بشاهراه شریعت مصطفوی میکشاند.

چشمان حق بین نافذش چون بمررد راهجوئی میافتاد، چنان اثر مثبت و سریع در همهٔ شرایش وجود او مینهاد که خود را رها کرده و بارقه دوستی و محبتش را از جان و دل پذیرفته و طوق ارادتش را بگردن مینهاد.

چون سوخته جان حسرت زده‌ای که نیش زخمهای جانگاہ او را از پای در آورده و از همه در، نومید و محروم و مش ساخته و بدر گاه بی نیاز اشکها ریخته راه حق را میجست، بخانه اش روی می آورد، با شربت زلال امید، کام جانش را سیراب میساخت و از داروی نظر همه آلام درویش را درمان میداد و با لبخندی شفا بخش مرهمی بروی ریشهای سوزنده اش مینهاد که التیام مییافت.

این را در مرد بزرگ موسوم به آقامیرزا احمد و به **وحید الاولیا** معروف بود اینک گروهی از محبین و دوستان آن شخصیت عالیقدر که بدرک فیض حضورش نائل آمده اند،

بیاد بود ایام مصاحبت بر آن شدند مجموعه‌ای بنام (وحیدنامه) در کمال اختصار فراهم آورده در دسترس علاقه‌مندان قرار دهند .

آن مرد بزرگ کلمه حالات و سوانح عمری خود را از سال ۱۳۱۰ هـ . ق خوشبختانه از روزیکه قدم در سلوک الی الله گذارده تا پنجاه سال اعم از مسافرت‌ها و اقامت، مشاهدات، مکاشفات و جغرافی شهرها، اوضاع و احوال عمومی در سالهای مختلف، کارهای شبانه‌روزی خود همه را در دفاتر مخصوص ثبت کرده که موجود در دسترس است - بنا بر این مطالب این مجموعه مستند و باصطلاح دست‌اول و کاملاً معرف نظم و ترتیب ظاهر و باطن دوران حیات معظم له است .-

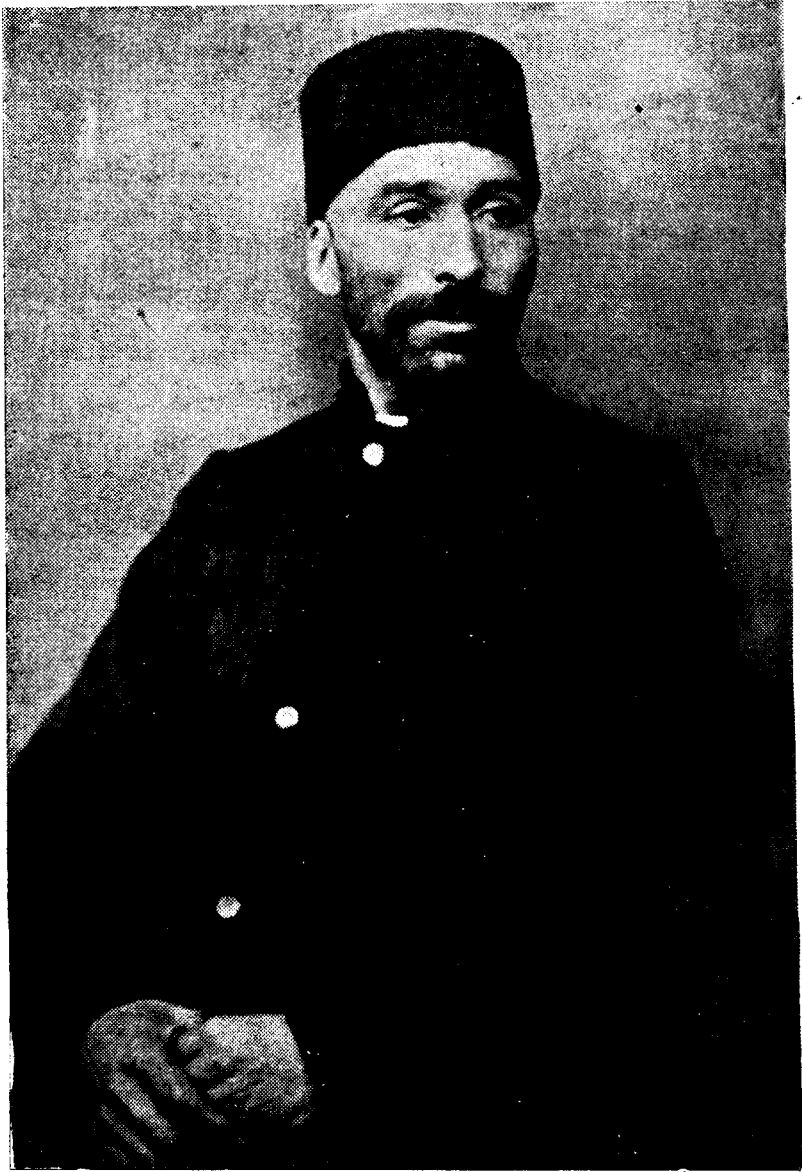
از اردبیل تا تبریز

در اردبیل مردی متدین و امین بنام حاج محمد کریم زندگی میکرد و از راه کسب و تجارت امرار معاش مینمود، و چون در طب قدیم وارد و مخصوصاً در چشم‌پزشکی (باصطلاح آنروز بنام جراح خوانده میشد) ماهر بود، غالباً بر ایگان بمعالجه بیماران نیز میپرداخت و در بین اهل آن شهر در امانت و دیانت و راستی و درستی معروف و همه او را بدیده احترام مینگریستند . -

عیالش مرحومه زینب دختر حاج احمد قراجه‌داغی ساکن تبریز صفات بارزی داشت که او را در میان اقوام و هم‌کنان خود ممتاز نموده و در عفت و نجابت و مهر بانی ضرب‌المثل عامه بود، و چون غالباً شوهرش بمسافرت میرفت، تربیت اولاد بعهدہ مشارالیه‌ها بود، و بنا بر اقوال موثقین فرزندان متدین و فوق‌العاده‌ای تربیت کرده است .-

حاج محمد کریم پس از مدتی اقامت در تبریز که موطن اصلی بود بمنظور معاملات چندسالی در گیلان و اردبیل نیز مسکن داشت و به تبریز هم‌رفت و آمد مینموده است و بالاخره در ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ هـ . ق در اردبیل بر حمت خدای پیوسته و در آنجا مدفون گردید .-

فرزندان آن مرحوم عبارت بودند از: سه پسر و سه دختر



مرحوم مشهدی محمد آقا عتیقه چی - ملقب به : معاون الفقراء

۱- آقای مشهدی حاج آقا که بشغل تلمبه سازی مشغول و در اواخر عمر وارد سلوک

گردیده بود .

۲- آقای مشهدی محمد آقا عتیقه‌چی ملقب بمعاون الفقرا (۱۲۸۴-۱۳۵۱

ه. ق. (۱)

۳- آقای میرزا احمد. وحیدالاولیاء، (۱۲۸۶-۱۳۷۵ ه. ق) که اینمجموعه در وصف حال ایشان است.

۴- مرحومه بانوسارا [عیال مرحوم شعبان، و مادر مرحوم محمود شعبانی ساکن مشهد (متوفی در سال ۱۳۳۳ شمسی در طهران)]

۵- مرحومه بانو فاطمه و مادر رباب خانم که مشارالیهها مادر آقای سرهنگ جواد طهوری است.

۶- مرحومه بانوشوکت [عیال مرحوم میرزا باقر خان و مادر آقایان: جعفر بختیار، مجید، کاظم و بانو عالیه رضوانی است].

بنابر اقوال موثقی که با این خانواده آشنائی داشته‌اند. مرحومه بانوزینب اغلب میگفته: «اوقاتیکه باین فرزند (میرزا احمد) حامله بودم، حالاتی شگفت انگیز برای»
 «من رخ میداد، علاوه بر اینکه همیشه متوجه خدا و بیارحق بودم، بشنیدن حالات اولیاء»
 «و بزرگان دین رغبت فراوانی داشته و از آن لذت میبردیم و از این لحاظ کمتر میل»
 «بملاقات اشخاص داشتم و اگر احیاناً درجائی با غذای شبهه‌ناکی روبرو و برای خوردن»
 «یا نخوردن مردد میشدم، از درون خود صدائی میشنیدم که مرا از تردید خارج میساخت»
 «و در تمام مدت حمل چند ساعت قبل از طلوع صبح بیدار، و حال مناجات و تضرع بدرگاه»
 «خداوند در هیچ سحری از من ترك نمیشد و همیشه با وضویا تیمم بودم تا آنکه در سال»
 «۱۲۸۶ ه. ق در شهر تبریز. محله پل سنگی در خانه مسکونی نزدیک بقعه شاه حسین»
 «ولی، این طفل پا بعرضه وجود گذارد و بنام میرزا احمد موسوم گردید. و در هنگام»

(۱) - گزارش مختصری از احوال ایشان در کتاب (اوصاف المقربین) تالیف

آقای میرزا احمد تبریزی - چاپ شیراز - چاپخانه احمدی - سال ۱۳۳۸ ه. ق، چاپ شده است و نیز صفات عجیب و خارق العاده نامبرده در سلوک و خصائل حمیده و همت عالی او در کتابی بنام (گلبن محمدی) گردآورنده: میرزا ابوالحسن حافظ‌الکتب معاون الفقراء - چاپ شیراز - کتابخانه احمدی سال ۱۳۳۳ شمسی بطبع رسیده است.

« شیرخوار گوی ، اگر احياناً گاهی وضو نداشتم تا تجدید وضو نمی‌کردم طفل پستان »
 « نمی‌گرفت ، و از آن پس بیاد ندارم که از سحر گاه تا طلوع آفتاب خود و یا طفلم در خواب »
 « باشیم . »

اینک شرح مختصری که خود جناب آقا میرزا احمد
 در کتاب اوصاف المقریین (۱) ثبت فرموده اند عیناً نقل میشود

« حقیر مؤلف که نامش احمد در ولد حاج محمد کریم تبریزی است رحمة الله
 « علیه در سنه یکهزار و دو بیست و هشتاد و شش در دار السلطنه تبریز تولد یافته و در ایام
 « صبی والدین مسافرت اختیار کرده چند سال در دارالمرزگیلان توقف و بعد آمده در
 « دارالارشاد اردبیل توطن گزیدند ، و این بیچاره مدتی در مکتب بدرس فارسی اشتغال
 « داشت و بعد قریب سالی در مدرسه بتحصیل مقدمات عربی تا مغنی و مطول پرداخت ،
 « بعد از آن قریب دو سال مشغول یاد گرفتن صنعت تذهیب و نقاشی و مایه تعلق بهما بود ،
 « در سنه یکهزار و سیصد و هشت بقفقاز روسیه سفر کرد ، در آن سامان بکتابت کلام الله
 « و کتب و تذهیب اشتغال نمود . در عرض این گاهی بتفکر میافتا که این همه تغییر احوال
 « از آمدن بدنیا و زمان طفولیت و از آن بشباب و از آن بکهنوت ، و از آن بشینخوخت افتادن
 « و بعد ترك زندگی کردن و زیر خاک پنهان شدن چه کاریست ؟ و این آمدن از کجاست و
 « رفتن بکجا ؟ و حقیقت آدمی چیست و چگونه است . »

« چو خود را دید یک شخص معین تفکر کرد تا خود چیستم من »

حوزه فقر اردبیل

شمعی میدرخشید و شعله فروزانش نورافشانی میکرد ، پروانه هائی هم گرد آن
 شعله پرمیزدند ، لکن از آن میان جان باخته از خود گذشته ای پیدا نمیشد که یکبار در
 برابر شمع قرار گرفته تمامی شعله را بسوی خود منعطف نموده نه تنها شهرش را بسوزاند
 بلکه خود نیز در پای شمع سوخته ، حرارتی به جمع داده درس جانبازی نیز بجمع بیاموزد .
 محفل انسی بود که حاضرین آنجا مس قلب خود را بامید آنکه زرشود بر بزرگ

مجلس عرضه میداشتند، و او آنقدر که در آنها تاب و توان مییافت به نفس کیمیا اثرش بر آنان میدمید و زربغش پس میداد، اما طالب دلسوخته‌ای پیدا نشده بود که یکباره وجود خاکی خود را عرضه داشته و بزبانحال گوید:

ای فدای توهم دل و هم جان وی نثار رخت هم این وهم آن
دل فدای تو، چون توئی دلبر جان نثار تو، چون توئی جانان

خمی پراز می ناب میجو شید و ساقی آتش پرست آتش دستی نیز در کنار آن نشسته نیم مستان جرعه نوش را هر چند صلا میزد، جز بیاله‌ای نمی کشیدند، پا کباز پر طاقتی را میجست که خم و خمخانه را یکباره بکامش فروریخته، ازرنج خمار و ازهستی خودیت و منیتش آنچنان برهاند که همه اعضا او حتی الوری و الشربان ذکر دوست کنند و آشکارا بدون پروای غیر گویند:

نیست بر این رخ نقاب نیست بر این مغز پوست

اگر باده نوشانی در این دیرمغان بودند که در حالت مستی و بیخودی سخنانی از دوست بر زبان میراندند، و یا اگر در آئینه دلشان عکسی از محبوب جلوه گری مینمود از ترس اغیار آهسته وزیر لیبی نشانی میدادند. جای سالک رهرو، جان بر کف نهاده‌ای خالی بود که پای کوبد و دست افشاند و دامن تعلق از هر دو عالم برچیده و بر طارم هفت اختریای نهاده خطاب بساقی گوید:

می و سلم بچشان تا در زندان ابد از سر عربده مستانه بهم در شکنم

لکن قرائن و امارات نشان میداد که دست تقدیر مشاطه ازلی، صاحب حسن احمدی را آماده میکند.

بیدار دلان روشن بین که راهی بیاطن داشتند، خبر میدادند که عنقریب ستاره‌ای در عالم فقر محمدی طلوع خواهد کرد که ماه این مجلس و روشنائی بخش دیده‌ی صاحب‌دلان گردد.

در آن زمان راهنمائی و فیض بخشی حوزه فقر اردبیل بوجود مبارك آقای میرزا



مرحوم میرزا حسینخان سر رشته دار- ملقب به : مرصع پوش ولایت

حسینخان سر رشته دار که از باطن ملقب به مرصع پوش (۱) ولایت و از طرف جناب آقای سید جلال الدین محمد مجد الاشراف قدس سره مجاز و ممتاز و در آنمحل مامور راهنمایی و دستورالعمل قراء حق سلسله مبارکه ذهبیه بود.

جناب آقای مجد الاشراف (۲)

سید جلال الدین محمد، ملقب به مجد الاشراف و متخصص به قدسی، فرزند میرزا ابوالقاسم مشهور به میرزا بابا متخلص به راز، فرزند میرزا عبدالنبی است که همگی از ارکان سلسله مبارکه ذهبیه و از معارف و رجال بنام شیراز و احوال هر یک در کتب تذکره و رجال به نیکی یاد شده

(۱) شرح حال ایشان در کتاب اوصاف المقربین ثبت است. و نیز در دیوان گمنام (چاپ تهران - چاپخانه پاکتچی - ۱۳۲۸ شمسی) که حاوی اشعار عرفانی و مرثی است مفصلاً ذکر حالات ایشان شده است.

(۲) شرح احوال ایشان مفصلاً در کتاب اوصاف المقربین و رساله قدسی (تالیف آقامیرزا احمد تبریزی نایب الولا یه - شیراز - چاپ مطبع احمدی ۱۳۳۲ هـ ق) ثبت است.



آقای سید جلال الدین محمد ملقب به : مجد الاشراف قدس سره

و ظاهراً قریب به هفتصدسال نیز تولیت آستانه متبر که حضرت سید میر احمد شاه چراغ علی علیه السلام را داشته اند - نسب ایشان به میرزا حبیب اله واقف میمند و از او بسید شریف جرجانی میرسد تعمیرات بقعه متبر که واطاق آئینه کاری جنب مرقد و ایوان . در زمان تولیت ایشان انجام یافته، هنوز رجال مسن و معمر شیراز که بدرک محضش نائل آمده اند ، حکایاتی بیاد دارند که حاکی از مکارم اخلاق، وجود و سخاوتش برای بیماران و کمک بضعفا و مراقبت در طاعات و عبادات ایشانست در سال ۱۲۴۶ هـ ق در شیراز متولد و رحلتشان در ربیع الثانی ۱۳۳۱ هـ ق اتفاق افتاد و در حجره ای که مشرف به بقعه متبر که حضرت شاهچراغ علیه السلام است مدفون اند

سلاسل فقر

چهار سلسله است که بواسطه چهار نفر ، از چهار معصوم بظهور آمده و مشهور گردیده است :

- ۱- سلسله رفاعیه . بواسطه کمیل بن زیاد از حضرت امام علی بن ابیطالب امیر المومنین علیه السلام منتشر گردیده و کمیلیه نیز میگویند .
 - ۲- سلسله نقشبندیه . بواسطه سلطان ابراهیم ادهم از حضرت امام سیدالساجدین علی بن الحسین علیهما السلام اخذ گردیده .
 - ۳- سلسله شطاریه . بواسطه سلطان بایزید بسطامی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شیوع یافته است -
 - ۴- سلسله مبارکه ذهبیه . بواسطه شیخ المشایخ ، معروف کرخی از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نمودار شده و در اغلب کشورهای آسیائی اشتهار دارد .
- سه سلسله اول ، چون شیعه و سنی ، از نظر تقیه بایکدیگر اختلاط پیدا کرده اند ، در طریقه ایشان اختلاف کلی واقع شده که بالفعل نمیتوان آنرا بمعصوم نسبت داد لیکن سلسله ذهبیه منحصر بفرقه شیعه اثنی عشریه بوده و آنرا ام السلاسل گویند ، زیرا رشته های صفوی ، سهروردی ، مولوی ، نوربخشی ، نعمه الهی و غیرهم ، همگی شعبه های است که از این سلسله منشعب شده است ، و مشاهیر اولیاء که صاحبان تذکره و دیوان حقایق اند کلاً از شعب این سلسله میباشند .

اسامی ارکان سلسله مبارکه علیه ، ذهبیه

رضویه ، مرتضویه ، مهدویه ، کبرویه ، احمدیه

این فیض از حضرت سلطان الاولیا ، ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام به

شیخ معروف کرخی (۱) رسیده و از ایشان به شیخ سری سقطی (۲)

۳- شیخ جنید بغدادی

۴- شیخ ابو عثمان مغربی

۵- « ابوعلی رودباری

۶- « ابوعلی کاتب

- ۷- شیخ ابوالقاسم کورکانی
 ۸- شیخ ابوبکر نساج
 ۹- « احمد غزالی
 ۱۰- « ابوالنجیب سهروردی
 ۱۱- « عمار یاسر اندلیسی
 ۱۲- نجم الدین کبری
 ۱۳- شیخ مجدالدین بغدادی
 ۱۴- شیخ رضی الدین علی بن لالا
 ۱۵- « احمد گورکانی (جوزقانی)
 ۱۶- « عبدالرحمن اسفرائینی
 ۱۷- « علاءالدوله سمنانی
 ۱۸- « محمود مزدقانی
 ۱۹- « امیر سیدعلی همدانی
 ۲۰- « ابا اسحق ختلانی
 ۲۱- « امیر عبدالله برزش آبادی
 ۲۲- « رشیدالدین بیدآوازی
 ۲۳- « شاه علی اسفرائینی
 ۲۴- حاج محمد خبوشانی
 ۲۵- « شیخ غلامعلی نیشابوری
 ۲۶- تاج الدین حسین تبادکانی
 ۲۷- « درویش محمد کارندهی
 ۲۸- شیخ حاتم زراوندی
 ۲۹- « محمد علی موزن خراسانی
 ۳۰- نجیب الدین رضا ، تبریزی
 ۳۱- « علینقی اصطهباناتی
 ۳۲- سید قطب الدین محمد نیری
 ۳۳- « آقا محمد هاشم درویش شیرازی
 ۳۴- میرزا عبدالنبی شیرازی
 ۳۵- « میرزا ابوالقاسم رازشیرازی
 ۳۶- سید جلال الدین محمد مجد الاشراف
 ۳۷- « آقا میرزا احمد عبدالحی مرتضوی تبریزی و حید الاولیاء . قدس الله ارواحهم

من جاهد فینا لنهذینهم سبنا

نشانی الهی

آقای میرزا احمد تبریزی بیست و چهار ساله است، شب و روز در تفکر و تدبر میگذراند نتیجه و حاصل عمر را میخواهد ، جویای راه حقیقت است، گم کرده ای دارد که آنی دل او را آرام نمیگذارد ، سال ۱۳۱۰ قمری است؛ در این سال خوابی می بیند و طریقت حقه ای را باو نشان میدهند که بوسیله آن بتواند حقیقتی را که می جسته در یابد ..

نقل بعبارت از (رساله قدسی . ص ۶۴)

(این گمگشته که مؤلف این رساله است. سنه هزار و سیصد و ده هجری که)

(بغفلت روزگار میگذرانید ، شبی از این تضييع وقت بغایت ملول شده بدر گاه خدا نالید و)
 (اسباب توفیق و هدایت را که فراهم بیاید مسئلت نمود، همانشب در واقعه میدید: کوهی که)
 (ارتفاع زیاد داشت، سیدی جلیل القدر در قله کوه جماعتی را که در دامنه ایستاده توجه بآن)
 (بزرگوار دارند خطاب کرده میفرماید: سرمایه عمر عزیز را که بس گرانها است رایگان)
 (نبازید و از دست ندهید و داخل در صراط المستقیم حق که راهنمایی آن بامنست بشوید، از)
 (این قبیل نصایح میفرمود ، و صحنه ای در دست داشتند که در آنهم مواعظ و نصایح مکتوب)
 (بود و جماعت میخواستند که بحضور ایشان تشریف حاصل کنند بلندی کوه مانع و حائل)
 (بود ، شوق حقیر که از همه بیشتر بود سببی پیش آمد که خود را در حضور حاضر دید، مطالبی)
 (که بجماعت القاء میگردند، مگر رفر فرمودند حقیر مسرور و خوشحال اسم مبارک را سؤال نمود،)
 (فرمود: اسم من جلال الدین محمد مجد الاشراف است، تغافل کرده نام شهری که آنجا)
 (اقامت دارند سؤال نکرده از خواب بیدار شد و بجهت عدم وقوف بشهر و مسکن ایشان)
 (خیلی ملول و دلگیر بود تا اینکه بعد از مدتی بتوسط بزرگی باخبر شد که این بزرگوار در)
 (شهر شیراز مقیم و رهبر سلاک اند) . -

این خواب که نشانی از گمگشته او بود، و بر اشتقاق تر ساخت و این اشتیاق آنچه آنچنان
 آتشی در درون او بر افروخت که میسوخت و دودش پیدان بود . و مانند همه طالبان راه حق جز
 بدرون خویش بدیگری رجوع نمیفرمود و بغير از حق بدیگری توسل نمی جست ، تا بالاخره
 برادرش آقامشهدی محمد آقا معاون الفقراء و دامادشان میرزا باقر خان که سالک طریقه
 ذهبیه و از ایشان مکتوم میداشتند روزی بیدار آمده صحبت بآنجا میکشد که نماینده آقای
 جلال الدین محمد مجد الاشراف شیرازی ، بنام آقامیرزا حسینخان سررشته دار در این شهر است
 و به ارشاد و راهنمایی سلاک الی الله مشغول است . شنیدن نام آقای مجد الاشراف آنچنان
 اثری در وجود آقا میرزا احمد میکند که بی اختیار اشک از چشمانش سر از پرودر رسیدن
 بخدمت آقای سررشته دار مشتاقانه وسیله آندو نفر تقاضای ملاقات مینماید که پس از دیدار
 با خند دستور سلوک نائل و مشغول میگردد .

دوران سلوک

در این اوان آقای میرزا احمد با حضور خود در مجمع فقرای سلسله زهبیه و ادامه کسب و شغل روزانه و انجام دستورسلو کی در اردبیل متوقف و روزگار میگذرانید، برای او واقعات و مشاهداتی پیش می‌آمد که طلوع حال و جذب رادرنهایت قوت و شدت رسانیده، او را مورد اعجاب و شگفتی دیگر اخوان طریق قرار داده بود و تمام حالات باطنی خود را در دفتر ری بقطع ربعی با خطی خوب و خوانا مرقوم و مدون ساخته که اکنون موجود و در دسترس است کلیه واردات غیبی خود را پس از عرض به آقای سررشته‌دار با استجازه خدمت جناب آقای مجد الاشراف مکاتبه مینمود که تبیین و تعبیر آنها اکثرأ بصورت مکتوب موجود و بهترین نمونه دستورسلو کی است و اکثر مرقوما نشان در کتاب اوصاف المقرین بطبع رسیده است که ایشان را میرزا احمد خوشنویس خطاب کرده اند.

این دفاتر که بهترین نمونه عرفان عملی کلاسیکی است و کلیه حالات باطنی را در تمام اوقات بازگرتاریخ نشان میدهد، نظم و ترتیب و تقسیم اوقات شبانه روزی یک شخص مشتاق حقیقت راهم معرفی میکند که چگونه در تمام ساعات زندگی، دمی انصراف از حق نداشته و ظاهر و باطنش نمونه بارزی از یک مرد طالب صادق بینائی بوده است

حرارت باطنی، کانون مشتعل درونی آقا میرزا احمد را که مرکز تابش اشعه نور ولایت شده، آنچنان روشنائی می بخشد که اخوان طریق را گرمتر و در راهروی سریعتر ساخته بود، چشم تیزبین آقای سررشته دار که این حقایق را در مییافت، آینده بس تابناکی برای او پیش بینی میکرد و همگی را نوید و بشارت میداد

از طرفی عطش درونی و سوز پنهانی، آن مجذوب الهی را طوری ملتهب ساخته بود که جز آب لقای دوست و وسیله تسکینی برای خود نمی یافت. از همین نظر مرئی ایشان مقتضی چنان دید که آن مشتاق را ابتدا باستان بوسی حضرت ثامن الحجج صاحب سلسله مبارک مشرف و سپس بشیر از جهت دیدار محبوب روانه نماید

سفر اول - دیدار دوست



در اواسط سال ۱۳۱۴ هـ. ق. از اردبیل بسوی مشهد عازم و پس از آستانبوسی و زیارت، به تنهایی از راه طبرس و یزد بشیر از وارد (۱) و بحضور مطلوب خویش مشرف گردید بنا بر آنچه در یادداشت‌های خود نوشته‌اند در اولین برخورد چنان سطوت و عظمتی از مراد، در دل مرید صادق پدید می‌گردد که بکلی خود را میبازد، از دیدار مطلوب درمی‌یابد این‌همان سید جلیل‌القدری است که در اولین خواب اردبیل و واقعات بعدی با او نشان داده‌اند سپس بر حسب اجازه معظم‌له در یکی از حجرات فوقانی مشرف بایوان حضرت شاهچراغ عَلَيْهِ السَّلَام منزل گزیده و تحت نظر مستقیم مر بی‌کامل خود بتحصیل علوم لدنی و تکمیل مراتب نفسانی مشغول و بدرک عرفان معنوی نائل آمد و از آن معارف دانش و بینش خرمنها بر گرفت در مدت توقف هشت ماهه خود در شیراز، چنان سرعت سیری در سلوک برای او حاصل گردید که مورد نظر و عنایت خاص مراد خود قرار گرفت، بطوریکه آقای مجدالاشراف به اکثر فقرای صاحب‌حال شیراز توصیه میفرمود که از درک محضر آقای میرزا احمد خوشنویس غفلت ننموده و مصاحبت او را غنیمت بشمارند بر روز و ظهور و قوت و شدت حالات باطنی ایشان و انتشار آن، سبب گردید که با اشاره باطنی، ایشانرا بلقب **مؤید الفقراء** مفتخر گردانند در این مسافرت آقای میرزا احمد خوشنویس (مؤید الفقراء) از طرفی کمال

(۱) درد فتر مخصوص شرح این مسافرت را با تاریخ روز بخط خود ثبت کرده و علاوه بر سفرنامه شخصی، حاوی نکات بسیار جالبی از آب و هوا و طرز زندگی مردم و نرخ ارزاق و وسائل حمل و نقل و فواصل شهرها و آداب مرسومه و رفتار و اخلاق عمومی مردم ناحیه‌ای را یادقت و تحقیق خاصی نوشته‌اند

دلبستگی و علاقه را بدارك خدمت مراد خود داشت که رها کردن آن از نظر شدت اشتیاق کار مشکلی مینمورد و از طرف دیگر تا کید مادر و برادر، برای مراجعت باردیبل اورا ناراحت میساخت در این میانه آقای مجد الاشراف نیز که مر می و مکمل او بود، میل داشت بیشتر اورا نگاه داشته زیادت بر بهره ورسازد، سرانجام ناگزیر اورا اجازه داد برای دیدار مادر باردیبل بر گردد. و برای نمونه توجه بچند جمله انتخاب شده از مکتوب آقای مجد الاشراف، این نکته را روشن میسازد که صرف نظر از شدت علاقه مادر باین فرزند، آقای مجد الاشراف نیز تا چه حد برای این مادر احترام قائل بوده است.

در پاسخ مکتوبی که آقای مجد الاشراف به آقای مشهدی محمد آقا معاون الفقراء مرقوم داشته اند نوشته شده: زهی بچنان مادری که صدف در شاهوار ولایت گردیده، بوالده مقامی شما و ما سلام برسانید و بگوئید آقا میرزا احمد بامری مشغولند که فائده آن بگوها و سنگها هم میرسد.

و در نامه دیگری مرقوم داشته اند: حضرت والده مقامی را از فقیر سلام برسانید و بگوئید، این فرزند را که خدا بشما داده برای آنستکه معارف الهیه را بزحمات و مشقات سفر تحصیل نماید و اسباب آمرزش شماها که سهل است بلکه هفت پست از شما، از باطن ولایت باشد.

و نیز در مکتوب دیگر: انشاءاله پس از سه ماهه با آثار خوشی بسلامتی رو بشما خواهند آمد

و ایضاً در مرقومه دیگر: (از سنگ ناله خیزد روز وداع یاران) محض خاطر علیا حضرت والده محترمه شما و بستگان راضی بجرکت آقای میرزا احمد خوشنویس شده بسلامتی در آخر ذیقعدة الحرام حرکت فرموده عنقریب ملاقات خواهید فرمود.

و بالاخره در ماه ذیقعدة ۱۳۱۴ هـ ق بسوی اردیبل رهسپار و در محرم ۱۳۱۵ هـ آنسال بدیدار مادر و برادر واقوام نائل میگردد.

آنچه از دفاتر و سفرنامه این مسافرت بدست میآید بر نامه ایشان در این هشت ماه توقف در شیراز شرح زیر بوده است.

۱- هر شب چهار باسه ساعت بطلوع صبح مانده بیدار شده ، پس از پایان نوافل و انکار، سحری (در صورت صوم) میل نموده و بعد از فراغ نماز صبح و اشتغالات و قرائت قرآن که تا طلوع آفتاب طول میکشید ، کمی استراحت نموده و سپس با مرعاش و کتابت و رفتن به چاپخانه یا تهیه وسائل کتابت میپرداختند .

۲- افطار مختصری صرف نموده و پس از اداء نماز مغرب و عشا و از کار مقرر باز بکتابت پرداخته و در حدود چهار ساعت شبانه استراحت میفرموده اند .

۳- ایام توقف در شیراز تشریف مرتب روزانه بحرم مطهر حضرت سید میر احمد شاهچراغ علیه السلام و قرائت سوره مبارکه یس ترك نمیشده

۴- شبهای دوشنبه و جمعه که آقای مجد الاشراف در حرم مطهر حضرت شاهچراغ عَلَيْهِ السَّلَام مجلس داشتند، مرتباً حضور یافته و پس از اتمام نماز و انکار و قرائت قرآن در پایان مجلس بمنزل خود رفته باز بکار کتابت مشغول میشدند .

۵- قبل از ظهر تمام روزهای جمعه را در منزل آقای مجد الاشراف حضور بهم رسانیده و با عرض واردات و حالات باطنی خود که در ایام هفته رخ داده بود پاسخ و تعبیر مقتضی که دریافت میشد در دفتری بترتیب پا کنویس مینموده اند

۶- بعد از ظهر روزهای جمعه را مخصوص رفتن بحافظیه و هفت تنان و فاتحه قبور بزرگان عرفا ، از قبیل: شیخ روزبهان ، شیخ ابوزرعه، سعدی، شاه داعی الی الله، شیخ سلم ، عبدالله خیف . قدس الله اسرارهم قرارداد بودند .

۷- شبهای متبر که و لیالی جمعه را غالباً تا صبح بیدار و با انکار و مناجات میگذرانده اند .

۸- قرائت قرآن ، مطالعه کتب اولیاء و بزرگان دین جزء برنامه هر روز بوده و ترك نمیشده است

۹- علاوه بر تأمین معاش روزانه خود از راه (کتابت ، تذهیب، صحافی) اکثراً بعض از نزدیکان را نیز بمهمانی دعوت و شخصاً پذیرائی میفرموده اند .

آثار ایشان در این مسافرت (۱)

- ۱- کتابت: یکجلد کلاماله ۲- شصت پاره قرآن ۳- کتاب اصول وفروع دین
- ۴- کتاب آتشکده ۵- حدیث کساء فارسی و عربی ۶- قصیده سرمکنون ۷- مقابله و تصحیح کتاب مقالات (صفوة الصفا) وضمائم آن ۸- نقش و کتابت مهر نبوت ۹- نشر لوحه و کتابت شرح قصیده جنه الاسماء ۱۰- بلغ العلی بکماله الخ (بصورت قطعه) ۱۱- کتیبه لافتی الاعلی لاسیف الازدر الفقار ۱۲- کتیبه و تذهیب علی خیر البشر ، من اباه فقد کفر
- ۱۳- کتیبه و نقش لاله الاله الله ۱۴- جدول سوره مبارکه یس ۱۵- جدول سی لوح

حال ایشان از زبان (حالی) (۲)

جناب آقای حاج میرزا محسن ملقب بعماد الفقراء و متخلص به حالی در آخرین مسافرت خودشان بشیر از در سال ۱۳۳۲ شمسی میفرمودند :

با اینکه در تشریف بقر بنده و دیگر همقدمان از آقا میرزا احمد مقدم بودیم لکن او از جهت سرعت ترقی در سلوک بر همه مقدم و پیشقدم بود. در همان اوائل کار، درک محض و خدمت ایشان برای هر کسی که دست میداد فوزی عظیم شمرده میشد. و از دیدارش همه می فهمیدند که آتیه ای بس درخشان و تابناک در انتظار اوست؛ حسب الامر بزرگوار از بعینات چندی در منزل مسکونی ایشان بعمل می آمد چنان سطوت و هیبتی با نوجود مبارک داده شده بود که دوستان و رفقای نزدیک ، حتی از حام و اقارب بدون اجازه نمیتوانستند وارد اطاق یا درک حضورش نمایند، گذشته از از بعین های حسینی و موسوی و تمام ماههای رجب و شعبان و رمضان، روزهای دوشنبه و پنجشنبه بقیه هفته های سال را نیز با صوم بسر میبرد و با درغیر این ایام هر شبانه روز به یکنوبت غذا اکتفا میفرمود، آن یکنوبت هم وقت معینی نداشت ، گاهی

(۱) این آثار عیناً از مرقومات خود ایشان نقل شده که بعضی از آنها امروزه در دسترس نیست و هر چه موجود بوده کلیشه و بضمیمه این کتاب است

(۲) دانشمند محقق و عالم و عارف صورت و معنی جناب آقای حاج عماد از معاصرین بنام حضرت وحید الاولیاء میباشد. شرح احوال ایشان در جلد اول دیوان غزلیات و قصاید حالی که در سال ۱۳۷۱ قمری در طهران بطبع رسیده مرقوم است

بعد از نماز خفتن وزمانی نیمه‌های شب بعد از فراغت از اذکار سحر و گاهی بعد از طلوع آفتاب بود به منظور اینکه ترك عادت شده باشد و نفس و اشتها در زمان معینی انتظار نکشیده و مزاحمت ننماید. گاهی اوقات هم سه روز سه روز هیچ تناول نمی‌فرمود و با همه این احوال اذکار سحر و شب بیداری از ایشان ترك نمیشد و کسانی که توفیق شرفیابی پیدا کرده و شبی را در خدمت‌ش



مرحوم حاج میرزا محسن - متخلص به : حالی - ملقب به : عماد الفقراء

احیاء میداشتند فیضها میبردند که اکثراً ضرب‌المثل بود، کرامات و خوارق عاداتی که از ایشان در آن زمان سر میزد بیحد و حساب و بیش بینی‌هایی که می‌فرمود همه درست و صحیح در می‌آمد.

باهمه این احوال، تواضع و فروتنی که از حضر نشان مشاهده میشد، موجب اعجاب و شگفتی بود و در ملاقات با جناب آقای مرصع پوش ولایت یا در بر خورد بادوستان، آنچنان دم از بیخبری و بیچارگی خود میزد که غالباً حال خود را بهتر از او دانسته و بر خوبی وضع خویش شکرها میکردند.

سوزها و گریه ها و اشکهای شبانه ایشان هیچ شباهتی بحال گرمترین فقرا نداشت، گوئی عاشقی دلسوخته و بیقرار با پدری که فرزندش را از کف داده است ناله میکرد و اشک میریخت.

تمام حالات آن بزرگوار عجیب و غریب و موجب شگفتی بود، از جمله اینکه در هوای سرد اردیبهل که شدت سرمای زمستان آن لازم بتوصیف نیست، موقع اشتغال بذکر، چنان گرمی و حرارت بدن ایشان محسوس و آشکارا بود که نه تنها مجاورین را گرم مینمود بلکه بدن از عرق خیس شده و ظاهر بود که حرارتی مافوق تصور، اعصاب و سلولهای بدن را فرا گرفته که بالنتیجه به بیرون تراوش کرده است.

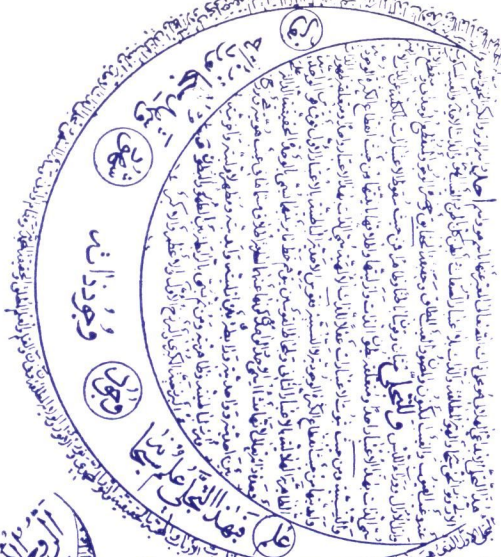
دیگر اینکه باز در هنگام اشتغال بذکر و یا در مواقع عادی دیگر، صدای ذکر قلبی (ذکر اول و دوم) بطوری صریح و روشن و مرتب استماع میگردد که اگر کسی اطلاع نداشت تصور میکرد گوینده ای آن کلمات را با زبان فصیح جای دیگری میگوید.

آنهمه شب بیداری و صوم و گریه (فقط روزها قدری استراحت میفرمود) و طاعات و عبادات اندکی مانع کار و کسب روزانه نمیشد، تأمین معاش و مؤنه خانه صرفاً بایستی از کسب و مزد دسترنج روزانه حاصل گردد، کمترین و کوچکترین کمک مالی هر چند از نزدیکترین کسان بود پذیرفته نمیگردد عدم حضور در مهمانیها یا مجالس عمومی، نه از نظر کراهت بود، بلکه اکثرأ شدت غلبه حال اجازه معاشرت با همگان را نمیداد.

اطاق بالاخانه محل سکونت و مخصوص ایشان بیشتر شبیه عبادتگاه میبود و با تمام این احوال در احترام و تجلیل مادر آقدر کوشا و سعی بود که حد نداشت، و این خود از عجایب و شگفتیهای حال مینمود کسی که با چنان عشق و شور و غلبه حال مستی است چگونه زره ای

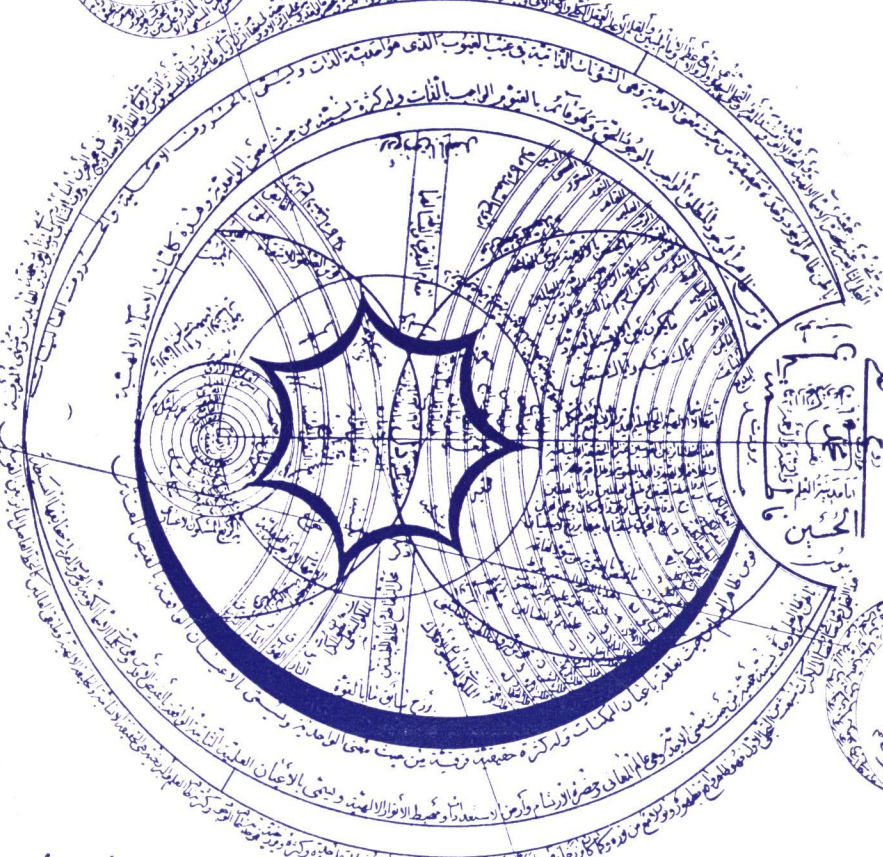
تَنْزِيلُ نَبِيِّكَ لَمْ يَكْتُمْنَا فَاذْكُرْ
كُلَّ مَن لَّمْ يَلْمِ الْفِتْيَانَ نَبِيَّكَ
سَاعِدًا لَمْ يَحْفَظْهَا رَمَّ
كُلَّ عَيْنٍ مِّنَ الْعَيْنِ عِيَانًا

الْبَيْتُ الْعَرَبِيَّ عَلَى الْحَبْرِ الْقَدِيمِ



بسك شندی سخن روم و چین
خیزد بیا ملک سانی بین
تا آمد دل نبی جرح و مجلس
تا آمد جان یابی بی کبر و کین
پای نه جرح بزیر قدم
دست نه و ملک بزیر تمکین
زر نه و کان ملکی بزیر دست
خرنه و اسب فلکی بزیر زین
گاه ولی کو بدست او جهان
گاه عدو کو بدست او چنین
اوزه همه فارغ و آزاده خوشش
چو گل و چون بو سوسن با زمین
خشم بوده دست بر اعراضش هیچ
خشم آذیده است بر ابروش چنین

مَثَلُ التَّكْوِينِ لَمْ يَكْتُمْنَا فِي الْحِكْمَةِ التَّيْمُنَةَ بِرَقِ الْمَعْرِفَةِ الْأَلْمِينَةَ



این شکل محبت کو که حضرت رسو خدا
بصورت عین مکتوبی ع



این دائره مهر نبوت که اسباب عمدۀ و آلت زبده اوست برای فهم چگونگی مبدئ و معاد ، از جمله ظهورات کمال معنوی حضرت
قطب العارفین فی عصره (جلال الدین محمد ملقب بمجدد الاشراف الحسینی الشریفی الذهبی شیرازی قدس سره) است

هذه في نور وسينر افاضها الحضر الرجبور وقد بال اناشر الذي والوا الحكمة الشريفة

غيب الغيوب لسكوت عنه المنقطع الوجد وزاء اللبس

على حنا العاني ومطافها

وما على اذ الزفر البفر



العفاك بغير هو العفاك والعرفه في الترم
والعفاك يسرع في اعدته



والعفاك الاسود هو العفاك الذي انفسه الافاق
قال سره قال في عفت اشهرها



الشمس تغرب وانتهى من تعال
والشمس



والعرفه كذا والعرفه قال عز من قائل
والعرفه اذ اتيها



الزينة والحد من احد
الزينة والحد من احد



والعفاك الاسود هو العفاك الذي انفسه الافاق
قال سره قال في عفت اشهرها

الشمس تغرب وانتهى من تعال
والشمس



والعفاك الاسود هو العفاك الذي انفسه الافاق
قال سره قال في عفت اشهرها



والعفاك الاسود هو العفاك الذي انفسه الافاق
قال سره قال في عفت اشهرها

هذه في نور وسينر افاضها الحضر الرجبور وقد بال اناشر الذي والوا الحكمة الشريفة

هذه في نور وسينر افاضها الحضر الرجبور وقد بال اناشر الذي والوا الحكمة الشريفة

في هذا رسالنا الهياكل المبرهن بالبحال السبعه والنور الابي السبعه فاعلم انفسه الافاق في كل ما للسبعه البسه والمعدن القيمة العظمى والطامة الكبرى
قال الله تعالى اظلمت على اهلكت مثلي عن الاضبع سانه قال سمعت عن علي بن عوف قال رسول الله ذكره الله عزنا وذكره على عبادته وذكره الامه عبادته
بالسبعه حسبا الى الشرايبي صفي نصبا الاوصياء اتمه الخ لاله عابدها خلقه خلقه من الامه التي يعكدهم على الله ان عن اهل الارض
والعفاك الاسود هو العفاك الذي انفسه الافاق
قال سره قال في عفت اشهرها

این دائرة مهر نبوت که اسباب عمده و آلت زبده ایست برای فهم چگونگی مبدء و معاد ، از جمله ظهورات کمال معنوی حضرت
قطب العارفين فی عصره (جلال الدين محمد مقلب بمجد الاشراف الحسيني الشريف الذهبي شيرازي قدس سره) است

الزكي والسعي المرضي حيا زمانا بالبر ان الوقي الهى بك هانت القلوب الولىه وعلى معرفتك جمعنا العول المشايخه فلا تظن القلوب الا يدركك ولا
تدرك النور الا عند رؤيتك انت المسبح في كل مكان العوفي كل زمان الموحى في كل اوان المدعو بكل لسان المعظم في كل جان واستغفر من
كل لذه يغير ذكرك ومن كل راحة يغير نيك ومن كل شر يغير شره ومن كل شغل يعظ عنك الهى انت قلت قلت قولك الحق يا ايها الذين آمنوا اذكروا
الله ذكرا كبيرا وسبحوه وكبروا واصبلا فقلت وقولك الحق فاذا ذكرنا ذكرك فاذكرنا ذكرك واعدنا علي ان نذكرنا نسيها ان نعجبها واغظنا
وما انا ذكرك كما مرتنا فاحزننا

المناسج الحامسة عشر للمعصير

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم باملاد الايمان وبامعاد العائدين وبانجي الهالكين وباعاصب المشايخ وبابراج المساكين وباجتبت دعوى
الاضطرب وبالكثرة المعصيرين وبالجار النكيرين وبامواى المفطعين وبانصر المستضعفين وبالمخبر الخائفين وبامعتك المكروبين وباحصن
ان لم اعد يعربك حين اعود وان لم اذيق بعد ذكرك حين لوذوقنا لحياتك الذوب الى التفت يا ذابل عقوقك واوحجبتى الخطا الى سيفناح
صحك ودعيتي لاسامة الى الانذية بقاء عرك ومملىني الخاف من فحك على التمسك بفره عظفك وما حق من اغصم بحجلك ان تحذل
ولا يلقى عين استجار بعرك ان يسل او يهل الهى فلا تخاننا من حيايتك ولا تغربنا من رعايتك وردنا عن موارد الهلكة فاننا بعيتك وفي كفك ولك
اسئلك باهل خاصيتك من ملائكتك والصالحيين من ربك ان يجعل علينا وايقه تجننا من الهلكات ويحجبتنا من الافات ويكننا من
دوام المصبات ان تنزل علينا من سكنتك وان تفض ووجهنا بانوار حنك وان تؤنسنا الى شديد ركبك ان تحوننا في اكاف عصمتك
برافقك ورحمتك باذم الرحيم

المناسج الحامسة عشر للشهدين

الهي اسكننا طارا حرمنا شاحرة مكرها وعلقنا بايدي المنايا في حائل غدرها فايك نلج من مكانه حدتها وبك نغصم من الاغترار
بترخايف زيتها فانها الهلكة لظلمها المنقعة خلا لها الحسوة بالافان السخوة بالتبكات الهى فهدنا فيها وسئنا فيها يوفيك وعصمتك
وانزع عنا حلايت من الفناك وتول امورنا بحسن كفايتك واوفر من يدنا من سبعة رحمتك واجعل صلاتنا من فض مواهبك واغربنا في
انجاد حجتك وانيم لنا اوار ميعرتك واذا فنا حلاوة عقوقك ولده معفرتك واخرنا بعنا يوم لقاءك رؤيتك وانخرج حب الدنيا من
قلوبنا كالعقك بالصالحيين من صفوتك والابرار من خاصيتك ورحمتك باذم الرحيم

كيد الافلاح من الحاج محمد كمال الشير وطبع بعد ترمينه مطبعة المشهورة بمطبعة الاحمدية الواقعة في بلدة شير في شهر رمضان سنة 1344 هجرى

بجور مبارك هذه الاسماء بعض فضلها تغير اسلوبه وادبه فبها غلظت شكره وندمته شير جميعها ابرمت اوده جمعا شعاع بديان فدا بقصد كوربان ادا كتب وتشرائطها وادار خبز
البر او من عليه السلام رسبه وادبها ورجوه وادشرائط عبودية ان توجبه وجمعا كملات در وقت كتب بكره وادكر ايمان ح فابده من بدمهار از دعا في جوارش قرايد

فص من مولد الولى من المؤمن في شرح لوحة الماركة حنة الاسماء وصنع عظم من العسكروا التبدل

<p>اجل الله والحق مستكبر موتوا في اعداء مستكروا كلما نظرت سطرته هرجزراك نظرت في ستر اورا حازها من حوادها اذرة وكذا الاذرة فاكلها معك وحسين ابن يوسف اوار كل خوف خلق الله لم يرحمي الا خلقه فخر اوار فولا شك حزان اللط براهنك است انراى من جنس فهب الطاعون ان يقف على ذات طاعون اكره وكره ان فهلها بالاشفا واطفنا برن سر بران من جنس خطرت فوقت البيت اذق لفتي فقررت من منى اوار الذى قد مات اسرا لها الذى يمسى كاره اسرار اورا كل شهيق شامى يور ولها ماوى حرك يا ذن الله تلقاه غدا</p>	<p>فهو مولى ابا زيد مستكبر ابرايم ابا كثره من جنس لك فابتنع بقول السطر ابزلى منى من است ان اوتون شبهت قوس حافظ قد دونه سبل سرياسك يا براسد للى الاسماء فولا تذكره واسما قولوا كور كور ملك ان الكرام المبرزة مكى اكرام الكرام فوقى وادى من جنس علمان جلال دورا حال شرب الماء طغى زوره ذمت سندن سى شامه زوره من جهول منكر ان يظفر ان اوان منكر فاهزون اورا دارت العلو واقف اوره دارت عطر وعطر نيرة زورا جمعا اثار الولى معفوره من كورن نجان موكروى من جنس عفا الكفا الكد الكفا ولكى منى ان اذنه طرا ليس يعوم عند تلك المقعد حجفة منك مولى د برة</p>	<p>عبد مولا على قد غدا عمر مولى محمد على كرج كوره واحد ان العيسر من اوضاع نذكر من اذم اذم اذم فارعا المذل باب العفوه رعال كور كور باس اوش واسعد بالله من عسره تاه كور كور كور كور فقال الاسماء وكور عسره برن كور ان امارا كور كور سك عدل سرا عسره وسلا شيل حجب مطره فقال الاسماء وكور عسره برن كور ان امارا كور كور سك عدل سرا عسره وسلا شيل حجب مطره</p>	<p>يا ابا المصلد من قولك ابا ابا المصلد من قولك ابا فصه خطط ابا عالى كوك خططى ابا عالى وضع الاسماء حرفا فقطعت كورا سما ابا عالى من عسره ابا عالى س ابا عالى نخذ الكورف في جهتها كورا سما ابا عالى من عسره ابا عالى س ابا عالى وهو ما بجما الاسماء ابا عالى كل من كان لغوى ابا عالى قول مرا كور قد وهننا من يذرا لنا كورا سما ابا عالى وهي ابا عالى سولوا اخف كور كور ذرت كور كور كور فقال الاسماء وكور عسره برن كور ان امارا كور كور سك عدل سرا عسره وسلا شيل حجب مطره</p>
---	---	---	--

از ادب و رعایت احترام نسبت به مادر فر و گذارنکرده و نمیکند ، صرف نظر از اینکه ذاتاً مؤدب و همه کس را محترم میداشت تواضع و فروتنی و خردی که نشان میداد همه را شرمسار و خجل ادب و تواضعش میساخت .

بیشتر تعجب در این بود که چگونه خاطره و ذهن همه چیز را محفوظ داشته و بهنگام حاجت پس میداد، آنچنان مست پر شور شبانه که دوش نعره ها میزد و دامنها اشک میریخت و شب تا صبح در ذکر و مناجات بود ، روز و هنگام اشتغال بکسب و کار و تهیه مؤنه و در برخورد و معاشرت با کمترین اشتباه در کارش رخ نداده و همه چیز و همه کارش بجای خود انجام میگردد .



سفر دوم - بشیر از (۱)



آقای میرزا احمد خوشنویس (مؤید الفقراء) در ماه صفر ۱۳۱۸ هـ قمری باز بشوق دیدار پیر بزرگوار خود افتاد هر چند نزدیکان و دوستان وی مانع از این مسافرت شدند مؤثر واقع نگردید بالاخره با اجازه مادر از اردبیل بسمت شیراز حرکت نمود، کیفیت این مسافرت را آقای کر بلائی داداش (۲) که در معیت ایشان بوده است چنین میفرمود:

در موقع حرکت از اردبیل، آقای نایب‌الولایه چنان مشتاقانه طی مسافت مینمود که سر از پای نمیشناخت و نه تنها بجمع آوری اثاثیه خانه نپرداخت بلکه از بستن درب خانه و مغازه هم خود داری نمود و رسیدگی باین امور را برادر را واگذار فرمود. و مسافرت بدین طریق صورت میگرفت، از يك الاغ که جهت سواری کرایه شده بود، گاه جناب آقای نایب‌الولایه و گاه بنده سوار میشدیم، و بادر نظر گرفتن جاده‌های خراب آن روز، واقلا ب و کشمکش گردنکشان داخلی هر شهر و عدم امنیت از هیچ جهت برای مسافر، و کمبود آذوقه و وسائل استراحت در راه چه نیرو و قدرتی لازم بود که با همه این مشکلات مقاومت نموده از پای در نیاید بالاخره پس از پنجاه و یک روز تحمل مشکلات و دشواریهای عرض راه، در ماه ربیع الثانی ۱۳۱۸ هـ ق و اردشیر از شده و بقیض دیدار جناب آقای مجد الاشراف نائل

(۱) خصوصیات این سفر در دفتري بنام سفر نامه یادداشت گردیده است

(۲) آقای محمد کریم احمدی (کر بلائی داداش خادم الفقراء) در ۱۲۹۰ هـ قمری

در اردبیل متولد و در ۱۹ رمضان ۱۳۷۳ هـ ق (خرداد ۱۳۳۳ شمسی) در شیراز بر حمت ایزدی پیوسته شرح حال ایشان در رساله‌ای بنام (تاج الفقراء) در اردیبهشت ۱۳۳۴ شمسی روز سر سال رحلت او در شیراز چاپ و منتشر گردیده است



آقای میرزا احمد خوشنویس (مؤید الفقراء)
این عکس هنگام سفردوم شیراز در اردبیل برداشته شده است

آمد و بدستور ایشان در عمارت فوقانی مدرسه داخل سخن حضرت سید میر محمد علی رحمته الله علیه مسکن
گزیده و شبهارا بعبادت و روزها را بکتابت مشغول شد .

از آثار ایشان در این مسافرت : کتابت کتاب طباشیر الحکمه است که در اوائل سال
۱۳۱۹ هـ ق در چاپخانه سنگی محمدی شیراز طبع گردید و دیگر نقش سفینه علوی (لوحه
سفینه النجاة) است که در صفحه ۳ همان کتاب نقش و شرح آنرا از بیانات آقای مجدالاشراف
در بالای لوحه مرقوم داشته اند .

بنا بر مرقومات ایشان، در این مسافرت، بر روز انوار گوناگون و ظهور تجلیات ولایت، چنان حال شور و جذبه‌ای ایجاد نمود و مورد تأیید مراد خود قرار گرفت که با اشاره و اجازه باطنی بلقب عظیم **نائب الولاية** مفتخر گردید

آقای میرزا احمد نائب الولاية قرب سالی اقامت در شیراز، با اجازه پیر خود باز بسوی اردبیل رهسپار شد، و بیشتر موجب مراجعت ایشان از این سفر، عشق و علاقه خدمت بمادر بود که مرتباً از اردبیل بوسیله مکتوب تقاضای اجازه مرخصی ایشانرا از جناب آقای مجد الاشراف مینمود و در اردبیل قریب شش سال دیگر، بمراتب تکمیل نفس و خدمت مادر با ادامه کسب اشتغال میوزید تا آنکه بر حسب تقدیر و مشیت الهی، بدنبال مرگ پدر، مادر نیز در رمضان سال ۱۳۲۵ هـ. ق دارفانی را بدرود گفت؛ و آن سوخته جان الهی را ظاهرراً نیز در آتش فراق تازه‌ای نهاد



سفر سوم - بدنبال کمال آدمیت

آقای نائب‌الولایه ، در دونوبت سفر بشیراز، که بترقیات عوالم روحانی نائل آمده بود بدرک محضر آقای مجدالاشراف آنچنان اشتیاقی داشت که هر آن عطش او نسبت بمریبی خود بمنظور تکمیل نفس رو بافزونی میرفت، بر وزاین مطالب از مشاهدات و تجلیات مشهود همگان بخصوص آقای سررشته دار میبود - و طلوع همین حالات ایجاب مینمود که ایشان ز بر نظر مستقیم شخص آقای مجدالاشراف بتربیت های نفسانی معنوی خویش ادامه دهد تا به هدف اصلی نائل آید لذا چون ظاهراً اصل دلبستگی وی که مادر باشد وفات یافت ، لزوم مسافرت بشیراز آشکارا تر و آقای سررشته دار چاره در این دید که هر چه زودتر بسوی کوی دوستش رهسپار و از شراب لقای وی سیرابش گرداند در اینحال ناگزیر از مرئی اولیه خود که کمال علاقه را از جان و دل باو داشت و یگانه برادر و سایر اخوان روحانی واقوام و همه آشنایان و خانه وزندگی خود در اردبیل منصرف و یکدله بقصد اقامت دائم در حرم دوست از آنشهر برای همیشه خارج گردیده ابتدا باستنارادرنزل جناب آقای میرزا محمد علی خان معین الفقراء مدظله العالی ورود نموده و پس از چند روزی توقف رهسپار شیراز میشود . -

شهر دلبر

آقای نایب‌الولایه با قدم‌نشاط که خارهای مغیلان زیرپایش حریر می‌آمد، و با عدم توجه به مصاعب و مشکلات راه . هر چند بحریم دوست و کعبه دل نزدیک تر میشد ، ذوق و شوق او برای دیدار بیشتر می‌گرید. تا آن درجه که اگر گفته شود همه کوه و دشت و دره ها و سنگهای بیابان را نشانی کوی دوست میدید سخنی باغراق نگفته‌ایم. از طرف دیگر بحکم آنکه همیشه محبت و عواطف انسانی بخصوص در عوالم قلبی و معنوی دو جانبه بوده هست، آقای مجد‌الاشراف که خود سبب این جذب و کشش بود، حالت انتظار و بی‌آرامی خود را از ملاقات مرید صادق نمیتوانست از کسی پنهان کند. گویی هر قدمی که آن عاشق دلباخته بشهر عشق نزدیکتر میشد، در آئینه قلب مراد نیز عکس‌العمل شدیدی داشت که آتش عشق ملاقات را شعله‌ورتر می‌ساخت .

در آخرین شب مسافرت، آقای نایب‌الولایه باطناً ملهم میگردد که فردا شب در محل بازار (۱) مرغ شیراز و از درب نمازخانه وارد خانه محبوب خویش خواهد شد ضمیر منیر دوست نیز که جام جهان‌نمای ولایت است، طواف عاشقانه آقای نایب‌الولایه را در حریم حرم دل مشاهده می‌کند و یقین داشت که فردا شب این دیدار دست خواهد داد.

بالاخره او آخر شب، آن مسافر عزیز بخارج دروازه شهر وارد میشود و مستقیماً راه خانه محبوب را درپیش گرفته و بلااراده وقت طلوع صبح نزدیک دیوارخانه میرسد که

(۱) منزل آقای مجد‌الاشراف در آن زمان در محله بازار مرغ شبراز واقع شده دارای دو درب بوده درب نمازخانه جهت ورود دوستان باطاق شخصی ایشان و درب دیگری درب حیاط برای ورود بمنزل .

آقای مجدالاشراف نیز با کمال بیصبری در انتظار بوده و از درب نمازخانه با صدای رسایشان را با نام بدزون دعوت مینماید.

چون درک حالات و کیفیات درونی لایوصف، و از حوصله لغات و مباحث عبارات عادی خارج بوده و در لفافه مطالب صورت نمیتوان آنرا آنطور که هست بیان نمود. تجسم و تصور حالات مشتاقانه آن دل داده حق را با محبوب، بخواننده ارجمند بر گذار مینماید.

معاش و معاد

ناستوده ترین عملی که در شرع اسلام از آن مذمت فراوان شده است، بیکاری و از دسترنج دیگران اعاشه کردن و خود را سر بار اجتماع نمودن میباشد شرع مقرر فرموده همه کس بقدر انائی و توانائی خود بایستی اشتغال بشغل مفیدی داشته و همگانرا از آن بهره مند سازد، تا از ظرفی نفس را مشغول و از راه کسب، معاش خود را تامین نماید، و از ظرف دیگر بانشان دادن اثر وجودی خویش، شرافت و شخصیت خود را محفوظ داشته، همچنانکه دیگران در رفع حوائج او میکوشند. او نیز در رفع نیازمندیهای دیگران مفید بوده و متناسب با زحمتی که متحمل میگردد، اجرت حلال و مشروع دریافت دارد.

صرف نظر از اینکه، در تنگی معیشت که نتیجه بیکاری و بامید دیگران بودن است هرگز فراغت خاطر دست ندهد و پراکنده روزی همواره پراکنده دل میباشد، بیکاری موجب تیرگی دل و ناراحتی فکر بوده و دائماً آدمی را بکارهای ناروا و هوسهای خطرناک کشانده و جهت فراهم ساختن مایحتاج خود اجباراً قح و مدح بیجا مینماید، الزام آور است که مردمان ناستوده را بستاید و بالعکس برای جلب خاطر نادرستان بر دامان پاکان لکه نادرستی بنهد و بالاخره وجدان و دین خود را در معرض بیع و شری قرار بدهد.

اصولاً همه ضروریات زندگی کسیکه وسیله معاش مرتب و منظم ندارد، از نظر شرع و عرف نمیتواند با اختیار خود شخص باشد، زیرا بایستی هر چه رسید بپوشد و بر هر خوان

بنشینند ، پرهیز از لقمه شبهه ناك بهیچ وجه برایش میسر نیست و از همین رو فرموده اند
من لامعاش له لامعاده

در آن زمان که هنوز چاپخانه سریبی اختراع نشده بود، طبع و نشر کتب بوسیله کتابت و چاپ سنگی انجام میگرفت ، بدین ترتیب که جماعتی از محترمین که آنها را خوشنویس یا کاتب مینامیدند. کتاب یا رساله یا هر چیز مورد نظر را روی کاغذهای مخصوص که (کپی) نامیده میشد مینوشت ، سپس آن نوشته ها را روی سنگهای مخصوص چسبانده و وسیله دستگاه فشار که با دست کار میکرد؛ بمقدار خواسته شده چاپ مینمودند .

آقای نائب الولاية که از دوران تحصیل. خطوط : ثلث ، نسخ ، نستعلیق را بخوبی آموخته و از روی اسلوب صحیح بسیار زیبا مینوشت ، و نیز در فنون صحافی ، تذهیب. جلدسازی مهارتی بسزا داشت تا این سال هر چه مرقوم میفرمود با چاپ سنگی طبع میشد و از دسترنج همین حرفه مفید تأمین هزینه روزانه مینمود و ضمن تجلیه باطن و تحمل ریاضات شرعی ، خدمات فراوان به نشر کتب و معارف میفرموده است .

اولین چاپخانه سریبی در شیراز

چون اقامت دائم در شیراز، با اجازه ظاهری مراد، و امر باطنی حتمی گردید نخستین چیزی که جلب نظر آقامیرزا احمد نائب الولاية را نمود تهیه مسکن و کسب و اشتغال با توجه بمقدمه بالا جهت تأمین معاش میبود، و از نظر اشتیاق فراوان او بطبع و نشر حالات ائمه و ادعیه مأثوره از معصومین علیهم السلام و کتب بزرگان بجهت اینکه چاپ کتب کمیاب یا تجدید طبع بعضی آنها مورد ضرورت و لزوم سلاک میبود و برای آنکه بهترین آثار و یاد بود برای تنبه آیندگان باشد ، تصمیم گرفت همین شغل را محل تأمین معاش خود قرار دهد و چون با وضع چاپ سنگی معمول آن روز رسیدن باین هدف بکنندی میسر میگشت ، توجه او بتهیه چاپخانه ای سریبی با پول شخصی معطوف گردید بنا بر این منزلی در حوالی درب بالای مسجد نو اجاره کرد



Handwritten Arabic calligraphy in a cursive style, extending downwards from the rectangular block. It appears to be a signature or a specific title.



محرک
الحق لله والرسول والنبی
سید عرب خردین کفای عالم
شاه چراغ احمد بن موسی کاظم

بسم الله تعالی

الحق لله لرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ

الحمد لله العین و شجر نعین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آلِهِ اجمعین غیب الحد و الصلوة ما بولده و تحفه چون کهنف الاظم
و قره العین امامت و ولایت امامزاد امیر احمد بن موسی کاظم ارواح الهالین فدای هر سر که سیا مال غایت کف در
ارجندی سرفراز گردید و هر کالی که احرام کعبه جویش بر بست بی شائبه نزل تصور رسیدت آستان کیش کعبه امید
حرم یکدم دست بر آن ستان نهد بر مرات صغیر نیز سعات تمیز ارباب دانش و صحیفه خاطر خطیر صاحبینش واضح الراجح و
روشن است که محبتش صوری معنوی صلاح فلاح بنیوی اخروی منوط و مربوط نخبه نگذاری حضرات علی اولاد علی علیهم السلام
زاد الله حبت تم فی قلوب الایام است لهذا جناب صاحب آداب و فضائل و کمال کتاب معارف و عوارض نخبه الاختیار
الابرار صاحب شریعت مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم ساکنان طریقت مرصوفی نایب الولاية الار بولیته تبریزی اصل متوکل
باستانه تبرکد عشق و محبتی گردید از انجلیکین هیچ خواننده ازین نردوبی مقصود حسب الاشارة معنوی از ناحیه مقدسه رفیع
خوش طلیع امامزاده واجب التعظیم و التکریم حضرت فیض آثار سید امیر احمد شاه چراغ ارواح الهالین فدای جناب معارف
نصایب و سی انساب و نقاد و خاندان سادات و سادات و اجلاس ساکنان طریقت حقیقت بقوین شریعت مقررت حضرت الاحمد
مجدد الاشراف متوکل شایع شرعی بالاستقلال آستان کانت سبب امیرزاد اجلال الدین محمد امین الشریفی الذی جناب معز می لیه اعلا و
بر لقب شریف نایب الولاية الار بولیته لقب ارجمند مرتب الحمر سرفراز گردانیده که همواره عنایت الله تعالی نمود فقر
وین الامل و الاقران منقخر به سرفراز زوده انتصاب حضرت فیض آثار اسلام الله علیه را مورد افتخار زاد معارف اخروی و دوستی و
شعبه بوم خرابی خود اند و کیشوب عباسی شایسته شری و شمسائی تن پوش خود را ببعظم الله رحمت فرمود مبارکی زین شرف و شرف
خود ساخته مقررت که جناب صاحب میرزا محمد رضا نایب الولاية سبب الکان معری یدد بر کرامت با هاشم حضرت فیض آثار اسلام
شمارند تو قمر و حرام اوزار یاده منظور آرنده و خدین نمایند که سادات کتابت نصاب شرح توفیق رفیع را در دفتر خلوت و
نابت و از شائبه تفسیر و تویل مصلود و اند بجنایت الله تعالی و در عهد شمسند تاریخ بیع انی کین از سید صفت رحیمی بن بولیت



و برای انجام منظورشانوی. عازم سفر بمبئی (۱) شد، با توجه باینکه تا این تاریخ چاپخانه سربی در شیراز تأسیس نگشته بود یکدستگاه ماشین چاپ بانضمام چرخ سوزن زنی و کاغذبری و صحافی که با دست و پا کار میکرد، با سایر ملحقات آنها بمبلغ یکهزار روپیه از پول شخصی خریداری و با خود بشیراز حمل مینماید. و در مدت توقف در بمبئی نیز که مشغول خرید این چاپخانه بود، شبها بکتابت میپرداخته است با مطالعه سفرنامه این مسافرت و توجه باوضاع



آن زمان، آنهم برای مسافرتین خارجه و اشکالاتی که از نظر مالی یا امنیت موجود بوده باید اقرار نمود که محرک اصلی تحمل این همه زحمات، جز عشق و علاقه فراوان بنشر معارف الهیه و فرهنگ عمومی چیز دیگری نبوده است. - (۲)

- (۱) شرح این مسافرت در دفترتری بخط خوانا موجود و حاوی جغرافیای منازل و وقایع عرض راه و خرید چاپخانه و مراجعت بشیراز است.
- (۲) از آثار این مسافرت، کتابت کتاب شیخ صنعان از منظومات جناب شیخ عطار که در چاپخانه مظفری بمبئی بطبع رسیده است میباشد

پس از مراجعت بشیرازو تاسیس و افتتاح چاپخانه سربیی مزبور بنام (مطبع احمدی) در همان منزل مسکونی آقای کر بلائی داداش هم تصمیم میگیرد بخرد و فروش کتاب اشتغال ورزد و همین عمل مقدمه و شالوده کتابخانه (۱) احمدی در شیراز میگردد .

اشتغال بامور چاپخانه و کتابت کتب ، بهیچوجه در امور باطنی و طریقت آقای نایب‌الولایه فتوری ایجاد نمی نمود غلبه حال و پیشرفت سلوک ایشان روز بروز افزایش می یافت بطوریکه پس از یک سال (در ربیع الثانی ۱۳۲۷ هـ . ق) با اشاره باطنی يك طغر فرمان از طرف جناب آقای مجد الاشراف صادر و ضمن ستودن صفات حمیده ایشان علاوه بر القاب سابق به لقب مزین الحرم نیز مفتخر میگردند که اصل فرمان (بخط طغرا) و رونوشت آن (بخط نستعلیق) در همین کتاب چاپ شده است .

کتاب صفوة الصفا

آقای نایب‌الولایه برای یافتن نسخه صحیح کتاب صفوة الصفا مدت‌ها در تفحص و تجسس میبودند و در مدت هشت ماه توقف سفر اول شیراز. اوقات خود را صرف مقابله مقالات نسخ متعدده و تنقیح و ترتیب نسخه صحیح آن مینموده اند و با توجه بعبارت دیباچه (تادرسنه ۱۳۲۸ هجری و توفیق باری تعالی بطبع آن اقدام گردید) و عبارات صفحه ۴۰۰ پشت جلد معلوم میگردد که در مدت بیست سال با همه گرفتاریها آنی از خیال طبع این کتاب انصراف نداشته تا آنکه کتاب مزبور را بخط خود نوشته و بهاء کاغد و هزینه چاپ آن را از حصول دسترنج کار در مطبع احمدی پرداخت نموده است .

ملاحظه و مطالعه صفحات دوم و سوم دیباچه که بقلم و انشاء خود آنجناب مرقوم و چاپ گردیده مطلب را بخوبی روشن و واضح میسازد .

مشخصات کتاب صفوة الصفا

کلیه کتاب شامل چهار صد صفحه بقطع نیم برگی ، هر صفحه متن ۳۶ سطر چهار بیستی است .

الف- حالات شیخ صفی الدین اردبیلی از صفحه ۴ شروع و در ۳۵۸ متن

ب- جغرافیای آذربایجان: از ص ۲۵ حاشیه تا ص ۶۵

ج- طب جدید الکیمیائی برا کلسوس: از حاشیه ص ۶۶ تا حاشیه ص ۲۳۹

د- تفسیر عرایس (۱): از حاشیه ص ۴ تا ص ۳۵۸ و از متن ص ۳۵۹ تا

ص ۳۸۳

ه- گلشن راز شیخ شبستری. از ص ۳۸۴ متن تا ص ۳۹۸

و- حکایت شیخ صنعان نقل از منطق الطیر شیخ عطار: از حاشیه ص ۳۸۴ تا حاشیه

ص ۳۹۸

ز- ص ۳۹۹- نیمی در ترجمه حال مؤلف گلشن راز، نیمی اعتذار کاتب این مجموعه

که بیفایده نیست این آن عبارات نقل گردد

«از محضر عموم مطالعه کنندگان این کتاب معذرت میخواید و تمنای منماید که از

معایب آن اغماض فرمایند، بجهت اینکه این گمگشته حین کتابت این مجموعه غریب و

مبهج و در دارالعلم شیراز صانها الله عن الحدثان والاهتزاز اقامت داشت و بنحوی گرفتار علت

مزاج وضعف فوق العاده بود که وصف آن نتوان کرد، و علاوه اینها مطبعه حروفی در دست

داشت که مرتب و طابع و مباشر کلیه امور آن به تنهایی خود این بيمقدار بود که بجهت مصارف

و مخارج و تر فیه معیشت ناچار بود که بآن بپردازد، شروع در کتابت این کتب که در دهه آخر

رمضان المبارک از شهر سنه هزار و سیصد و بیست و هشت شده و در دهه اول ماه صفر از سنه هزار

و سیصد و بیست و نه اتمام یافته که چهار ماه و اندی میشود، از این اوقات دو ماه بر کتابت این

مصروف شده باشد که بعد از اتمام هر جزوی خط کشی دور آنرا مینمود و بعد بمقابله آن

میپرداخت و بعد بکارهای دیگر مشغول میشد، مقصود از این تطویل و اطناب این است که

بجهت سرعت کتابت و طی قلم، وضع تحریر که معایب بسیار بهم رسانیده از این آوازه در

گذرند که مجبور و ناچار و لا بد بود، علی ای حال از صاحبان دل که گم کرده خود را در این

(۱) تفسیر آیات کلام الله از تألیفات شیخ روزبهان بقلی قدس سره که نسخه منحصراً

بفرد آن راپس از زحمات زیاد بدست آورده بودند

کتاب می‌یابند مستدعی است که این بیچاره را که در زیر خاک باعظام نخره و اعضای بالیه افتاده باشد بدعائی یار و بذر خیر شاد فرمایند .

گر نیم مردان ره را هیچکس
آخرم زان کاروان کردی رسد
قسم من زان رفتگان دردی رسد
پس بر اندازد ز پیش او حجاب
چون باسایش رسد زین یادگار
عاجز بیچاره را گو یاد آر

الاقبل احمد بن کریم التبریزی

و در حاشیه چهار شعر زیر با خط درشت (دودانگ) در هر طرف یک شعر نوشته شده است .

خداوندا بحق آنکه میدانی که من چو نم

که این شوریده جانم را نجاتی ده ز حیرانی

دل عطار عمری شد که امیدی همی دارد

کجا زبید ز فضل تو اگر نوید گردانی

و در ص ۴۰۰ آخر کتاب : بحول الله العلی و عنایاته صورت اتمام و اختتام یافت در عصر و عهد غیبت ، سلطان الاولیا ، و خاتم الاوصیاء الغوث الاعظم فی الدین و الدنیا . و العروة الوثقی فی الاخرة و الاولی ، رئیس الاولین و الاخرین ، وارث الانبیاء و المرسلین ، حجة الله فی الارضین ، خاتم الائمة الاثنی عشر ، وارث ذوالفقار فخر البشر ، الهادی المهدی ، القائم بالحق و الداعی الی الصدق المطلق ، مولینا صاحب الامر و العصر و الزمان علیه سلام الله الملك المنان الیدیان . فی شهر صفر المظفر سنه ۱۳۲۹ هجری

پس از آن با خط دیگری که معلوم است از طرف مطبع مظفری بمبئی نوشته شده است : حسب الفرمایش جناب مستطاب آقامیرزا احمد صاحب تبریزی - در مطبع مظفری واقعه نمبره میرزا علی اسطریط محله عمر کاری بمبئی طبع رسید شایع کننده جناب آقامیرزا احمد صاحب تبریزی در شیراز (ملک ایران)

برنامه عملی شبانه روزی

مطبع احمدی پس از استقرار و شروع بکار از نظر حسن عمل و دقت و صحت انجام سفارشات، توانست باندك مدتی شهرتی بسزا کسب نماید. و همین عامل موجب کثرت مراجعه اشخاص و مؤسسات ملی و دولتی بآن چاپخانه گردید. با توجه باینکه تصدی و اداره کلیه امور این مطبعه مختصر و منحصر بفرز در شیراز، فقط بعهده یکنفر میبود. شخص بحیرت میافتد که جمع بین امور صوری و معنوی (انجام برنامه سلو کی) بطور منظم و مرتب برای یکنفر چگونه ممکنست؟ ولی باملاحظه بر نامه مرتب و مشروح زیر که از دفاتر خودشان اقتباس شده، باید اقرار و اعتراف نمود که تنها مددکار آقای نایب الولاية در انجام کلیه این امور قوه ولایت و نبوغ شخصی و عشق و علاقه باطنی او بوده است و بس.

۱- پس از انجام اشتغالات سلو کی صبح در اول طلوع آفتاب. بمنظور حفظ صحت

بدن براه رفتن و قدم زدن در خارج شهر یا در خود خانه بقدر نیم ساعت میپرداخته

۲- همه روزه غیر از ایام تعطیل از چهار ساعت بظهر تا ظهر خود را برای ملاقات و

قبول مراجعات حاضر نموده و ضمناً بکار چاپخانه رسیدگی مینمود.

۳- هر روزه مقید بوده که نماز ظهر و عصر را در یکی از مساجد شیراز بجا آورد در

مسجد سلطانی و کیل بیش از سایر مساجد حاضر میشده اند.

۴- پس از صرف نهار (اگر صائم نبود) و کمی استراحت، باز بکار چاپخانه مشغول

و در اول مغرب برای اداء فریضه، کارها را تعطیل مینموده و مخصوصاً از غروب ببعدهیچکس

را در خانه نمی پذیرفته -

۵- در موقع پذیرفتن اشخاص و قبول سفارشات، طوری برنامه عملی خود را تنظیم



آقای نایب‌الولایه در حضور مراد خود آقای مجدالاشراف
این عکس در سال ۱۳۲۵ هـ ق در شیراز برداشته شده است

مینمود که هیچگاه خلف‌قولی بعمل نیامده و بوقت مقرر کار انجام شده با نهایت مرغوبی جنس و صرفه‌جویی در دستمزد، تحویل مشتریان میگردد و همه از کار چاپخانه رضایت و خوشدلی داشتند.

۶- از تناول غذاهای پختنی بازار که از نظر عدم نظافت و طهارت مورد تردید بود بکلی احتراز داشت و بنا بر این طبخ غذا همیشه و پختن نان غالباً در منزل و بدست خودشان انجام میگرفته است.

۷- تهیه لوازم چاپخانه. مطلب چاپ، حروف چینی - طبع، برش، شماره کردن فراهم کردن مرکب‌های مختلف جهت چاپ. صحافی. سوزن زنی. ته‌بندی، صفحه‌شماری دوختن - پخش حروف، بایگانی، تعمیرات ضروری دستگاه چاپ. و کلیه امور مربوط بمطبعه و غیر آن که پیش می‌آمد همگی را شخصاً عهده دار بود. (با توجه باینکه چاپخانه برقی و خودکار نبوده است)

۸- علاوه بر چاپ مطبوعات بزبان فارسی و عربی با (حروف معرب) حروف لاتین برای رفع احتیاج تجارخانه‌ها و بانک‌هایی که بخارج ارتباط داشتند. در اینجا طبع همیشه و نیز صنعت کلیشه که آن زمان در ایران سابقه نداشته باحکاکی روی برنج انجام میگرفته: با این ترتیب ابتکار کلیشه و طبع حروف لاتین در شیراز. برای اولین بار در مطبعه احمدی بوده است.

۹- نمونه تمام کارهای مطبوعاتی اعم از چاپ قبوض. یادداشت. چک و اسناد دولتی و ملی را با نظم مخصوصی با تعداد برگ و تاریخ طبع و تحویل و نوع کاغذ همه را بطور منظم. بمنظور بایگانی در دفتر می‌مدون و مجلد ساخته که از آثار برجسته مطبعه احمدی در آن زمان است.

۱۰- نظافت شخصی. شستشوی لباس. غرس اشجار. گلکاری. نظافت منزل و اطافها. پاسخ نامه‌ها و مکاتبات. خرید خواربار و آذوقه همگی نیز بعهده ایشان بوده است

۱۱- در بعضی روزها از نظر تعطیل عمومی چنانچه فراغتی داشتند، باتفاق کربلائی داداش به بیرون شهر مثلاً با بابا کوهی یا تکیه هفت تنان میرفته اند آنجا نیز بکاری

از قبیل کتابت یا مقابله اشتغال میورزیدند ،

۱۲- علاوه بر انجام کلیه امور مذکور شبانه روزی هفتصدالی هزار سطر کتابت میفرموده است .

۱۳- آنچه از دسترنج خود مییافت در آخر هر ماه حساب کرده خمس آنرا باهل استحقاق میپرداخت .

۱۴- دفاتر و یادداشت‌هایی که در این اوان بخط ایشان نوشته شده و موجود است . علاوه بر اینکه دقایق و ساعات زندگی یکمرد وارسته و سالک‌الیه را نشان میدهد . حاوی نکات دقیق تاریخی از لحاظ وطن دوستی و حفظ قومیت و ملیت و دینداری نیز میباشد و برای پی بردن باوضاع و احوال عمومی کشور و تاریخچه آن روز فارس بسیار جالب توجه است -

* * *

- در اواخر عمر آقای مجدالاشراف . که بواسطه کسالت و ضعف ظاهری بدن . کسی حتی محارم و بستگان نزدیک را بحضور نمی‌پذیرفت و از نظر کثرت توجه بیاطن ، از صحبت و خوردن غذا امتناع مینمود ، بنا به اصرار و خواهش نزدیکانشان . آقای نایب‌الولایه حاضر و بایشان با دست خویش غذا میخورانید و ساعتها باهم میگذرانیدند و مذاکراتی بین آن دو در جریان بود که از مطلب کسی مطلع نمیشد .

- تا شب جمعه ۲۶ ربیع‌الثانی سال ۱۳۳۱ هـ . ق . - ۱۵ حمل . که ارتحال آقای مجدالاشراف اتفاق میافتد . آقای نایب‌الولایه تحت تربیت و نظر مستقیم قدس سره . مراحل کمال نفس را پیموده و نیز با انجام ریاضات مشروعه و اربعنیات معموله طریقت . کامل زمان خود شناخته گردید .

آثار مطبوع ایشان

جذبه و شور و سوز و گداز آقای نایب‌الولایه در راه حق و حقیقت پس از رحلت مراد خود چنان شدید گردید که شب و روز را در گریه عاشقانه و مناجات بسر برد و توجه او از مبداء آنی قطع نمیشد . با این کیفیت دست از کار خود برنداشته . همچنان بطبع و انتشار کتب عرفانی اقدام میفرمود .

کتب مشروحه زیر از آثار اینزمان است که بدست خود ایشان تهیه و منتشر گردیده است

۱- رساله قدسی: در شرح حال و آثار آقای مجدالاشراف - شیراز- مطبعه احمدی
غره شوال ۱۳۳۲ ق - با حروف سربی ۱۰۰ صفحه قطع ربعی کوچک

۲- رساله روحیه القدسیه: جناب سید قطب الدین محمدنیری (قصیده عربی)
و شرح آن از جناب آقای حاج عمادالفرعاء حالی بفارسی - ۱۳۳۴ ق .

۳- نورالهدایه - جناب شیخ نجیب الدین رضا تبریزی . ۱۳۳۶ هـ ق

که مقدمه آن با حروف سربی شامل ۱۲ صفحه منطبع چاپخانه احمدی - واصل
کتاب بخط آقای نایب الولاویه در ۳۲۰ صفحه بقطع وزیری- منطبع در چاپخانه سنگی محمدی
شیراز و در حاشیه منتخبی از مکتوبات عبدالله قطب .

۴- مکتوبات عبدالله قطب: مشتمل بر ۳۵۰ مکتوب در ۳۵۸ صفحه بقطع نیم برگی
با حروف سربی در ۱۳۳۷ ق

۵- کفایة المؤمنین (اوصاف المقرین) مشتمل بر یک کتاب و دو رساله در یک مجلد
در سال ۱۳۳۸ ق

الف- کتاب کفایة المؤمنین در ۹۵ صفحه بقطع نیم برگی شامل احوال و آثار
آقای مجدالاشراف

(ب) - رساله خلاصة الحقایق منظوم از شیخ نجیب الدین رضا تبریزی در
۸۳- صفحه

(ج)- رساله درویشیه از میر سید علی همدانی، نشر در ۷ صفحه

۶- کتاب سبع المثانی: بقطع وزیری منظوم، اثر جناب شیخ نجیب الدین رضا
تبریزی (جلد هفتم مثنوی)

الف- دو صفحه اول مهر نبوت

ب- دیباچه منظوم. اثر جناب حاج عماد حالی چاپ سربی در ۷ صفحه

ج- مقدمه در شرح حال مؤلف « در ۳ »

د - سبع المثانی در ۳۸۵ صفحه متن چاپ سنگی
 و در حاشیه چند کتاب بشرح زیر مرقوم و چاپ شده است
 ۱- تحفه عباسی - تالیف جناب شیخ محمد علی مؤذن خراسانی از حاشیه راست
 ص ۴ تا ص ۲۹۰

۲- دیوان شیخ عطار
 از حاشیه فوقانی ص ۲۲ تا ص ۱۱۸
 ۳- رساله سید محمد نور بخش
 » » » ص ۱۲۰ تا ص ۱۴۰
 ۴- رساله نوربخشیه
 » » » ص ۱۵۲ تا ص ۲۲۰
 ۵- رساله معرفت شیخ نجم الدین کبری
 ص ۲۹۴ تا ص ۳۴۳
 ۶- رساله القدس شیخ روزبهان
 ص ۳۴۴ تا ص ۳۹۲
 ۷- مقامات خواجه عبدالله انصاری در متن
 ص ۳۸۸ تا ص ۳۹۲
 ۸- شرح حال و وصایای خواجه عبدالله انصاری
 در ۶ صفحه چاپ سربی
 ۹- زبدة الحقایق (معروف به تمهیدات عین القضاة همدانی) در ۵۲ صفحه متن و
 حاشیه ، - کتابت و چاپ همگی این مجلد در ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ ق ه انجام گرفته است.

۷- مجموعه انهار جاریه در ۱۳۴۳ ه ق شروع و بشرح زیر :
 الف- حالات چهارده معصوم علیهم السلام هر کدام در یک یا دو صفحه با خط نسخ و

نستعلیق

ب - زیارت هفتم حضرت مولا (۱)

ج- سور قرآن . فتح . جمعه . الرحمن . نباء . با ترجمه آنها بخط نسخ و ترجمه

نستعلیق

د - دعای صباح حضرت مولا علیه السلام با ترجمه و دیباچه نسخ ترجمه

نستعلیق

ه - قصیده عرفانی حکیم سنائی
 نسخ

(۱) این زیارتنامه از روی خط مرحوم میرزا احمد خوشنویس تبریزی که از
 خطاطان معروف ایران و قبل از آقای نایب‌الولایه در تبریز میزیسته عکس برداری و گراور
 شده است

- و - جدول معرفی کلیه حالات چهارده معصوم در يك صفحه نسخ و نستعلیق
- ز - دعای کمیل از حضرت مولا عَلَيْهِ السَّلَامُ با ترجمه فارسی آن « ترجمه »
- ح - مناجات خمسة عشر امام سجاده عَلَيْهِ السَّلَامُ «
- ط - قصیده حضرت مولا عَلَيْهِ السَّلَامُ در شرح لوحه جنة الاسماء، باشکل لوحه « نستعلیق
- ی - حدیث کساء يك صفحه نسخ
- ك - طریقه نماز چهارده معصوم علیهم السلام « و نستعلیق
- ل - دعای ایام هفته دو صفحه «
- م - زیارت عاشورای حضرت سیدالشهداء ودعای علقمه دو صفحه «
- ن - زیارت جامعه کبیره «
- س - زیارت شهداء کربلا منسوب بحضرت حجة عَلَيْهِ السَّلَامُ « و نستعلیق
- ع - آداب زیارت حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ «
- ف - مناجات باری تعالی بزبان فارسی از اشعار عرفاء بزرگ « نستعلیق
- ص - دو بیتى های باباطاهر ۳ صفحه نستعلیق
- ق - درر الکلم وغرر الحکم ۳۰ صفحه نسخ و نستعلیق
- ر - شرح خطبة البیان حضرت مولا عَلَيْهِ السَّلَامُ از جناب راز، ۸۴ صفحه «
- ش - اسرار النقطه . میر سید علی همدانی ۶ صفحه نسخ
- کتابت مجموعه انهار جاریه در ۱۳۴۶ هـ ق پایان مییابد و چون در آن زمان صنعت کلیشه و گراور در ایران معمول نبوده است تمام صفحات این کتاب . بیکی از شهرهای فرانسه یا غیره جهت گراور ارسال و سپس در مطبعه احمدی بچاپ رنگین یا مشکی روی کاغذ گلاسه چاپ میشده است .
- طرز چاپ و ابداع جداول و بعضی از صفحات آن، نموداری از ذوق عالی هنری و صنعتی است که در چنان مطبعه مختصر دستی در آن زمان بعمل آمده است
- ۸- شش رساله در يك مجلد بشرح زیر است
- الف - شرح حال خواجه عبدالله انصاری در ۸ صفحه

- ب - انوار التحقیق ۷۲ صفحه
 ج - مقالات و مباحثات « ۲۴
 د - رباعیات « ۱۰
 ه - مقالات (مخاطبات) » ۱۶

و - رساله گمنام (شرح احوال و آثار آقای میرزا حسینخان سررشته دار متخلص به گمنام)

کلیه این مجموعه بقطع ربعی چاپ سری در ۱۳۵۱ ه ق در مطبعه احمدی شیراز طبع و نشر گردیده

۹ - کتاب مناہج انوار المعرفه در شرح و کشف و بیان اسرار کتاب مصباح الشریعه [حضرت امام جعفر صادق ع] درسه منهج . شارح . جناب آقای راز

الف - شرح حال چهارده معصوم علیهم السلام در ۲۰ صفحه بقطع وزیری کلیشه
 ب - سفینه علوی و مهر نبوت در ۲ کلیشه

ج - شرح احوال جناب آقای راز شارح کتاب و فهرست مطالب در ۱۰ صفحه

د - منهج اول و دوم با ترجمه و شرح تفصیلی از ص ۱۱ تا ص ۱۵۹ متن

ه - منهج سوم فقط با ترجمه بفارسی بدون شرح تفصیلی در ۱۵ صفحه
 حواشی کتاب اغلب مربوط بمطالب متن است

همگی چاپ سنگی و در یک مجلد و در سال ۱۳۵۳ ق طبع و نشر گردیده

۱۰ - رساله کمالیه - بقطع کوچک بغلی طبع سال ۱۳۵۰ ه ق در مطبعه احمدی

شیراز، مشتمل بر رساله کمالیه و غزلیات از امیر سید عبدالله برزش آبادی . و چندین غزل از علاء الدوله سمنانی و شیخ رشیدالدین محمد بیدآوازی ، قدس سرهم .

۱۱ - رساله نان و حلوا و شیر و شکر و دوغزل متعلق به شیخ بهائی و پنج صفحه

دو بیتنی های باباطاهر عریان رویهم ۸۴ صفحه بقطع ربعی سال ۱۳۲۲ ه ق در اردبیل با خط نسخ نوشته و سپس با چاپ ژلاتین که تا آن زمان سابقه نداشته است چاپ فرموده است .



کلیه هزینه لازم جهت کلیشه و کاغذ و چاپ و تجلید کتب نامبرده بالا از وجوه شخصی ایشان که محصول دسترنج چاپخانه بوده است تأمین و پرداخت میشده و کتب مزبور برایگان در دسترس طالبین و فقرای سلسله مبارک که قرار میگرفته است .

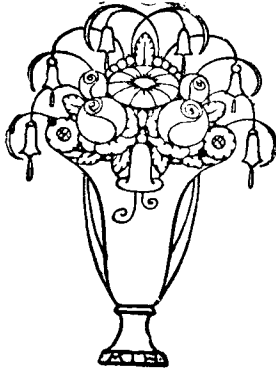
تسکین خاطر

آنچه از دفاتر و یادداشت‌های آقای نایب‌الولایه مستفاد میگردد در این اوان . گرمی و حرارت عشق و التهاب آتش درونی رو بفرونی و شدت نهاد . شبانه روز متوجه و ملتجی بعنایات حضرت امام عصر عجل‌اله فرجه بوده و هر چند باطبع و انتشار کتب ظاهرأ خود را مشغول میساخته لکن آتش عشق لقای دوست او را مشتاق تر میساخت، تا آنکه با اشاره و اجازه باطن مأمور زیارت و عتبه بوسی آستان حضرت ثامن الائمه علیه السلام میگردد



این مسافرت بدون اطلاع بدوستان و نزدیکان و در سال ۱۳۴۷ هـ ق . صورت گرفت و تنها ملازم ایشان آقا میرزا ابوالحسن حافظ‌الکتاب بوده است
از شگفتی این مسافرت آنکه نه تنها ایشان کسی را در تمام مدت از ورود خود آگاه

نساخت بلکه نزدیکترین افراد نیز تا هنگام مراجعت ایشان بشیر از اطلاعی حاصل ننمودند و همچنان که نیت معظم له صرفاً زیارت امام خود بوده است عیناً عملی و بنا بر این، کیفیات این مسافرت همچنان مکتم ماند پس از این زیارت. آسایش خاطر فراهم و التهاب درونی را نسبتاً فرو نشانید و از باطن بنام «عبدالحی» که یکی از عناوین معظم و مهم فقریست مقتخر میشوند. که از این بعد کلیه امضاء نامه‌ها را با این عنوان موشح میفرماید.



ولایت کلیه و جزئیه

سلسله ولایت الهیه در هر زمان دو شعبه دارد . کلی و جزئی (۱)
ولایت کلیه الهیه که آنرا شمسیه الهیه نیز گویند . ظهورش از سلطنت ذاتیه الهیه غیبیه ازلیه است و عبارت از مقام حقیقت نور الانوار ازلی محمدی است که مثل بطونش حکم وحدت دارد . لکن درهیا کل توحید سبع المثانی در هر عصر وزمانی بنحوی مخصوص و رای عصر وزمانی دیگر ظهور دارد - پس این مقام ولایت کلیه . خاصه حضرات موالیان اهل عصمت و بعد از آن انبیاء اولوالعزم است - و بهیچوجه دخلی به انبیاء عظام و اولیاء کرام دیگر ندارد کمال ظهور این ولایت مطلقه کلیه شمسیه الهیه در هیکل بشری حضرت محمد ﷺ صورت بسته و منتهی میگردد بحضرت محمد بن الحسن عسکری که از بطن نرجس خاتون پای بر زمین استوار فرموده است تا ظهور و قیام آنحضرت علیه السلام

ولایت جزئیه که آنرا قمریه نیز گویند . اقتباسی است از مشکوٰۃ حضرت صاحب ولایت کلیه مثل اقتباس قمر از شمس که در تمام دوران باجزاء وجود نور بخشی دارد و در هر عصر وزمانی بوسیله ولایت کلیه شمسیه الهیه ظهور و بروز نموده که چهار سلسله آن ثبت دفاتر سلوک است - پس اولیاء جزعهر کدام در زمان خود از طرف مقتبس از صاحب ولایت کلیه و از طرف دیگر فیض بخشند . مانند تصرف و نور بخشی قمر که با امکانات و در حدود خود از تصرف و استضاء شمس صورت میگیرد . شأن و مقام تربیت اولیاء جزء که مر بیان مقامات

(۱) - نقل بمعنی از کتاب تحفة الوجود آقای مجد الاشراف که در زمستان ۱۳۲۲

آدمیت اند. عبارت از اینست که انسان را بوسیله ریاضات مشروعه بحصول سه کمال نائل سازند

۱- تجلیات انوار الهیه در قلوب

۲- الهامات الهیه در باطن

۳- وصول بجمال معصومین علیهم السلام که مقدمه حصول جمال اکرم الوجوه است و از آنجا که ولایت جزئیه همواره تابع شأن ولایت کایه بوده چون امام عصر عجل الله تعالی فرجه در این زمان ظاهر آدر پرده غیبت است موقعیت اولیاء جزء هم در استتار و اختفاء میباشد و بحکم (اولیائی تحت قبایی لایعرفهم غیری) برای یافتن چنین مریبان. بایستی متوسل بذیل عنایت و توجه امام عصر عجل الله فرجه که مقام ولایت کلیه الهیه است بود تا طالب را باطناً اشارت بسوی ولایت جزئیه بفرماید و نیز کامل مکمل زمان با از تباطی که خود شخصاً با انوار امام عصر خود دارد. این هدایت را باطناً دریافته. طالب را برای طی مراتب کمال ارشاد بنماید و از همین نظر قرائت و توسل بدعای فرج منقول از (اکمال الدین (۱)) در زمان غیبت برای فقرای سلسله مبار که زهمیه معمول است که بدینوسیله میتوانند بسوی کامل مکمل زمان خود راهنمایی شوند، و شناسائی کامل هر زمان باین نحو و با نشانیهای مذکور بالا از خصوصیات این سلسله مبار که است و همین معنی شامل نص صریح و اثر صحیح میباشد - و یافتن ارکان و اقطاب سلسله مبار که از زمان غیبت کبرای امام عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ تا زمانها با بهمین سیره و کیفیت صورت گرفته است (۲)

مسافرت بهتبات و قم

آقای نایب الولاية در سال ۱۳۵۶ ق. با اجازه و اشاره باطن آماده مسافرت و عتبه بوسی حضرت مولی الموالی میگردد. و چون میباید آقای میرزا محمد علی خان حب حیدر معین الفقراء در جمعیت معظم له باشد از مشهد بشیر از آمده باتفاق یکدیگر و آقای کر بلائی

(۱) برای یافتن سلسله سندانین دعا، رجوع شود بکتاب: کافی باب غیبت

(۲) دعای فرج منقول از اکمال الدین شیخ صدوق در سال ۱۳۶۵ ق - در شیراز چاپ

مصطفوی تجدید طبع شده است

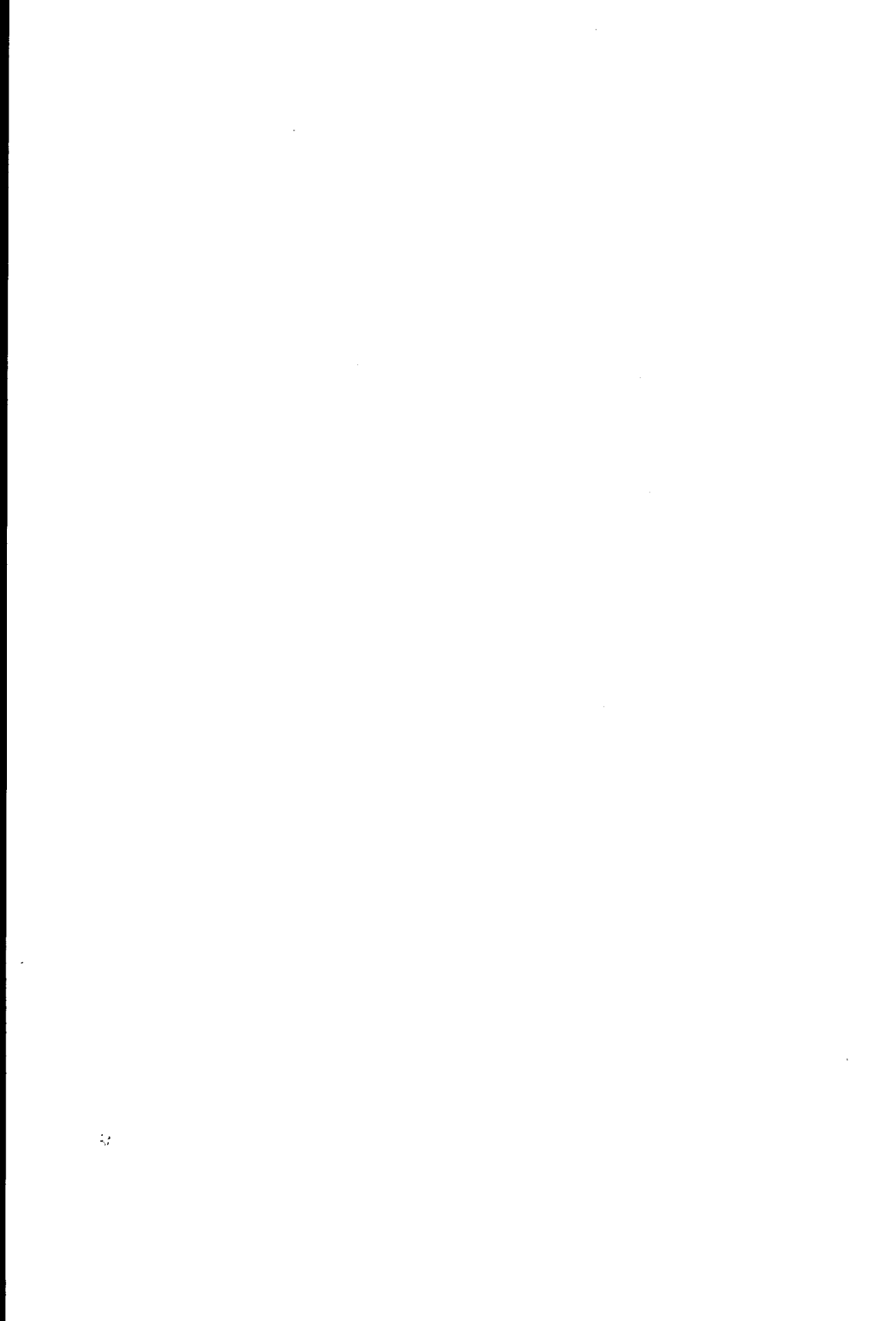


ذبحه دعاء

بسم الله الرحمن الرحيم

مبارك صباح

ان النبي نوح صباح طلعه من ارض ليل المد ايضا اسم من الاهتداء عند من ذل لسان العرفاء والحكماء بنطق تسبيحه وتحميده في كل صباح ومساء
 والسكوة والسلام على الذين اذنه في ليلة الجملة الذي لا يلهو بالاداء بانوار شمس حركته الا لله المصطفى سيد الانبياء والاضياء والالمصطفين بالاختيار
 اكار الاولياء **فان** من مواهب الله سبحانه على الفقيه الى الله العفي محمد المدعوقب لدر الحسين ان شرفني بزيارة الدعا المباركة المنقول
 من خط حدي وسيدني في يوم لا الذي هو على الحق في الحق بالحق والامانة بالنص المطلق خازن غدا لله رحمان وحسب الله المقصود من كلام سيد
 المرسلين من تولاه فقد تولاه ومن تولاني فقد تولاني الله المدعوبد غاء اللهم وال من والاه وعاد من عاداه والمد بقولها نختبئ ولكن الله فاتنا والمخاطب
 بخطابه كنت ممر الانبياء وركت شمع حجر والمقصود من قول الله سبحانه وهو الذي خلق من الماء بشر فجعله نسبا وصهرا من كان سيده مفاخرا لجان ومقابل
 الشان وقلة كتاب الله وروحه حقيقه القرآن وارث علوم سيد المرسلين القابل بكلام اواحه الله في السموات والارضين بعينوا الذين امير امراء المؤمنين
 اسد الله القابل والحسن بن علي بن ابي طالب عليه وعلى اولاده الائمة الطاهرين الصالحين والسلام من الله الملك السلام كتب هذا الدعاء في ليلة فزون
 سائمه ونقلته بالخط الكوفي من الدعاء الذي كنه العالم الرباني والفاضل الصدوق الفارسي الذي يقبض السيد الجليل الحسين ميرزا ابراهيم القزويني طيبته منجحة
 وقال ان نقلته من خط مولانا امير المؤمنين كان خطه عليه سلام الله رب العالمين عند المرحوم المغفور عوضان كتب تحليه السلام بعد الدعاء الذي كان
 بخطه المبارك نا هذا صوريه كنه على بن علي بن ابي طالب اعزها بالمجرب جاد بعشر شهر ذي الحجة سنة خمس وعشرين من الهجرة وقال اسد القزويني رحمه الله ان
 العمل اعزها بالدعا المذكور بخط مولانا عليه الصلوة والسلام ولزك ان قبل ذلك معرا وكانت علامة الفخمة نقطة فوانسة والكثرة نقطة نجاسة كانتا هما عمراء
 ولزك للضمة علامة وحدت في هذه الامامة اخرى بالخط الكوفي في وراق ايضا موضع علامة القطبين للفخمة والكثرة وكان المذكور بالخط الكوفي قبل
 الدعاء وهذا دعاء علمه رسول الله صلى الله عليه واله وكان يدعو به في كل صباح وكان المذكور في اخره ايضا بعد الدعاء كنه على بن علي طاب الله
 اعزها رالي اخر ما مضى تلك النسخة عندي وفي اخرها مكتوب بالفارسي بخط المرحوم عوضان ما لم يحد في اشرف في سنة توليد دعا ليل الله في غاء
 الصبح ونظر من غاب الحوش الضمير كلها بخط امام المؤمنين بعينوا الذين امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه افضل الصلوات فاستنكت هذا الدعاء نقلا
 المصطلح لتعقب لكل الاحاد وقدمت هذه الكلمات في واسط شهر ربيع الاول سنة ١٠٠٠ ذكر السيد علي بن الحسين بن علي رحمه الله هذا الدعاء في كتاب الاختيار
 قال كان امير المؤمنين عليه السلام يدعو بعد دعائي الفخمة بهذا الدعاء التي كلامه ولكن المشهور واشهر بعد فضيلة الفخر والحسن وذكر الفاضل الجامع من
 مناجي العلماء والمشرفين والفقهاء العالمين افضل المصنفين من المتقدمين المتأخرين العالم الرباني المولى الحسين افقاشي قدس الله روحه هذا الدعاء في اخر كتابه
 المشهور بعد الضمة وكان خط مصححه لموظف من قبل ما قد ظفر به من الخط المنقول من خط مولانا امير المؤمنين عليه السلام لان هذا ذكره باختلاف كثير
 مما وجدناه في النسخين المذكورين كما يشير اليه قال الفاضل الجليلي الحارثي هذا الدعاء من الادعية المشهورة والواجبة في الكتب المعروفة في وضع
 السيد علي وقد منه ليعرف في المولى الفاضل مولانا دروش محمد الاصفهاني قدس الله روحه الذي من قبله رحمه الله عليه ما علمه على اهلنا من مرمم المذهب نور
 الدين بن علي بن عبد الغال الكركي قدس روحه واجاره وهذه صوته الحمد لله على هذا الدعاء وقد قرأه على جملة الصلوة والابتداء الصلوة الا يقولوا ناكل الذي
 دروش محمد بن علي صاحب المعرفه في ذوق الاماني قرأه صححه كنه الفقيه علي بن عبد الغال في سنة حامدا مصلحا وحدثت في بعض الكتب سدا اخر
 هذا قال الشريف نجيب بن فاسم العلوي كنه بقية طويله مكتوب فيها بخط سيدي وقد في امير المؤمنين وقد اذ الفخر الجليلي كنه على بن ابي طالب
 نا هذا صوته بسم الله الرحمن الرحيم هذا دعاء علمي رسول الله وكان يدعو به في كل صباح وهو اللهم يا من ذل الخ وكنت في اخره كنه على بن علي
 طالب اعزها بالمجرب جاد بعشر شهر ذي الحجة سنة خمس وعشرين من الهجرة وقال الشريف نقله من خط المبارك وكان مكتوبا بالعلم الكوفي على الورق
 في صباح والعشرين من ذوق القعدة سنة ١٠٠٠ انتهى كلام الفاضل الجليلي ظهر من كلام الشريف كانه ذكره ان البسملة ليست مرة من الدعاء بل تمامها ايند كلام
 مولانا عليه السلام ولكن الاستدعاء بالبسملة مطم مبارك شيئا في كل مثل هذا الدعاء ولا سيما انا وجدنا النسخ المنقول من الخط الكوفي المنقول من خط مولانا
 عليه السلام ان كانت البسملة في اول الدعاء لا في اول قوله هذا دعاء علمي رسول الله والجيران تاريخ خطه في النسخة الثالثة واحدا والاعيان في اول
 النسخة التي ذكرها الشريف لفظ اللهم كما نقلته انما من الحار وليس فيما اعتمد عليه الفاضل الجليلي نقل اول من كتاب الاختيار وهكذا في النسخة التي
 ظفرنا بها وقد كانا منقولين من خطه من مقتضى لفظ الالف في اول الدعاء كان اعتمادا على ما في النسخين المنقولين نقلنا هذا من خط
 لان نسخ هذا الدعاء بين السبعة رضوان الله عليهم مختلفة في كثير من الالفاظ كثيرا انما في النسخ في رزق الدهور والاعتماد اشتباه الساخ ونصرت
 الفراء ولا يمكن الاعتماد على ذلك النسخ المختلفة مما عرفت وحدثت بعضها من كنه غير مطبوعة بخطه في بعض الكلمات وطبا بقا ولكن ليزك ان غراب حروب بعض
 موافقا في اللغة فاجتهد في صححه وبعض الاخوان الذي سئلني ان صحح لرواها في لغات التي تشبه على القاري فاما ما يكون في النسخ المختلفة من
 مطابق خطه عليه السلام فليس في اكثرها الا في النسخ على الساخ واما ما يكون مطابقا له ولكن ليزك ان غراب حروب بعض كنه موافقا لما في اللغة فليخرج
 ان غراب حروب كتاب اللغة اذ لا يشبه على الفراء اعزها ومعاينها وطيبين بها القلوب والعالم بمحقق تاويلها باعلام الغيوب لان كلام امنا المقصود من
 ادعية النبي امير المؤمنين عليهم السلام الله رب العالمين دون كلام الله وفوق كلام المخلوقين محقق تاويله عند مولانا الفقيه الميامن الا ان
 الفراء الشاخصين وعلى ما سنده انشاء الله بصير ليعرف هذا الدعاء واردة لا تتحاشى في كتابه اصل الدعاء الذي ذكر النسخ المختلفة الا ما يجوز ان يكون
 اللفظ المطابق لخطه عليه السلام بحسب اللغة في غير ما اعزها من كلفظ ذوق في النسخ والكثير فلا كتب هذا الدعاء الذي في هذه الاوراق مطابقا للنسخ





وَهَذَا اِيَّاعَا عَلَيْنِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَدْعُو بِهِ فِي كُلِّ صَبَاحٍ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



ای اسم تو حادث شده از ذات قدیم / مذكور در ابتدای قرآن کریم / خود را به نشان تو نمائیم نشان / ای انکه تو الهی و زخم و زخم

يَا مَنْ لَعَلَّ لِسَانَ الصَّبَاحِ بِنُطْقِ تَبْلِيهِ وَسُحَّ قَطْعَ اللَّيْلِ لِمُظَامِنِيهِ تَلَجُّهُ وَاتَّقِنُ

ای آن کسی که پیران آورد زبان صبح را بگفتار و روشنائی آن / در ستودن بارهای / شتاد را / تا کیهایی حرکت در زان آن / دستار کرد

ای نفس بمان چو زده بهرت خورد بشم / مهر تو با بخش دل اهل امید / نادیدن نشینان شب حرمان را / اظفت بزبان صبح در داده تو بید

وَصَنَعَ الْفَلَكَ الدَّوَارِيَّ فِي مَقَادِيرِ تَبْرِجِهِ وَشَتَّعَ ضِيَاءَ الشَّمْسِ نُبُورًا تَجْجَاهُ

افزین آسمان / گردون را / در انمازهای / تبرج آن / دیند افزونانید / روشنائی / آفتاب / بروشنی افزونش در زمانه کشیدن آن

ای انکه ز بهر خاطر اهل نظر / افروخته این کینه اعلی منظر / ای چهره مهر شغفانی از تو / ای نور وجود کن تکفان از تو

يَا مَنْ رَجَّ عَلَى ذَاتِهِ بَدَانَتَهُ وَبَيَّرَهُ عَنِ كُنْهَاتِهِ مَخْلُوقَانَهُ وَجَلَّ عَنِ مَلَأْمَةِ كَيْفِيَانِهِ

ای آن کسی که راه نمود بر ذاتش بیانش / دور و پاکت از هم منی / آفرید آتش / و ز کرات از او بر آوردن / چو کیهانی

ای انکه خودش راه برینده شده / ذاتش بخودش راه نمانده شده / ای چو مهر جافزای تو بود / تو هستی نیست خلق بالذات کجا

يَا مَنْ قَرَّبَ مِنْ خَوَاطِرِ الظُّمُونِ وَبَعَدَ عَنِ مَلاَحِظَةِ الْعِيُونِ وَعَلِمَ بِمَا كَانَ قَبْلَ أَنْ

ای آن کسی که نزدیکت از کز کند کنایه / کما بنا / دورت از که ششتر بکران شدن / همتا / دولت ایچو بارها / چیز از که

ای جلیلی و عظمی و عظیم / چون و چگونه تو ای رب کریم / ای دل بیغ عشق تو در بند شده / چون دیدن رویت نبود حد کس

يَكُونُ يَا مَنْ أَرَادَ فِي مَهَادِ أَمْنِهِ وَأَمَانِهِ وَأَيْفَظِيهِ مَا مَنَعْنِي بِهِ مِنْ مَنِيهِ وَأَخْسَانِهِ

شود / ای آن کسی که خواستید مرا / بسز امتش / و انانیش / و پیدار کرد ما بر روی آنچه بنماییم نمود بان / از امتناش / و نیکی کردش

ای علم تو از ازل هویدا بوده / بز و خیراتم محیط اشیا بوده / ای لطف تو ام بفضل انشا کرده / در خواب من این نشانه حسنی را

وَكَفَّ أَلْفَ السُّعُوعِي بِيَدِهِ وَسَاطَانَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الدَّلِيلِ لِيَكُنِيَ اللَّيْلُ الْأَلِيلُ

و باز داشت دستهای بر ما / از من بدت تو انبیش / رحمت تو سار از ما / برای کس که راه نمانده است بر روی / در شب / شتر

ای انکه ز خواست عفت اکام کرد / نوری ز جان خویش مهر امر کرد / ای انکه مرا سلطانش داده بسا / در مهلکه دستهای بد از زمین

وَالْمَأْسِكُ مِنَ أَسْبَابِكِ يَجِبُ الشَّرْفَ الْأَطْوَلَ وَالنَّاصِعَ الْحَسْبَ ذِرْوَةَ الْكَاهِلِ

و آن کسی که بچک زنده است از سببایت / بر همان بند مرتبی / و راز ز / و انکه می / خاصه پاکت شرف بیشتر / در لذتی ماند / روشنائی

از رکت خود افاض کن خیر و کمال / بر ذوق منی ز بهر نغمه خضال / ان که بی دستگیری کل اسم / او بچند از اوج عطا خیل سکرتم



الاعْبَلِ وَالتَّابِتِ لَقَدِمَ عَلَيَّ خَالِيْفَهَا فِي لَزْمَنِ لاَوَلٍ وَعَلَى إِلهِ الْاَنْجَا الْمُصْطَفَيْنِ

بزرگوارتر	و بزرگوارتر	در روزگار	در روزگار	در روزگار	در روزگار
چون باي اصلات سزمايد اوست	بزرگوارتر	بزرگوارتر	بزرگوارتر	بزرگوارتر	بزرگوارتر
اوقامت طوی است کز زصفت قلد	بزرگوارتر	بزرگوارتر	بزرگوارتر	بزرگوارتر	بزرگوارتر

الابرار و افتح اللهم لنا مصاريع الصباح بمفاتيح الرحمة والفلاح واليسنا اللهم

نمونه کسانند و بگ	ارضا	ز برای	در برای	کلیدهای	مفاتيح
صلوات الدباد بر آل رسول	ارضا	ز برای	در برای	کلیدهای	مفاتيح
از ما باد بمصطفایان عقول	ارضا	ز برای	در برای	کلیدهای	مفاتيح

من افضل خلع الهداية والصالح واغرس اللهم لعظمتك شرب جناني يتابع

از خود زین غلغلهای	بیت	و صلاح	و نشان	ارضا	از برای
ای خالق انشاء و بدیع از فلاح	بگنای	رحم	خوشتر	های	صباح
ارضا	ارضا	ارضا	ارضا	ارضا	ارضا

الخشوع واجر اللهم لهيبك من اماقي زفريت الدموع واذب اللهم مزق

زاری را	در آن	کران	ارضا	از برای	خوشتر
یارب نشان دزد کم ازیم جلال	از اب	خشوع	جنه	فا	مالا مال
انگاه ز خوف هیبت در دهم خال	چون	نور	وان	چشم	مرا

الخرق مني بازمة الفروع الهی ان لم تبد عني لرحمة منك بحسن التوفيق فمن

به خوبی که از من است	بمادهای	غریبه	ای	ارضا	از برای
ای واحد قهار و عزیز غفار	از خود	بد	آدم	بدر	نهاد
ارضا	ارضا	ارضا	ارضا	ارضا	ارضا

السالك بئسك في واضح الطريق وان اسلمتني اناك لقاها لامل والمنى فمن

راه بر	ما	بری	و	در راه	روشن
ای ساختار ابتدا بر حمت اترم	توفیق	نوشسته	در رهت	بال	ویرم
ارضا	ارضا	ارضا	ارضا	ارضا	ارضا

المقيل عشر من كوة الهوى وان خذلني نصرک عند محاربة النفس والشيطان فقد

غفرتگنده	نفرتها	از روی	افان	بوسی	و بر
که علم تو واکار در دم درهوسم	جز عفو	و لطف	بگست	ز	باید
ارضا	ارضا	ارضا	ارضا	ارضا	ارضا

وکلني خذ لانك الى حيث لتصب بحر ما الهی اترابي ايتنك الامن حيث الامال ام

که او کار در ما	ذکر	کاشت	بری	جانب	بحری
ز برای تو تا بندم ای دهرم	در دهرم	و جهاد	نفس	و شیطان	جلالان تو
ارضا	ارضا	ارضا	ارضا	ارضا	ارضا

علقت با طرف جالك لا جین باعدتني کذوبی عن دار الوصال فیس المیطة التي

ای بوسم	بطرفای	ربها	تایب	که	در کرد
ای بینی که من زدم بک کامی	سوی	تو	مگر	باز روی	کامی
ارضا	ارضا	ارضا	ارضا	ارضا	ارضا

رب منطقت نفسي من هوها فوها الماسوت لها ظونها ومنهاها و تبالها الج انها على

بدن داخل است نفس من را ز هوا | واحسرت اذ ان نفس من وواغما | از دست زبان و نفس خود اسفا | زبان رو کرد بر کشته در امهت

سیدها و مولاها الی قریعت باب رحمتک سید رجائے و هربت الیک لاجیام فی ظ

بر خواجرات و اقا بنی | ای که بر من گویدم | دروازه بخاربت را بدست ایتم | و در کیم | بریت دهانی که گناه آورده ام از برای

ای اندک دمی و کربی و حید | بر در که رحمت زد دست امید | سوی تو که بران شدم از نفس هوال | ادست من و دامان تو ای رب محمد

اهوائی و علف با طرف جالک انامل ولا فی فضع اللهم عما اجر منه من الی

بوسه | و او کیم | بط فای رساناست | سرانگیزان | دستم را برین کیم | از خوابا | از آنچه بر کرده ام از ان نفس و

ای اندک نموده بسی لطف و عطا | از روی کرم در گذر از جرم و خطا | افاده ام از هوای نعم بهلاک | از عفو و کرم مرا بپوشان تو عطا

خطای و آقنی اللهم من صرعه ردائی فانتک سیدی و مولا فی معتک و رجائے

ظالم | و عفو کن | از خوابا | از افادن | پلاک شدیم | برین بر تو خابیم | و اقام | در کجا که نمی | و ایتم

مولا ی کربی و حیدی و محمد | افای منی و نیکه های و امید | ای قایت از روی من در دوسرا | و اقام تو فو امید بهت جاوید

و غایه منای فی منقلب و مئوای الی کیف تطرد مسکینا التجا الیک من الذنوب

و شبای از روی منی و شبان از کسم | و با کام ای که من | در کیم | درو بر را | که شاه آورد بری ز دره های که از آن آن

بارت بجان دور کنی عملی | که بد برینا لطف از مسکینی | و زیم که هان بگردد سویت | جز خدمت تو نباشدش از بینی

هاربا ام کیف یحبب مسر شیدا قصد الی جنابک ساجدا ام کیف تطرد ظمانا ورد

کر زان آن با بکونه | با کونه به ساری | طلب کننده راه من را که ایست کرده بری | جابت دره های که کشته با بکونه | در کیم | شند را که آورده است

با لکن تو بی همه جان خواهی ساخت | او را که تو را بوصف ارشاد شناخت | اهنگ جاب تو نموده از سر سعی | تا اندک درگاه تو خود را انداخت

الی جنابک شاریا کلا و حیاضک مرعنه فی ضنک المول و بابک مقسوخ للطلب

سوی جنابیت دره های که کشنده | جنات و حال که جنابیت بر کرده شده است | در کیم | سالی | دروازه تو کشنده است از برای جوانی که آن

ای بحر نوات همداراده زلال | نه جرم جانی است از آن بحر کمال | ما شا که کنی در دم از آن فیض کمال | با اندک راست حوضها ما لا مال

لب نشسته جان دورمانی از آن | که آمد سوی بحر های جودت بسؤال | بحر کرمت بریست بی نقص و زوال | در کیم | روزگار در درخشکی سال

و الوغول انت غایه السؤل و نهایه المأمول الی هدیه ازمه نفسی عقلها بعقال

در دامین | تو شبای | طلب | هدایت ابردا شده | ای که برین این | هدای من برست بنش | بندای

دره های طلب کشنده در هر حال | بر اهل طلب برای حصول امان | دروازه لطف تو بود دارم با تو | از بهر دل خسته از اناب نسا

تا هر که شود داخل دره های وصال | از لطف بر او فیض رسان بکمال | تو غایت طلبی و امید | که از من سر کشته غلین تو زبان

مشیتک و هدیه اعماذ ذنوبی در انهار رحمتک و هدیه اهوائی المضله و کلنها

خواب تو | این راهی | سنگین کن آن برست | در من کرم | رحمت تو | درین | بوسهای که کرده است برست | باز که از عفو کن

این است مهربان نفس من ای جناب | برخواستن تو لبسته امش در هر کار | این بار که هان کرد و دوشم دادم | انداختم بر رحمت ای شناد

الی جناب لطفک فاجعل اللهم صبا حی هذا نازلا علی بضیا الهدی والسلام

سوی جناب لطف تو | برین کردن | از خوابا | صبا حی را | این صبا حی | خود آورنده برین | بر دشمنای برست | و سلامت

ایست بوسهای من ای رب کرم | که از من مقصد این نفس لشم | بگذر شش سوی جناب لطفت | ای اندک عفو کنی در دودی و دیم

فی الدین والدنیا و مسائی جنة من کبد العیدی و وقایه من مریات الهوی

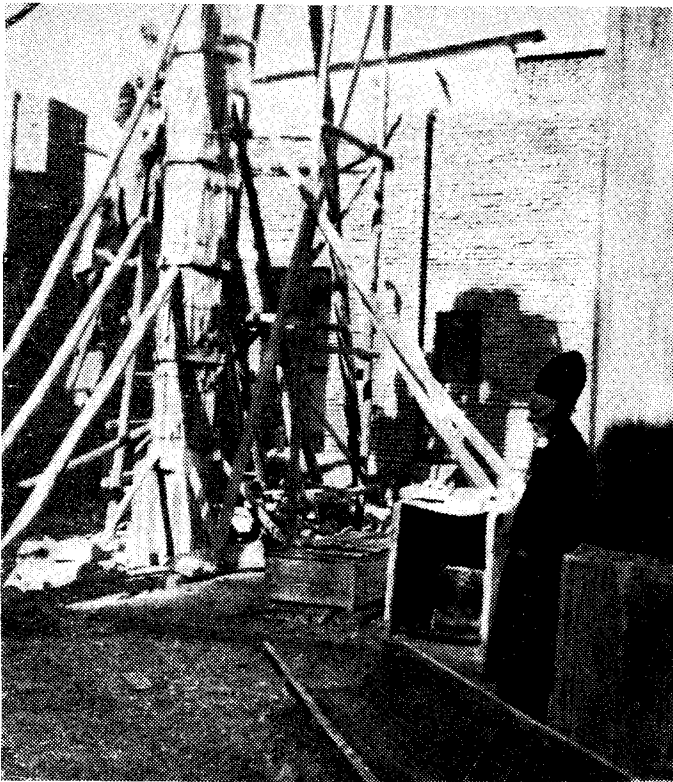


از چپ بر راست : آقای حاج حبیب حیدر - آقای نایب الولاية - آقا میرزا ابوالحسن حافظ الکتب - آقای کر بلائی داداش احمدی

داداش و آقای میرزا ابوالحسن حافظ الکتب در ماه رمضان از شیراز حرکت مینمایند آقای حبیب حیدر ابتدا بعتبات و سپس بمکه معظمه مشرف میگردد، آقای نایب الولاية و دو نفر دیگر

بسببی در خرمشهر متوقف و بعداً عزیمت بعتبات عالیات مینمایند .
 محرم سال ۱۳۵۷ هـ ق آقای حاج حب حیدر از سفر حج بیت الله مراجعت و در نجف
 اشرف آقای نایب الوالیه و دیگران راملاقات مینماید و پس از انجام زیارت در ماه ربیع الاول
 همین سال همگی باتفاق یکدیگر عازم ایران میشوند .

از خصوصیات این مسافرت هیچگونه اطلاعی در دست نیست
 و بعداً در سال ۱۳۵۹ هـ ق بطور خصوصی و بدون اطلاع هیچکس مسافر تی بقم نموده و
 پس از یک اربعین زیارت و توقف در قم . مراجعت بشیراز مینماید و این آخرین مسافرت آقای
 نایب الوالیه بوده است - در همین اوان وصیت نامه رسمی بتاریخ چهارم فروردین سال ۱۳۶۰
 خورشیدی تنظیم و برای آقای حاج حب حیدر بمشهد ارسال میدارند .



جناب آقای حاج حب حیدر (ابوالفتوح) مدظله العالی ساختمان خانقاه احمدی شیراز را
 شخصاً نظارت میفرمایند

وحید الاولیاء

در سیر تکاملی انسانی از بد سلوک، تا این زمان پیشرفت حالات سّری جناب آقای میرزا احمد نایب الولاية بقسمی سریع و عجیب و در عین حال همراه با جذب و اشتیاق و سوز و گداز عاشقانه بود که در عالم عرفان و سلوک کمتر نظیر و سابقه‌ای داشته است و این مطلب از خلال مرقومات جناب آقای مجد الاشراف مراد بزرگوارش و مقالات و اطلاعات سایر همقدمان بخوبی مشهود می‌گردد - چنانچه تحمل ریاضات شاقه، جذبات، حرارت درونی، گریه‌های مشتاقانه، مناجات و اشتغالات سحر گاهی، ترك تمام لذائذ و تمتعات دنیوی. رها کردن همگی قیود زندگی، تجلی و مشاهده انوار گوناگون ولایت در مراحل مختلف سلوک، حکایت از فردا کملی مینماید که در طی عوالم طریقت و معارف الهیه قدم بقدم بدنبال نشانیهای غیبی پیش رفته و بانیروی خلاقه‌ای مقتبس از انوار ائمه اطهار علیهم السلام در همه ملکات انسانی به مرتبه کمال رسیده و در عرفان باری تعالی وحید و فرید گشته بود

قدرت عوالم سّری و معنوی آنچنان توانائی روحی با نمرد بخشیده بود که نفوذ کلام و تصرف او را در نفوس انسانی تا بحد اعجاز میرسانید. زیرا با کرات دیده میشد کسانی که با همه آلودگی و پریشانی خاطر و ندامت از گذشته خود. بحضورش روی می‌آوردند. بایک نظر آنها را چنان منقلب ساخته و بر راه حق و حقیقت سوق میداد که انصاف شخص مورد نظر از دستور آن نمرد کامل غیر میسور بود

و چون شرط پذیرفتن چنین اشخاص، التّجاء و توجه بساحت مقدس ائمه اطهار علیهم السلام و ارائه نشانی صحیح و صریح از طرف قرین الشرف ایشان میبود. لزوماً درماندگان و طالبین را امر بتوبه و انابه از گذشته خودشان میفرمود که با تضرع و زاری بایمه هدی علیهم السلام ملتجی

گشته و نشانی قبولی توبه خود را صریحاً ارائه نمایند تا باخذ دستور سلوکی نائل آیند
 خدمات شایسته آنمرد کامل مکمل بعالم اسلام و متوجه ساختن نفوس بسوی
 ائمه علیهم السلام موجب و سبب عنایت خاص ایشان به آقای نایب الولاية شده و در رمضان سال
 ۱۳۶۵ ق. او را باطناً بقلب و حیدر الاولیاء ملقب و مفتخر فرمودند

تذکره کججی

هنگام مراجعت از قم بشیراز. در اصفهان بیای آقای نایب الولاية آسیبی میرسد که
 در اثر ضرب به شدید تقریباً راه رفتن ایشانرا دشوار میسازد و از همین نظر کمتر از منزل خارج
 میشدند و همین امر موجب میشود که مراجعات مربوط بمطبعه را بندرت قبول فرمایند
 از طرف دیگر کثرت مراجعه کنندگان و طالبین راه حق که از سال ۱۳۶۰ هـ ق
 رو بزونی مینهاد. مجال و فرصت کار مطبعه دست نمیدهد و بیشتر اوقات ایشان صرف تربیت و
 ارشاد سلاک و طالبین میگردد.

و چون کتاب تذکره شیخ محمد صدیق کججی مورد نظر بوده که طبع و در دسترس
 مطالعه علاقمندان قرار گیرد لذا مبلغی از وجوه شخصی خود حواله میدهند تا در طهران طبع
 آن و دیگر رسائل مربوطه اقدام شود.

اینک عین مقدمه ای که جناب آقای حاج میرزا محمد علی حب حیدر در صفحات
 ۲ و ۳ کتاب مزبور درج فرموده اند برای مزید اطلاع نقل بعبارت میگردد

« بسمه تعالی شأنه (۱) »

« چون بعد از قرآن که کلام آلهی است و احادیث حضرات چهارده معصوم علیهم
 « السلام که تالی تلو کلام حق است . برای دستور العمل راهروان طریقت و سالکان مسالک
 « حقیقت سخنی بهتر و مؤثرتر از فرمایشات اولیاء و بزرگان اهل معرفت که پیروان طریقه
 « خاصه ائمه هدی سلام الله علیهم و منسلکین مسلك کردار و رفتار ایشان هستند نمیباشد
 « که فرموده اند : کلمات الاولیاء جنود الله فی الارض »

(۱) کتاب مزبور در سال ۱۳۶۷ ق. در چاپخانه پاکت چی طهران طبع و نشر

گردیده است

« بنا بر این همه اوقات نظر مبارک بندگان حضرت مستطاب و حیدر اولیاء الکاملین »
 « برهان السالکین منجی الیهالکین و قطب العرفاء الواصلین ملجاء الفقراء العالمین ولی تراش »
 « وقت آقای آقامیرزا احمد عبدالحی مرتضوی ادام الله ایام افاضاته العلیه (که انتساب و »
 « افتخار فقرای سلسله مبارک که علیه، زهبیه، رضویه، مرتضویه، مهدویه، کبریویه، احمدیه، علی »
 « صاحبها آلاف الثناء والتحمیه بوجود مقدس ایشان است) بر نشر مناقب و فضایل و فرمایشات »
 « ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین و کتب و تذکره احوال اولیاء و بزرگان دین مبین »
 « و اکابر طریقت خاصه علویه مصر و ف بوده و می باشد چنانکه اکثر کتب را با خط مبارک »
 « خودشان استنساخ و بیشتر آنهارا در مطبعه شخصی خود معروف بمطبع احمدی در شیراز »
 « با تحمل مخارج و زحمات زیاد طبع و نشر و مجاناً بطالبین و فقراء حقه توزیع فرموده اند »
 « که از کثرت اشتها حاجتی بذکر اسامی آنها نمی باشد .

« نظر باینکه طبع برخی از کتب اولیا که بنظر مبارکشان انتشار آنها برای »
 « سلاک و اهل بصیرت لازم مینمود بملاحظاتی در مطبعه شخصی خودشان میسر نبوده بنا بر »
 « این اخیراً با امر ایشان در چاپخانه های شیراز و طهران مطبوع گردید »

« در این اوقات نیز چند فقره از رساله ها و کلمات بزرگان در اصول معرفت و »
 « مطالب سلوک راه طریقت که تا کنون نسخ آنها منحصر بنسخه خطی بوده (۱) و بحسب »
 « استفاده طالبان نیامده بود. میل خاطر شریفشان بر این شده که رساله های مزبور طبع و »
 « نشر شود تا همه طالبان از فیوضات آنها منتفع و بهره مند گردند. کلیه مخارج آنرا حواله »
 « فرموده و محض افضال و مکرمت مباشرت طبع و تصحیح چاپی آنرا بیکى از کمینه چاکران »
 « خود در طهران رجوع فرمودند که پس از طبع مابین فقراء که شیعیان خالص الولای آن »
 « بزرگوارانند تقسیم گردد .»

« رساله های مزبور عبارتند از؛

« (۱) نسخه های مزبور را جناب مستطاب عالم و عارف یگانه آقای حاج میرزا »

« محسن اردبیلی حالی تخلص ملقب بمعاد الفقراء دامت فیوضاته از روی نسخه خطی قدیمی »

« تنسیخ و چندی پیش بشیراز فرستاده بودند »

- « ۱- تذکره شیخ العارف محمد بن خواجه صدیق الکججانی قدس سره (۱) »
- « ۲- رساله ذکریه از حضرت امیر سید علی بن شهاب الدین محمد همدانی قده »
- « ۳- » « چهل مقام » « » « »
- « ۴- » « عقبات » « » « »
- « ۵- رساله آداب سفره که مؤلف آن یکی از بزرگان است و اسمش « معلوم نیست »
- « ۶- هشت مسئله شیخ شقیق بلخی قدس سره »
- « ۷- رساله شیخ سلمان قده »
- « ۸- سؤال از شیخ احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قده »
- « ۹- » « » « » « »
- « ۱۰- » « » « » « »
- « ۱۱- رساله مشتمل بر دوازده سؤال جناب میرزا عبدالکریم ریاض الدین »
- « زنجانی قده از شیخ خود حضرت قطب المارفین فی عصره و سید الاولیاء الکاملین آقای آقا »
- « میرزا ابوالقاسم بن میرزا عبدالنبی الشیرازی الشریفی الحسینی الذهبی قدس سره العزیز »
- « المتوفی فی سنه ۱۲۸۶ و المدفون فی السده العلیه الرضویه و جواب ایشان »
- « به آمرزش رسد آن آشنائی که چون اینجارسد گوید دعائی »

« (۱) کجج یا کججان قریه ایست از بلوک مهرانرود از توابع تبریز که بفاصله دو « فرسخ از آن واقع شده است »

« حضرت خواجه محمد انتساب سلسله وی بحضرت سید محمد جد خود بوده و او »

« مرید خواجه محمد خوشنام تبریزی و او مرید شیخ اخی فرج زنجانی قدس سره و او مرید »

« شیخ ابوالعباس نهاوندی قدس سره است ، نسبش بادوازده واسطه بامام چهارم حضرت »

« امام زین العابدین سید سجاد علیه السلام می پیوندد و در عصر آباقا آن در سنه ۶۷۷ هجری »

« در گذشته است تذکره مزبور اصلاً بر بی و تالیف حسن بن حمزه بن محمد الپلاسی الشیرازی بوده »

« که بعداً مولانا نجم الدین طارمی در سنه ۸۱۱ هجری آنرا از عربی بفارسی ترجمه »

« نموده است »

شمائل و خصائل



شناسائی و معرفت بحال معنوی و سری اولیاء و کاملین زمان، مستلزم احاطه باطنی باحوال آنهاست. و این فقط درخورشأن برگزیدگان حق، و شایسته دیگر مردم نمیباشد. (علی رافدریغمبر شناسد)

بنابراین کسانی که بخواهند و یاد رصدا باشند که کما هو حقه. معرف اولیاء حق شوند. علاوه بر اینکه سعی بیجا و بیهوده نموده و بمقصود نخواهند رسید. دیگران را نیز بگمراهی میکشانند

ولی: آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی بتوان چشید
پی بردن باحوال صوری و ظاهری بزرگان. آنقدر که در حوصله و استعداد شخص طالب باشد میتواند تا حدی سبب شناسائی و عظمت مقام و موقعیت معنوی مرد کامل قرار گیرد.

شنیدن سخنان، درك معضز، طرز سلوك و معاشرت با مردم، و سایر جهات اخلاقی و زندقانی یکمرد. معرف روحیه و اخلاق اوست و شخصیت بارز معنوی وی را بر حسب استعداد و درك بیننده و یاشنونده نشان میدهد.

آقای وحید الاولیاء که در اثر مجاهدات مداوم بمرتبه عالی ترین حد کمال انسانیت نائل و بتمام جهات در حق فانی و بعشق او باقی گردیده بود. تمام امور صورت و معنای خود را از ضمیر روشن و وجهه غیبی خویش الهام میگرفت. هر عمل و کاری که انجام میداد مطابق اصول آدمیت و وجدان پاک انسانیت بود. و نه تنها تربیت یافتگان محض وی همواره شاهد مظاهر صفات انسانیت او بودند بلکه هر کس که در سنین عمر و حالات مختلفه ایشان را ملاقات کرده



و طرف مصاحبت یا معاشرت او بود آنچنان مسحور صفات پسندیده و بر گزیده اوشده که در مقام ستودن محاسن وی نتوانسته است خودداری کند - حتی مردمان خرده گیر و معترض هم که گاهی با ایشان روابطی پیدا کرده اند، از مدح صفات حمیده بارز ایشان که همگی مولود صفای ضمیر بوده است دریغ ننموده اند .

وقت شناسی، حسن سلوک، احترام بموقعیت اشخاص، ادب حضور و دیگر صفات ممدوحه ایشان در تمام مواقع، نمودار عظمت اخلاقی یکمرد آزادمنش و بلند نظر بوده که شخصیت مهم اجتماعی او را نشان میداد و در این مجموعه مختصر چند صفت از آنچه متفق علیه همگی است انتخاب و بمعرض مطالعه طالبین قرار میدهد .

۱- **جذابیت قیافه:** آقای وحید الاولیاء دارای قامتی موزون و اندامی متناسب و هیچگونه نقص خلقتی در وجود او مشاهده نمیشد، ابروان پیوسته و پر پشت و چشمان نافذ و گونه‌های برجسته و پیشانی بلند او حکایت از درونی متفکر و ضمیری تابناک مینمود.

در دوران کهولت که قاعدتاً بایستی شکستگی و آثار پیری چهره او را در گون سازد، آنچنان جذابیت و گیرائی از قیافه‌اش هویدا بود که بیننده را در نظر اول مسحور خود میساخت.

این چهره بازو قیافه روشن. نمودار بارزی از پرتوانوار ملکوتی غیبی باطنی وی بود که از دیدارش آدمی سیر نمیگردید. چشمان حق بین او چنان اثر مغناطیسی داشت که قلوب بینندگان را جذب و بایک گردش. دلطالب را بسوی حقایق و معانی متوجه میساخت گوئی نگاهش بار دل آدمی سخن میگفت.

نگاههای او هر کدام در مواقع مختلف برای هر فرد اثر مخصوص بخود داشت که بیننده، معانی مختلف از آن استنباط میکرد. پریشان حال را امیدوار و امیدوار، را متوجه حق میساخت. بانگاهی مسئول یکی را با جابت قرین و دیگری را پاسخ مقتضی میداد - شخص غیر متوجه را بانگاهی متنبه. و نشیط را برقت میآورد و بالاخره یکی را بشیر و دیگری را ندیر میبود.

شخصی میگفت: روزی از دهات اطراف شهر بسر برده و بعد از ظهر که موقع شرفیابی عمومی بود، نماز نخوانده با عجله بطرف منزل ایشان حرکت کردم - و قصد داشتم چون بشهر رسم در مسجدی فریضه بجا آرم. لکن بیم آن بود که وقت منقضی و بشرف زیارت او نائل نگردم. و در حیرت بودم که از ملاقات و فریضه کدام را مقدم دارم. بالاخره عشق دیدار فزونی یافت و مرا بدرون خانه کشانید - حین مصافحه چنان نگاهی بمن کرد که حالی شدم میگوید. نماز نخوانده چرا آمدی؟ فوراً برخاسته وقت منقضی نشده نماز را بجا آورده سپس در خدمت ایشان نشستم - در این بار نگاهی همراه با تبسم فرمود که حالی شدم منظور مبارکش انجام گرفته است.

دیگری میگفت: برای انجام کاری خارج از شهر بودم. پس از فریضه قدری استراحت

کردم که زود بر خاسته بشرف ملاقات ایشان نائل آیم - اتفاقاً خوابم در ر بود و چون بر خاستم خود را محتمل بافتم - بواسطه سرما و کمی وقت و نبودن حمام در آن محل با خود گفتم چون یشهر رسم غسل نموده و شرفیاب گردم - اتفاقاً مقارن غروب بشهر رسیدم و متحیر بودم که بحمام روم یا بملاقات ! ولی شوق زیارت مرا بالاخره بمنزل ایشان کشانید - چون سلام کرده آماده مصافحه شدم بانگه تندیته آمیزی مرا بخود آورده متوجه خطایم ساخت ، خواستم کمی توقف کنم همراه نگاه دیگری فرمود . « شست و شوئی کن و آن گه بخوابات خرام . » فهمیدم که نشستن با این حال در چنین مکان مقدس صلاح نیست بر خاسته خود را بحمام رسانیدم

* * *

۲- ضروریات بدن: آقای وحید الاولیاء شخصاً در کلیه امور زندگی بسیار معتدل و مقصد بوده است جز در خورد و خواب (زیر امری که در مقام مجاهده بانفس و طی مراتب کمال آدمیت است چندان توجهی بضروریات حیوانی این عالم ندارد) چنانچه زمانی مشغول صومهای بدون صرف لحوم و دسوم بوده و گاهی افطارش تنها یک مغز بادام یا فنجانی آب گرم یا سرد بوده است .

وقتی غلبات شوق و جذب به جدی میرسیده که بعد از چند روز فقط يك فاشق ماست میل میفرمود و در تمام این احوال نیروی بدنی در کمال استقامت و روزانه هم بکاره طبعه اشتغال، وهم بمراجعات رسیدگی میفرموده است .

اصولاً این مرد حق، برای رفع اعتیاد نفس بغذا، برنامه هائی خاص اجرا میفرموده از آن جمله که مقداری خوراکی (کره . پنیر . نان) را وزن کرده و مصرف مینمود . پس از آن در هر روز مقداری از آنرا کسرو در غیر موقع مصرف شده روز قبل میل میکرد . تا بجائی که بصفر میرسیده بدون آنکه در ضروریات بدن نقصانی حاصل آید - (همین عملی که پزشکان امروزه برای رفع اعتیاد معتادین معمول میدارند)

یکی از پزشکان عالیمقام در موقع معاینه بدن ایشان گفته بود : هیچ دلیلی برای زنده بودن این مرد از نظر پزشکی و طبی درست نیست جز اینکه اعتراف کنیم نیروی دیگری سوای قوای طبیعی حکمفرمای این وجود است و بس .

خوراك ایشان غالباً میوه و سبزیجات بود ولی در اواخر، جز به آبگوشت و ماست و مایعات بچیز دیگری رغبت نمی نمود و همین خوراك هم از یکی دو قاشق تجاوز نمی کرد



با این قلت در غذا، سرخی گونه ها و سفیدی پوست بدن و نشاط قیافه کاملاً بارز و

آشکارا بود.

قوت جبریل از مطبخ نبود بود از دیدار خلاق و دود
 در خواب هم مانند خوراک، با استراحت مختصر بدنی اکتفا مینمود، و این استراحت
 بعضی اوقات کمی بعد از طلوع آفتاب و بعد از ظهرها و چند ساعت از شب گذشته بود که مجموعاً
 بیش از پنج ساعت نمیشد. در سایر اوقات هیچگونه کسالت بدخوابی از او مشاهده نمیگردید
 با اینکه تمام مدت عمر را بخصوص در اواخر از سه ساعت قبل از فجر صادق تا طلوع آفتاب بیدار
 و باز کار مشغول و متوجه حق بوده است.

لباس ایشان همگی از منسوجات وطنی از قبیل برک خراسانی، پارچه‌های نخ‌بند
 و اصفهان و با کمال اقتصاد مصرف میشده است و طبق مرسوم آن زمان. از سرداری یقه بسته
 و عباء کلاه پوست بخارائی که لباس نجباء آن زمان بوده میپوشیده‌اند ولی در اواخر با یک عباء
 و تاج فقر قناعت میفرموده و در عین حال همیشه به پاکیزگی و نظافت بدن و لباس مقید
 بوده است.

مسکن ایشان - در سال ۱۳۳۹ ه. ق. شش دانگ دو طرف خانه دره حله سر باغرا
 اکتیاع و محل سکونی و مطبخه قرار میدهد و تا آخر عمر در همین منزل بسر میبرد و از شش باب
 اطاقهای آن خانه، کوچکترین را برای نشیمن و بالاخانه را برای عبادت اختصاص داده و
 بقیه را بمطبخه و کارروزانه بر گزار کرده بود.

طاق نشیمن ایشان رو بقبله و دودویی تقریباً 3×4 و در همین اطاق کلیه وسائل
 ضروری زندگی بطرز منظمی ترتیب داده شده بود، بطوریکه در همانجا طبخ غذا، استراحت،
 پذیرائی اشخاص مطالعه کتاب بعمل میآمد ولی با همه گرفتاریهای شبانه روزی، از غرس
 اشجار و گلکاری، حیاط منزل را چنان باصفا و طراوت ساخته که موجب نزهت خاطر
 واردین میگردد.

۳ - وقت شناسی در وقت شناسی و رعایت اوقات اشخاص کمال اهتمام و دقت
 را میفرمود بطوریکه ۲۴ ساعت شبانه روزی خود را طوری تقسیم فرموده که چیزی از آن
 بیهوده ضایع نمیشد.

عبادات، پذیرائی اشخاص، پاسخ نامه‌ها، مراجعات و رسیدگی بامور خانه،

غذا، نظافت شخصی، استراحت و غیره همگی در وقت مقرر و معینی انجام می‌گرفت بدون آنکه یکی مانع انجام دیگری باشد. در جلسات عمومی و یا اوقاتیکه بکسی قبلاً وقت داده بود. همیشه پیش از وقت مقرر خود را آماده پذیرائی می‌ساخت، همواره ارادتمندان را در وقت شناسی دستورا کید میداد و این شعر را غالباً متذکر می‌گردید.

ای که دستت میرسد کاری بکن
پیش از آن کز تو نیاید هیچکار

یا

وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی

حاصل از جهان ایدل یکدم است تا دانی

۴- رعایت امور شرع: در امور مربوط بشرع مقدس بقدری اهتمام داشت که ذره‌ای از حدود قوانین مقرر و فروگذار نمی‌فرمود، علاوه بر اداء واجبات، انجام مستحبات و پرهیز از مکروهات نصب‌العین، و ارادتمندان را نیز بهمین اصول تسریت و وادار می‌ساخت.

اداء فرائض در اول وقت مقرر شرعی، بیداری سحرها تا طلوع آفتاب، روزه‌های واجب و مستحب، زیارت بقاع متبرکه و وفاتحہ قبور، اعانت بزیر دستان، صلوة ارحام، احترام والدین مخصوصاً مادر، تلاوت روزانه کلام‌الله مجید، مطالعه حالات بزرگان هر قدر میسر شود در هر روز، احیاء لیالی متبرکه، انعقاد مجالس در روزهای جشن مذهبی، تشکیل مجالس سوگواری در ایام عزاداری، اتحاد و یگانگی و مواسات و تشریک مساعی بین یکدیگر، مشاوره در امور دنیوی با هم، عدم تکلف در همه امور، بخصوص مجالس مهمانی، آداب سفره طبق موازین شرعی، حفظ احترام یکدیگر مخصوصاً سادات، رعایت آسایش حال عیال و اطفال، دستور پرداخت، وجوه شرعی بوسیله خود اشخاص باراباب استحقاق. از دستوره‌های موکداً ایشان بارادتمندان سلوک میبود.

کسانیکه با اشتیاق فراوان بمحضرایشان وارد شده و تقاضای دستور می‌کردند نخستین سؤالی که می‌فرمود: نام و شغل او بود، و اگر اشتغال روزانه‌ای نداشت، تا قبول کار و حرفه‌ای نمی‌کرد، موفق باخذ دستور نمیشد.

همیشه میفرمود: نفس اشتغال میخواهد، کسی که حرفه‌ای نداشته باشد، از ارتکاب بهیچ نوع منہیات ابا ندارد و مثالهای گوناگون برای ترغیب و تشویق بکار ضمن بیانات مکرر میفرمود.

۵- تشکیل و ترتیب مجالس فقر: اشتیاق فراوان ارادتمندان بملاقات و کسب فیوضات محضرایشان بمقداری بود که اگر هر روز اجازه شرفیابی میداد. جمعیت بسیاری حاضر میشدند، لکن چون ایشان اشخاص را بدستور باطن میپذیرفت و با رد می نمود، از این رو در هفته‌ای يك مجلس همگانی و يك مجمع مخصوص چند نفر تشکیل می گردید که تا بستن در حیات و زمستان در همان اطاق مخصوص خود پذیرائی میفرمود و اشخاصی که با اشاره باطن میبایستی حضور یابند در یکی از این دو جلسه احضار میشدند. بر نامه مجالس حضور ایشان بدین ترتیب اجرا میگردد.

الف- مجالس همگانی:

۱- در تمام فصول سال، سه ساعت بغروب مانده روز پنجشنبه همگی سر ساعت مقرر که درب باز میشد حاضر بودند.

۲- چون همیشه يك عبا دربر و تاج نمدی فقر بر سر داشتند، احتراماً ارادتمندان نیز برای شرفیابی تاج و عبا همراه داشته و در مجلس ایشان میپوشیدند تا همه با يك لباس و یکسان و مساوات کلی کاملاً رعایت شده باشد.

۳- هر يك از واردین (سادات مقدم بر دیگران) پس از ورود بارعایت ادب و احترام و عرض سلام، با ایشان مصافحه فقیرانه نموده و در هر جائی که مییافت بدون رعایت تعیین و تشخیص و تقدّم بر دیگری می نشست، تنها کسانی که از نظر باطن و قوت روحی، مقامی ارجمند داشتند با اشاره دست در جای مخصوص که نزدیک ایشان بود قرار میگرفتند. (گاه میشد که از نظر کثرت جمعیت قریب يك ساعت مدت مصافحه طول میکشید و مصافحه عبارت از این است که طرفین دست راست یکدیگر را گرفته و باهم در يك لحظه میبوسند).

۴- چون همگی می نشستند در آن سکوت مطلقى که از هیبت و سطوت آن مرد بزرگ، بر مجلسیان حکمفرما بود هر کس منحصرأ بتفکر و اندیشه در حقیقت، مستغرق و

متوجه حق، و بکلی خود را از افکار دنیوی خالی مییافت.

دیدار او همه را بیاد خدا میانداخت، سپس با اشاره ایشان سوره های مبارکه که :

فرقان (۱۴ آیه) والنجم، هل اتی قرائت میشد آنگاه قصاید زیر بترتیب :

تاصورت پیوند جهان بود علی بود. (مولوی)

ایشاه جسم و جان علی مستان سلامت میکنند (۱۴ شعر در هر نوبت)

(آقا محمد هاشم درویش)

اهل صورت مست گفتار رضا اهل معنی محو اسرار رضا

(حضرت راز)

طلعت حق صورت صاحبزمان طاعت حق خدمت صاحبزمان

(حضرت راز)

بس بگردید و بگردد روزگار دل بدتیا در نبندد هوشیار (سعدی)

الهی بنبسی عربی و رسول مدنی واخیه اسدالله المسمی بعلی (الخ)

مناجات عربی منسوب بشیخ نهائی

فاتحه مقررہ ، و زیارتنامه خوانده میشد و ختم مجلس پس از صرف چای

اعلام میگردد.

۵- علاوه بر مواد بر نامه مذکور، گاه میشد که سوره های دیگر از کلام الله مجید

از قبیل: والتین، والعصر، نباء. و یا اشعار و غزلیات و قصاید مشعر بریند و اندرز و تنبه و یا

مدیحه ائمه اطهار را میخواندند. و اگر روزهای مذکور مصادف با جشنهای مذهبی یا

سو کواری بود، بتناسب اشعار و قصاید مربوطه خوانده میشد.

۶- بعضی از اوقات مکتوباتی که از طرف سلاک شهرهای دیگر شامل مطالب

حقایق عرفانی و سلو کی میرسید که دیگران نیز باید استفاده کنند، پس از قرائت قرآن

خوانده میگردد.

۷- اغلب اشخاصی که دارای مشاهدات یا واردات باطنی بودند، با کسب

اجازه در پایان مجلس بعرض رسانده و تعبیر و تفسیر دید خود را دریافت میکردند.

۸- و اگر کسی مطلب خصوصی داشت باز در پایان مجلس معروض و پاسخ مقتضی را می‌شنید .

و بطور کلی این برنامه طوری شروع و پایان مییافت که اول غروب. همگی از آنجا خارج و بسوی مجالس شبانه میرفتند .

ب- مجمع خصوصی: افراد این مجمع قبلاً معین و مشخص و در روزهای چهارشنبه هر هفته سه ساعت بغروب مانده طبق آداب مجالس عمومی شرفیاب، و پس از قرائت قرآن، فرد فرد گزارش حالات هفتگی خود را بعرض رسانده و تعبیر و تأویل مشاهدات و دستورات خود را دریافت داشته و پس از صرف چای مرخص میشدند .

این مجمع بمنزله کلاس درس سلوک و تربیت عرفانی و طی مراتب روحانی بود و از سال ۱۳۶۵ هـ ق . دستور فرموده بودند دفتر بزرگی تهیه و مشاهدات و واردات قلبی سلاک . آنکه مورد تأیید ایشان قرار میگرفت با تعبیر و تأویل ثبت و ضبط گردد که برای آیندگان بزرگتر بن دستوراتیقت باشد و علاوه بر آن هر کس دفتر جداگانه‌ای مخصوص داشت که حالات و مشاهدات خود را در آن یادداشت میکرد

و چون توجه خاص بمنظور تربیت این عده مبذول میگردید . این مجمع سرپا روحانی و پر از فیوضات معنوی باطنی بود .

ج- مجالس شبانه: بمنظور ایجاد حس یکرنگی و برادری. هفته‌ای سه شب در منازل اشخاص داوطلب. عموم اخوان طریق قبل از مغرب حضور یافته و پس از اداء فرائض هر کس باذکاری که اختصاص بخود داشت مشغول میگردد و پس از فراغت همگی، برنامه مجلس عمومی اجراء میشود بطوریکه دو ساعت از شب گذشته مجلس پایان مییافت .

از لحاظ توافقی اخلاقی و روحی اشخاص و تماس نزدیک باهم ، عده کثیر اخوان را بگروه‌های مختلف چند نفری تقسیم فرموده بود تا بهتر بتوانند در معاشرت با بنقائص اخلاقی پی برده و یکدیگر را آگاه سازند. جلساتی هم برای هر گروه ، جداگانه مقرر بود که بطور سیار در منازل یکدیگر تشکیل مییافت - و در این مجالس علاوه بر برنامه فوق. اگر کسی شخصاً داوطلب اطعام میشد. بدون تکلف، مختصر پذیرائی بعمل می‌آورد .

ترتیب و تشکیل این مجامع تاثرات بارز و بسزائی در روحیات اشخاص مختلف داشت که ایجاد حس برادری و یکرنگی بمعنای واقعی رامیرسانید و همه از یکدیگر درس اخلاق و سلوک می گرفتند و در انجام حوائج یکدیگر برهم سبقت می جستند .

و کم کم بواسطه تعداد اخوان و شدت اشتیاق آنان . دستور فرمودند که همگی مجالس بیک مجلس همگانی که هر شب تشکیل میگردد تبدیل شود و در این اوان همان مجالس بطور ثابت تمام شبهای هفته در خانقاه شیراز و هفته ای سه شب در خانقاههای نقاط دیگر دائر است .

۵- چهار ساعت قبل از ظهر جمعه بطور سیار جلساتی در منازل اخوان تشکیل و برنامه زیر اجراء میگردد .

۱- قرائت سوره والنجم

۲- مناجات

۳- زیارت جامعه کبیره

۴- فاتحه

۵- خواندن واقعات و واردات اشخاص که ثبت دفتر شده بود از لحاظ تشویق و

درس عرفانی

اکنون این مجلس از یکساعت بغروب در خانقاههای سلسله مبارک که تشکیل و منحصر از زیارت جامعه کبیره قرائت و سپس شروع بنماز مغرب عشاء میشود .

بطور کلی تمام این جلسات که مورد عنایت و توجه مخصوص آن مرد بزرگ بود ، روحانیت و صفای خاصی داشت که عموم اخوان طریق با اشتیاق و علاقه زائد الوصفی اول مغرب همگی بدون استثناء حضور یافته و غیبت از این جلسات راغبنی عظیم میدانستند - چه بسیار افراد که در ابتدای راه سلوک مشاهدات و واردات بسیار بلند بر ایشان پیش می آمد و حقایق و معارف الهی در همین مجالس برای آنها مکشوف میشد - و چون برنامه منظم و کاملی اجراء میگردد هر کس بدون مزاحمت دیگری بکار خود مشغول و کاملاً تحت نظم و تأثیر این مجالس قرار گرفته طبعاً منظم و منضبط میشد .

۶- ادب و مهمان نوازی - چون رعایت ادب و احترام نسبت بهمه کس فطری و ذاتی ایشان بود .

اصولاً همه کس از ادب حضورش برخوردار میگردیدند. اکثر آمشاهده میشد و اردین را ابتدائاً بسلام
تهنیت میگفت بطوریکه مخاطب از ابراز شرمندگی نمیتوانست خودداری کند. و یا با بیان جمله
یا شعرى او را مورد محبت و علاقه خود قرار میداد که بیخودانه بگریه خجلت میافتاد.

در مواقع اشتغال بکار مطبوعه، چنانچه اشخاص محترمی باتعمین وقت قبلی، شرفیاب
میشدند. ایشان باتغییر لباس کار. و ادب مخصوص شخصاً در برابر او باز کرده و وارد را بر خود مقدم
داشته پذیرائی میفرمود و پس از رفتن او تا در منزل بدرقه نموده و دوباره لباس کار را پوشیده
مشغول میگردید.

و در این اواخر. هیچگاه دیده و شنیده نشد و اردی بیاید و ایشان را مہیای پذیرائی
از هر لحاظ نه بیند.

صفت مهمان نوازی ایشان خارج از وصف و بقدری با دقت و رعایت حال باطنی و ظاهر اشخاص
همراه بود که نظیر آن کمتر دیده شده است. اگر خوردنی در مجلس حاضر میگردید. همه
حاضرین بمقدار مساوی از آن بهره داشتند و چنانچه کسی بی میلی نشان میداد. با اشاره او
را ترغیب بخوردن میفرمود. و اگر صائمی در مجلس حضور داشت سهم و حصه او را جدا کرده
و باو میدادند.

در مجالس اطعام که با اجازه ایشان در بعضی منازل منعقد میگردید، غالباً مبلغ
تقدی قبلاً مرحمت کرده و میفرمود: بندہ را ہم در این مهمانی شریک فرمائید وقت و یاد آوری ایشان
از دوستان چنان بود که هر گز آشنا یا همسایه ای را فراموش نمیکرد. و هر چه داشت و یا تهیه
میدید سهم هر کس بفرخور حالش آماده و فرستاده میشد. حتی در موقع چیدن میوجات
اشجار منزل که شخصاً غرس کرده بود. بهره همسایگان و اخوان و آشنایان و لو بمقدار کم
از خاطر نمیسپرد.

۷- وفای بعهد: مطلبی را که بعهد می گرفت یا وعده میفرمود. طول زمان آنرا از
خاطرش محو نمیکرد و در موقع خود وفای عهد میفرمود. و بارادتمندان توصیه اکید در
این قسمت مینمود و غالباً باین شعر دستور میداد.

آنرا منگر که زوفنون آید مرد در عهد و وفا نگر که چون آید مرد؟

۸- ادب سلوک: در رعایت احترام نسبت بخود. که از طرف ارادتمندان ابراز میشد

از آنچه خارج از حدود احترامات عادی معموله بود بیزار و دستور ترك آنرا فوراً میداد . مثلاً اگر کسی از شدت شوق یا غلبه حال . پای ایشانرا بر حسب تصادف ولو بآبی میبوسید . یا در موقع ورود همراه باسلام تعظیم مینمود چنان متغیر و بر آشفته میگردد که مرتکب را برای همیشه متنبه و نادم میساخت و مکرر میفرمود: «آدابى که در سلسله مبار که معمول نیست . نبایستی بجا آورد !» «تشریفات سلوکى در اول مختصر بود . هر کس آمد چیزی بر آن افزود تا بدان «پایه رسید که از حدود مقررات شرعی و طریقتى در بعض از سلسله فقر . تجاوز نموده است» «پیش اهل دل ادب بر باطن است» و یا اگر از طرف ارادتمندان امری خلاف شریعت یا طریقت ظاهراً یا باطناً سر میزد . چنان متغیر و ناراحت میگردد که بمجرّد ملاقات شخص مزبور . ضمن تذکر موضوع آثار تغییر حال در قیافه اش مشهود و آشکارا بود - و طرف از این پیش آمد و تذکر ، باندامت و خجالت مواجه و باستغفار میبرد اذت -

اگر کسی نسبت بیکی از بزرگان دین مطلبی خارج از حدود ادب و احترام بمیان میآورد . غیرت ایشان چنان تحریک میشد که گوینده پشیمان شده خود را میبخت شخصی میگفت . در حضور ایشان یکی از دانشمندان مورخ نشسته و از سلسله سلاطین صفوی و اینکه آنها سادات نبوده اند بحث مینمود - از این بیانات . آثار غیرت و بر آشفتگی حال چنان ظاهر گردید که بی درنگ فرمودند «دیگر از گنجینه تاریخ این کشور مطلبی نمانده که باین گونه ایرادات میپردازد؟ جناب شیخ صفی الدین فرمود: اگر کسی نسبت بما بیحرمتی کند از او میگذریم لکن اگر نسبت بمشایخ و بزرگان ما اسائه ادب نماید شکمش را بادندان پاره میکنیم» آنمرد از این سخن بر آشفت و اعتراض کرد .

ایشان در جواب فرمودند : بیحوصلگی نفرمائید . بی ریا زود میرسد . شخص مزبور معترضانه برخاست و رفت و پس از چندی در یکی از دادگاههای رسمی در روز و میان جمعیت . رهگذری با وحمله کرد و با کار دشکمش را پاره نمود و بطور کلی غیرت ولایت آنمرد . بی نهایت شدید و غیر قابل توصیف بود .

۹- ترجمه - در تمام سنین عمر . حس ترجمه و ابر از همدردی باز بردستان جزء غرائز فطری و ذاتی ایشان بوده است . بطوریکه از مرقوماتشان مشاهده میشود و از موثقین استماع

گردیده. همیشه در جستجوی مردمان از یادرافتاده و بینوائی بوده اند که در دستگیری و اعانت آنان کوشش نموده مرهمی بر جراحتشان بگذارند.

کمکهای مادی و دلجوئیهای معنوی. پرستاری و تهیه و ترتیب دوا و غذا برای بیماران، شفقت به پیرمردان و از کار افتادگان. همانطور که سجدیه همه بزرگان و اولیاء بوده در ایشان بحد کمال برورداشته است.

شنیده شده: اوقات اقامت در تبریز و اردبیل از شهر خارج گردیده باغذا و دوا بسراغ بیماران ناتوان میرفته و شخصاً متصدی پرستاری آنان شده و بدون اطلاع غیری مراجعت نمیکردند. در اوقات توقف در شیراز زیاد دیده و شنیده شده که با کمک مادی و لباس و دوا. بیماران نادار را دلجوئی میفرمود - حس ترحم آن مرد بزرگ و برادر نامدارش (مرحوم آقا مشهدی محمد آقا عتیقه چی) بحدی بود که در این مختصر بوصف نیاید و اگر بخواهند تمام عملیات آن دو برادر را بنویسند رساله ای جداگانه لازم است. و برای مؤنه پیرمردان از کار افتاده و یتیمان که متکفل امور معاش نداشتند مقرری. ماهانه تعیین و توسط اشخاص معین پرداخت میشده است

حس شفقت ایشان طوری بود که خانه اودارالشفای بیماران و همه نوع مردم در مواقع گرفتاریها روی بدانجا نهاده از وی استشفامینموندند - نباتی که از طرف ایشان بمرضا و بیماران داده میشد معروف و مشهور و همه کس بخاصیت معجزه آسای آن آگاه بودند

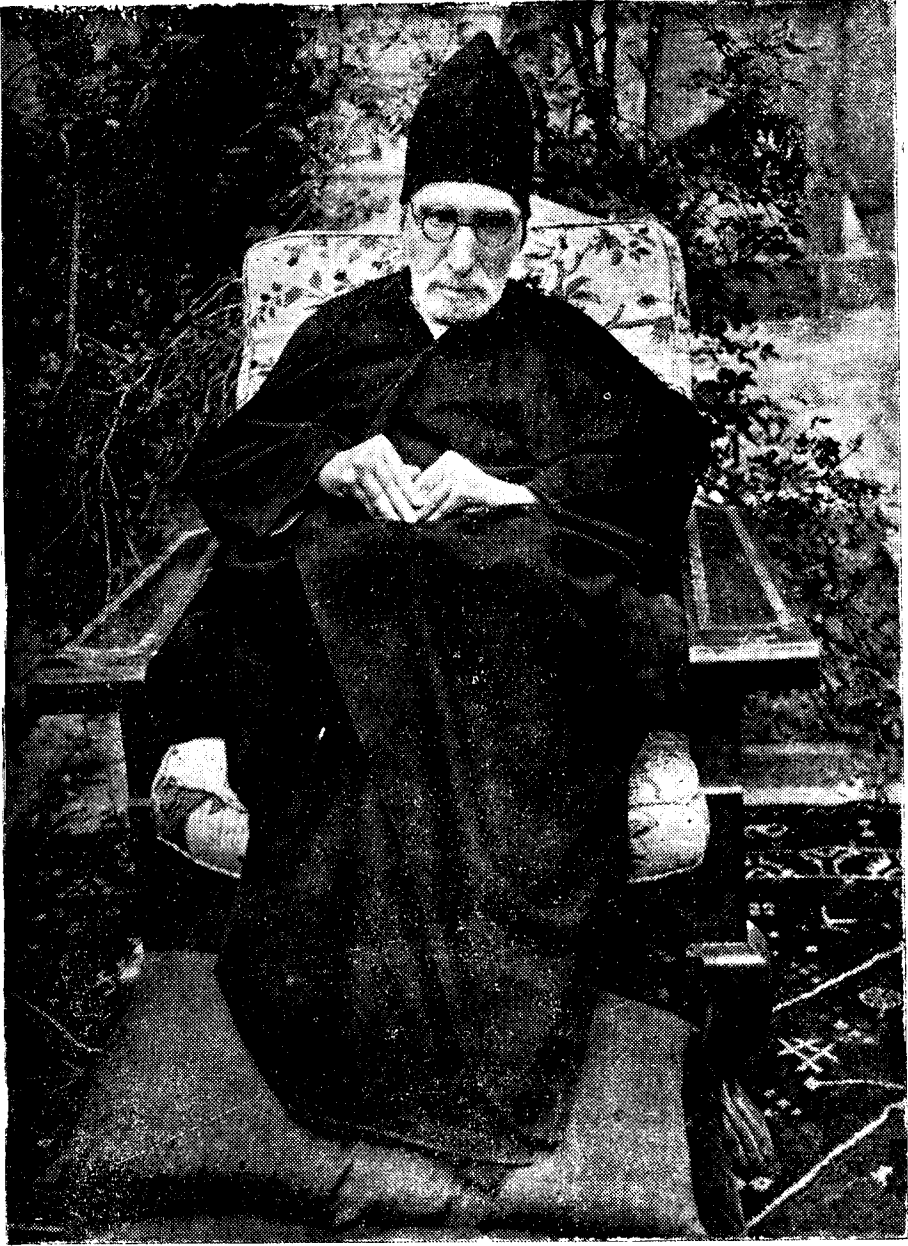
مادری که دخترش در اثر مسمومیت مشرف بموت بود و از همه اطباء معروف شهر مأیوس شده با کمال اضطراب. بدربخانه ایشان آمده و تقاضای شفای بیمار را مینماید. که با دادن قدری نبات ویرا امیدوار بجات دخترش ساخته روانه اش میفرماید - چون بخانه میرسد و باز حمت زیاد نبات را باو میخوراند. بلافاصله با کمال تعجب مشاهده میکند که بیمار در حال نزع از جای برخاسته و آب میطلبد و بکلی آثار مسمومیت بر طرف میگردد بطوریکه پزشکان معالج از اثر سریع آن حیران مانده و در صدد تحقیق مواد خورنده شده بر میآیند و اکنون پس از چندین سال باسلامتی ادامه حیات میدهد

کسی چنین بیان میگرد؛ در سال ۱۳۲۱ شمسی که مرض حصبه در شیراز شیوع کامل

یافته و در خانه‌ای نبود که بیمار حصه‌ای یک یا چند نفر نباشد - بقدری تلفات این مرض زیاد بود که تمام خانواده‌ها عزادار و گرفتار بودند - آقای وحید الاولیاء در این مواقع با توجهات معنوی و کمکهای مادی و تهیه‌دوا و غذا برای بیماران نادار آنچنان همدردی و مساعدت ابراز میفرمود که از حوصله تحریر خارج است . و نبات ایشان در آن مواقع حساس تریاق معجب بود

از جمله : یکی از معارف شیراز که دارای شغل حساس و بهمین مرض مبتلا گشته . بنده را احضار کرد - چون بمنزل او رفتم اطباء چندی در اطاق بیمار جمع و منتظر مرگ وی بودند - چون باطاق وارد شدم با اشاره چشم مرا بنزدیک خود خواند و آهسته با اشاره‌ای که فیما بین ما بود یادآوری کرد که قدری نبات بمن برسان - بلافاصله بحضور آقای وحید - الاولیاء شتافته و باعرض حال بیمار، توجه ایشانرا جلب و نبات گرفته با امیدواری به خانه بیمار برگشتم - در این هنگام مریض در حال نزع و اطباء مهیبی صدور جواز دفن بودند و بستگان او با گریه وزاری قرآن بدست گرفته شفای او را از خداوند التماس میکردند - چون چشمشان به بنده افتاد حالت امیدواری در آنها پدیدار و مرا بنزد بیمار بردند (در صورتیکه اطباء اجازه ملاقات را ممنوع کرده بودند) نبات را در استکانی حل نموده قاشق قاشق بحلق بیمار ریختم - پس از چند دقیقه . بیمار چشمش را گشوده و چند نفس عمیق کشیده تقاضای یک فنجان چای و قدری خوردنی نمود (در صورتیکه سه شبانه روز از غذا پیر هیز داشت) - و بیعالش دستور داد که اطباء را بایرداخت حق الزحمه مرخص نماید و کاملاً همراه امیدوار بحیات خود ساخت .

سه روز بعد دوباره مرا طلبیده و برای عرض تشکر تقاضای شرفیایی حضور ایشانرا نمود و در وقت مقرر ملاقات بعمل آمد - پس از سپاسگذاری استدعا نمود اجازه فرمائید ندزی که بقصد شفای خود برای تعمیر این خانه نموده وفا کنم - ایشان در جواب فرمودند : اگر ندزی راجع بخود بنده است می‌بخشم و تعمیر خانه هم اکنون ضرور نیست (در حالیکه کاملاً احتیاج بمرمت بنائی داشت) - و چون نامبرده اصرار برای وفای بنذر خود داشت در پاسخ فرمودند : « آنچه نذر کرده‌اید از طرف بنده لباس و غذا و میوه برای زندانیان غریب این شهر تهیه و بآنها برسانید و حتی المقدور در خلاصی بیگناهان کوشش نمائید . که همین مرضی موالیان عظام است » و البته همین عمل صورت گرفت .



حضرت وحيد الاولياء قدس سره العزيز

موتقی میگفت: یکی از زنان مسیحی که در همسایگی منزل من بود و هیچگونه آشنائی با او نداشتم. نیمه شب درب منزل مرا کوبیده اظهار داشت: شنیده‌ام در نزد تو از طرف مرد بزرگی نباتی موجود است که بیماران را عاجلاً شفامی بخشد. چون دخترم در مرخصخانه در جریان وضع حمل بحال سختی افتاده و خونریزی شدت دارد و اطباء هم از معالجه درمانده‌اند تقاضا دارم قدری نبات بمن بدهید - تا به مریضه بخورانم - این مطلب را چنان با آشتی و پریشانی خاطر میگفت که نتوانستم در مقابل او کوچکترین سخنی بر زبان آورم و بلافاصله قدری نبات باوردم - صبح قبل از طلوع آفتاب باز همان زن درب منزل آمده مرا احضار و چنین گفت: پس از خوراندن نبات، وضع حمل باسانی صورت گرفت و پسری بدنیا آمد و دخترم اکنون در کمال سلامتی است و برای اظهار تشکر قدری شکلات هم با خود آورده بود و میگفت میل دارم نام این پسر را صاحب نبات تعیین نماید چون زندگی او بوسیله آن مرد بزرگ تأمین شده است. عصر همان روز که شرفیاب حضور آقای وحید الاولیاء شدم - ایشان با حال تبسم بمن نظر ملاحظت آمیز نموده فرمودند «خوب کردی دیشب بان زن مسیحی نبات دادی، نام فرزندش را بگو. عبدالله بگذارد»

بانوئی میگفت: بیش از شش سال مریض و چنان مبتلا به امراض روحی بودم که از کارهای خانه و زندگی و اطفالم بکلی بیزار و دائماً آرزوی مرگ مینمودم - نزد تمام اطباء معروف و مشهور آنروز کشور همه جا رفته بمعالجه پرداختم ولی کوچکترین نتیجه و اثری بحالم نبخشید کاملاً مایوس و همه نیز از من متنفر بودند - روزی بر حسب تصادف یکی از ارادتمندان ایشان برای عیادت بمنزلم آمد و صحبت از همه جا میشد تا گفت «ممکنست با تهیه قدری نبات از این مرد بزرگ بهبودی شما تأمین گردد» نورامیدی از این بیان در قلبم تابش یافت که بی اختیار از مشارالیه تقاضا نمودم - او نیز پس از دو روز مقداری نبات آورد. و چند روز مرتباً آنرا مصرف نمودم گوئی شفای عاجل من در قطرات آب آن تعیین و تضمین شده بود زیرا هر روزه در مییافتم که از روز قبل بهتر و حواسم بحال طبیعی برگشته و بانجام کار زندگی میل و رغبت دارم، بالاخره پس از ۱۴ روز با توجهات آن بزرگوار. مرض مزمن چندین ساله بکلی برطرف، خود و منسوبین آسوده خاطر شدیم.

۱۰- تربیت و تکامل : آقای وحید الاولیاء اهتمام وافسری تربیت و تکمیل ارادتمندان داشت و با آنکه قدرت روحانی او بر همه افراد محیط و مشاهدات و واقعاتی که بعرض ایشان میرسید دلیل بارزی بروضع حال سلوکی آنها بود معیناً از استفسار و پرسش احوال ظاهر و باطن خودداری نکرده همه را یکسان مورد تربیت قرار داده و هر کس را بفرآخور استعداد ترقی میداد . بطوریکه سالک اوراپدر مهربان خود دانسته در کلیه شئون زندگی بدون مشورت و اصلاح دیدش بهیچ عملی اقدام نمینمودند و همین رشته محبت ناگسستگی بود که مشکلات راه سلوک با عشق و گرمی و اسایش و رضایت خاطر انجام گرفته و در برابرشان آسان مینمود و با در نظر گرفتن جمعیت اخوان که بایستی آنمرد کامل با هر يك از آنان روابط معنوی جداگانه ای داشته و در تمام امور آنها بمقتضای صلاح دید دستور دهد . آدمی را معترف میسازد که فقط قدرت روحی لازم است تا بتواند بجزئیات کارهای فرد فرد رسیدگی و همگی را مورد توجه قرار داده راهسپر طریق کمال بنماید

چون کسی به امر باطن مورد پذیرش ایشان واقع میشد . کلیه شئون و جزئیات زندگی آن شخص رازیر نظر دقیق خود گرفته و برای بهبود حال صورت و معنایش همه نوع مساعی مبذول میفرمود، و در تمام مواقع درب خانه اش بروی چنین اشخاص بازو ملاقاتش بلامانع بود. - غالباً باتلطفی که بوصف نیاید از مشکلات هر کس پرسش میفرمود، بقسمی که طرف حس میکرد که جز این مرد بزرگ . غمخواری نداشته و تنها مددکارش اوست .

اغلب از بستگان و فرزندان ارادتمندان مخصوصاً مادر استفسار تلطیف آمیز میفرمود و این تفقدات که اختصاص باشخاص معینی نداشت . چنان روح یگانگی را تقویت و تحکیم مینمود که مرید خویش را وابسته باو دانسته و دائماً خود را در حضورش میدید و همین امر مانع بود که دقیقه ای از زندگی را بیطالت و غفلت بگذراند یا با اشخاص نابکار معاشر و یا در مجالسی که بر خلاف شرع تشکیل مییافت حضور یابد .

اگر کسی صفت رذیله ای داشت . در مواقع اشتغالات باطنی، از راه معنی، و در هنگام ملاقات از راه صورت تلویحاً یا تصریحاً آنقدر او را تذکر داده داروی ترك آنرا تلقین میفرمود، تا کم کم آن خوی زشت بر طرف ، و صفت پسندیده ای جانشین آن گردد.

چه بسیار کسان ظاهر مسلمان که اوقاتشان در منہیات صرف و از انجام فرائض دست کشیده و بکلی از راه شرع منحرف گردیده و تصادف، آنها را بخانه آنمرد کامل میکشاند، بمجرد دیدن آن قیافه ملکوتی و روحانی چنان مفتون و منقلب گردیده و بر ایام بغفلت گذشته نادم و پشیمان میشوند که بی اختیار و بلا اراده انحراف خود را درک کرده و محبت زائد الوصفی از آن مجمع روحانی در دلشان جای میگرفت تا حدی که نمیتوانستند بهیچ قوامی از این اندیشه باز گردند و همین کشش و محبت باعث رستگاری دنیا و آخرت آنها میگردد.

شخصی که اکنون در حیات و از ارادتمندان است چنین میگفت: قریب سی و پنجسال پیش میگذشت که عمر را بهوی و هوس و غفلت گذرانده و شبی صبح نمیکردم مگر بالهو و لعبی همراه نباشد، و صبحی بشام نمیرسید جز اینکه منہیاتی مرتکب نگشته باشم و هیچ بخاطرم نمیرسید که در چه منجلاب کثافتی، عمر را میگذرانم، تا بر حسب اتفاق یکی از ارادتمندان ایشان که از رفقای قدیمی و همکار و رفیق گرمابه و گلستانم بود بر خورد کردم از احوالش جويا شدم و از بیمهریش شکایت کردم که مدتہاست ملاقاتی دست نداده، چنان او را نسبت بخود بیگانه یافتم که گویا هرگز آشنائی در میان نبوده تشخیص دادم خط سیر دیگری برای خود پیش گرفته و رو براه صلاح و صواب میروود و آنچنان متوجه امور دین است که گوئی مرا اصلا از خاطر فراموش کرده و چون از حالم جويا گردید، پریشانحالی و گرفتاریهای گوناگون خود را برایش شرح داده گفتم: در هیچ حال آسایش خاطر نداشته و بهیچ کیفیت راحتی خیال ندارم با قیافه ترحم آمیزی رو بمن کرده گفت: رفیق عزیز خسته نشدی؟ و ارتکاب در منہیات هنوز ترا سیر نکرده؟ سر چشمه تمام این بدبختیها که بیان کردی در اثر عدم توجه بحق و مبادی عالی آدمیت است. تصدیق کن عوالمی که من و تو در آن سیر میکردیم جز عالم حیوانی بیش نبود. آخر ما را انسان آفریده اند، چه نشان از انسانیت در ما است؟ از این سخن قدری بخود آمده، درونم نیز تصدیق این گفتار را میکرد. لکن هنوز افکار شیطانی نمیگذشت کاملاً درک سخنان او را نموده و راهی که او یافته است جويا شوم بالاخره رفیقم برفت. لکن

طوفانی از احساسات متضاد، از اثر کلام اودر درونم بر پا و چنان منقلب ساخت که درک کردم در گرداب خطرناکی غوطه‌ورم و ملاقات او را تنها درمان خود یافتم. بیخودانه بسراغش رفته از او التماس خلاصی نمودم. در کمال دلجوئی مرا گفت: نجات تو از این غرقاب هلاکت منحصرأ در راهی است که مرا نیز رهائی بخشیده و میتواند موجب رستگاری تو هم بشود. ملتسمانه از او تقاضا و استدعا کردم که هر چه زوتر تا وقت عزیز نگذشته مرا راهنما باشد. پس از دو روز دیگر که در کمال فلق و اضطراب میگذراندم بمنزل آمده و با سرور و نشاطی فوق العاده مژده داد که بر خیز تا ترا بملاقات مردی رسانم که میتواند تمام گرفتاریهای تو و امثال ترا بطرفه العینی مرتفع سازد، چون دیدارش دست داد بدون اراده همه حواس و احساسات بیرون و درون متوجه قیافه نورانی آنمرد روحانی گردید که گوئی قوه کهربائی او، همه اجزاء وجود مرا بطرف خود کشیده و بزبان حال مرا متوجه حق و عمر بغفلت گذشته نمود و بی اختیار اشک ندامت و حسرت مانند سیل از چشمانم جاری گردید. و با نگاهی مخصوص آنچنان شرار وجودم را متصرف شد که خود را بتمام معنی در اختیار و اراده او میدیدم. پس از سخنانی که رفیقم از طرف من بعرض رسانید: غسل توبه و انجام فرائض و قرائت کلام الله مجید (روزی یکجزو) را تا کیداً مقرر فرمودند. بلافاصله پس از مرخصی از حضور ایشان غسل توبه نموده از همانشب خود را مهبیای پیمودن راه حق دیدم و پس از دو ختم قرآن و آوردن نشانه سلوکی باخذ دستور نایل و نه تنها واجبات و قرائت قرآن از آن ببعدهجا آورده میشد، بلکه با تنفر و انزجار شدید که از عملیات سابق دست میداد با حالت توبه و انابه همیشگی عمل بدستورهای فقری نیز تا کنون ادامه دارد.

دیگری میگفت: یکی از اخوان طریق رحمه الله علیه در او انسی که او را میشناختم، عشق و شور فراوانی بترقیات و تکمیل نفس داشته، همیشه در جستجوی راه حق و مرد کاملی بود که تحت تربیت او مراتب کمال را به پیماید و بیشتر اوقات خود را در تکایا و اجتماعات فقرای سلاسل مختلفه میگذرانید. بالاخره بیکی از رشته‌های فقر دست ارادت داده و بدستور العمل رفتار میکرد. از همان ابتداء با حالت قبض و گریه‌های شدید

همراه بود، ضمناً ریاضات شاقه را هم متحمل میگردید و این عوامل خود بر انقباض حالت و افسردگی خاطر او میافزود، بطوریکه از کسب و کار و همه مردم گریزان و چندین بار قصد انتحار داشت زیرا نه تنها هیچگونه فتوحی برای او دست نداده بلکه انزجار و تنفر او از مردم و بالعکس ویرا به تنگ آورده بود.

چندین سال گذشت و با او ملاقات نشد. چون اغلب در گورستانها بتمهائی بسرمیبرد. بالاخره روزی بر حسب تصادف، او را در حضور حضرت وحید الاولیاء دیدم که بسیار زار و نزار و از طرف معظم له ذکر دوم باو تلقین میگردید در پایان مجلس از وی استفسار حالش کردم، گفت: ای برادر. قصه کوتاه، ریاضات شاقه بقدری موجب عجب و خود بینی گردید که مجال تفکر بحال بدبختی خود نداشتم، ولی تا این زمان هیچ فتح بایی نشد تا شبی با حال یاس و اضطراب گریه بسیاری کرده و بدرگاه خداوند تضرع نمودم یا راهنمائی برسان و یا مرگ عاجلی بفرست با همین حالت بخواب رفتم و زیارت



تاج الفقراء

کر بلائی داداش احمدی

امام عصر عجل الله فرجه دست داده مرا باین منزل راهنمایی کرد و حتی امام علیه السلام زکری را که امروز تلقین نمودند. نشانی صریح داد با آنکه از کار متعدده سلسله قبلی را داشتیم همه را امر به ترك فرموده، باین سبب بآخرین نقطه توسل با اجازه باطن آمده‌ام در عالم برادری توفیق مرا از خداوند بخواهید.

روز پنجشنبه همان هفته که باز ملاقاتش دست داد، بعکس چندین سال متمادی او را با نشاط و خندان دیدم و حالی شدم بحمدالله فتح باب صورت گرفته است، و قبل از آنکه من سخنی باو بگویم دست بشانم نهاده گفت: برادر قدر این مرد عظیم الشان و این سلسله مبارک را بدانید، همه ما بدولت عظیمی نائل شده‌ایم که مانند ماهی غرق در دریا، مستغرق نعمت‌های بی پایان بوده و درك نمی‌کنیم. پنجاه سال ریاضات شاقه متوالی مرا بجائی نرسانیدلکن اثر نفس این مرد یکشب کار مرا ساخت و با نمایش انوار سلوکی مخصوص، بآنجائی رسیدم که هیچ امید نداشتیم و بهمان اندازه که سابق آرزوی مرگ میکردم، اکنون تقاضای طول عمر و درك فیض از محضر این مرد را دارم که مراتب تکمیل نفس را طی نموده بحقیقت آدمیت برسم.

و پس از یکی دو ماه دیگر بمراتب خلع بدن نیز نائل آمد که از مدارج عالی ترقی روحانی است.

شخصی دیگر بیان میکرد: قریب هیجده سال سرمایه عمر و جوانی خود را در یکی از طرق فقر مصروف و آنجا سرسپرده بودم، لیکن از فتوحات باطنی و تصفیه اخلاقی کمترین اثری ظاهر نمیشد، اما ندای درونی مرا سرزنش میکرد که آدمی در همه مراحل احتیاج بمرئی کامل مکملی دارد، تا پسیا میردی او طی طریق آدمیت را بنماید. چیزی نمیگذرد که بقیه عمر پیاپی رسید و همیشه طور خام و اعمی از دنیا میروی!

اینگونه افکار فوق العاده ناراحتی ساخته در جستجوی کاملی بودم. تا بر حسب تصادف بواسطه مرض درمان ناپذیر نزدیکترین کسانی که در زندگیم بسیار مؤثر بود، پریشانی رو بفزونی نهاده عنان اختیار از کفم خارج و بهمه کس برای نجات از این مهلکه ملتجی میگشتم، بالاخره یکی از دوستان مرا با دادن قدری نجات که از طرف آقای میرزا

احمد وحید الاولیا گرفته و آورده بود مرا امیدوار ساخت که شفای عاجل با خوردن این نبات توام است. همان شد که گفته بود این اثر عجیب و سریع موجب تغییر روحی و فکری بنده گردید که برای عرض تشکر مہیای شرفیابی حضور آن بزرگوار شوم، و این ملاقات بوسیله همان دوست انجام گرفت، دیدن قیافه روحانی و وضع زندگی و بیاناتی که در بدو ورود بمن فرمود، ناگہانی مرا متوجه ساخت حقیقتی را که سالها بدنہال آن میگشتم باید نزد همین مرد باشد و بس.

زیرا آنچنان قوه متصرفه او مرا از خود بیخود نمود که بوصف نیاید و ضمناً برای اطمینان خاطر بمطلبی (۱) متذکرم فرمود که دوازده سال پیش در محضرش بہ بنده گفته شده بود و آنموقع بہیچوجہ بخاطر نداشتم، و با اصرار و تصرفی یادآورم نمود، این امر موجب انقلاب عظیم درونی گردیدہ ملتسمانہ تقاضای دستوری نمودم کہ البتہ بقرائت دعای اکمال الدین مفتخرم فرمود.

پس از چہل روز و آوردن نشانہ طریقتی، بدستور سلوکی نائل آمدم، و چنان فتح بابی حاصل شد کہ واردات و مشاہدات ہر ہفتہ بیش از یکی دو جلد دفتر، یادداشت و بعرض رسیدہ و مورد تفسیر و تبیین قرار میگرفت و خوشبختانہ موفق شدم ہمہ آن بیانات شریف را کہ در پاسخ میفرمودند - جمع آوری نمایم، کہ اکنون حاضر است.

شب و روزی نبود کہ حالی از جذبہ شور. سوز. گریہ. استغراق دست نہدہ و اوقات، واردات، الہام، مشاہدات، مکاشفات، متوالیاً در ۲۴ ساعت میرسید. بطوریکہ مجال یادداشت تمام آنچه وارد میگشت نداشتم، گاہ میشد کہ در حین نماز، یا هنگام اشتغال با زکار. انوار گوناگون و رنگارنگ اطوار قلبی، بازیارت معصومین، علیہم السلام نصیب شدہ و لطائف و دقائق معارف الہی در حال بیخوری درک میگردد کہ اگر فرصت نوشتن میبود مطمئناً کتابی فطور

۱- در دوازده سال قبل بہرہای چند نفر از آشنایان برای تبریک عید غدیر بمنزل ایشان رقتیم پس از مصافحہ فقیرانہ باہمگی فرمود: دامن دولت جاوید و گریبان امید - حیف باشد بکف آری و دیگر بگذاری - و در این مجلس نیز ہمین شعر را دو مرتبہ تکرار و فرمود یک بار دیگر این شعر برای شما خواندہ شدہ است کہ بہیچوجہ در خاطر من نیامد.

تشکیل میداد ، سحرها در موقع قرائت قرآن برای هر آیه صدها اشارات از لطائف و لویه میرسید که با وجود عاری بودن از علوم عربیت از نظر لغت بامتن قرآن، و با اخبار و احادیث ماثوره از ائمه اطهار علیهم السلام از نظر معنی منطبق بود و بای از معرفت بر من میگشود- حرارت و جذبه‌ای که از اثر انفاس قدسی آنمرد بمن عنایت شده بود . چنان ظاهر و باطن مرا گرم کرد که با وجود ضعف بدن و سرمای زمستان شب هنگام ناچار بودم دوسه بار در آب سرد بروم. شاید کمی از حرارت و گرمی بدن بکاهد ، و همین شورو التهاب قوه ناطقه را باشعار عارفانه گویا کرده از درون مطالبی بر زبان جاری میگردید که همگی در نهایت سلاست عبارت و علوم معنی بوده اسرار مکتومی را مکتشف میساخت در صورتیکه تا آن زمان هر گز قادر بگفتن شعری نبودم و این معانی در کتب متقدمین نیز دریده نشده است و مجموعه‌ای که از این اشعار گردآوری شده به هیچده هزار بیت میرسد بطور کلی برکت توجهات و افاضه معنوی و تصرف ولایت آن ولی مقتدر چنان تغییر ماهیتی در روح و جسم داد که هر چه در خاطر م میآمد حقایق و اسراری از آن در ذهن مجسم میگردید که پس از تحقیق ، تحقق یافته قابل قبول نیز میبود

این مطالب و هزاران امثال و نظایر آن که ناگفته مانده است من بآب شکر گذاری از نعم باری تعالی است که در زمان دولت وحید الاولیاء عنایت شده و جمعی زامشمول مراحم خود ساخته بود . -

دیگری میگفت: جوانی و بهترین ایام عمر را بهر جاسراغی از مردان حق مییافتم روی بدانجا مینهادم و بتصور این که راهنمای حقیقت است خود را تسلیم او مینمودم ، با این کیفیت سالها گذشت و کوچکترین اثر تسکین عطش در درون خود احساس نکردم و بهمین ترتیب در هر شهر سراغ از گمگشته خویش میگردفتم تا به ماموریتی بشیر از آمده و همچنان برای یافتن منظور خود از هر کس جو یا و در هر محفلی که بوئی از حقیقت شنیده میشد وارد میگردیدم ، ولی پس از مدتی با سردی از آنجا رو بر تافته بسمت دیگری متمایل می شدم و کم کم از این تکاپو بستوه آمده با عجز و لابه بدر گاه خداوند ملتمسانه و متضرعانه مرد کاملی را خواستار بودم. بالاخره رفقا و آشنایان شیرازی مرا آگاهی از شخص بزرگواری دادند که در کمال اختفا و با روش مخصوصی در گوشه‌ای از این شهر بهدایت جمعی از

طالبان راه حق مشغول است و راه یافتن بخانه اومستلزم داشتن نشانیهای باطنی است که از طرف امام زمان (ع) ارائه شود و چون فاقد چنین آثار معنوی بودم، شب و روز با افسردگی خاطر و توجه بیمانندی متوسل بامام زمان (ع) بودم که پس از دیدن خوابی، آقای میرزا احمد و حیدر اولیاء به بنده معرفی گردیدند، سراسیمه از خواب برخاسته، بلا اراده رو بر راه نهادم و خود نمیدانستم بکیجا میروم، ناگهان خویش را درب منزل ایشان یافته چون درب باز بود بی اختیار بدون دق الباب بخانه وارد شدم.

مجلسی نغز دیدم و روشن میرآن بزم ۰ پیر باده فروش
بمجردیکه سلام کردم، یکی از مجلسیان خطاب بآن بزرگوار و عرض کرد:
«خودش آمد» از اینجمله دریافتم که صحبت مجلس قبلا از بنده بوده است و بلافاصله ایشان
با تبسمی ملاطفت آمیز جواب سلام داده فرمود:

دوش در حلقه ما قصه کیسوی تو بود

با تداعی خواب و جاذبه‌ای که مرا باینجا کشانید و جریان این مجلس مهیوت
و متحیر در گوشه‌ای نشسته و سر بجنب تحیر فرو بردم. از نام و شغلم پرسش فرمودند که
بعرض رسانده و به بیان خوابی که ظهر امروز دیده شده بود پرداختم. بکاء شدید بمعظم له
دست داد که مجلسیان نیز تحت تاثیر قرار گرفتند.

پس از صرف چای، رو به بنده نموده بیانات تفقد آمیزی فرمود که آن حالت
بهت زدگی را تبدیل بیک نوع اضطراب درونی ساخت و سیل اشک بدون توجه و انتظار
از چشم سر ازیتر گشت، دل بازبان حال مرا مژده میداد که کم کرده خود را یافتی، بیخودانه
برخاسته و مرخص شدم چیزی نگذشت یکی از رفقای شیرازی حاضر در آن مجلس بمنزل
آمده و دستور سلو کی از طرف ایشان همراه داشت که بمن ارائه و تلقین نمود. و از آنروز
بعبد بدون وقفه و تعطیل، مراحل سلوك یکی بعد از دیگری طی شد و آثاری که فقط از نظر
سپاسگذاری و حدیث نعمت است. باطلاع خوانندگان میرساند.

از ابتدای شروع به اجراء دستور، اثر بارز آن از تصرف ولایت و توجه آن مرد
کامل مکمل در روح خود بصورت انوار گوناگون و واقعات و مکاشفات هویداشد، که همگی

یا بصورت درس سلوکی و یا مربوط به احوال و اعمال اشخاص میبود که پس از چندی در خارج تحقق مییافت.

زیارت انوار معصومین علیهم السلام، نکات دقیق عرفانی، معارف حقه الهی، اطلاع از افکار و احوال درونی اشخاص، معاشرت با خوراکیها، عملیات روزانه و هزاران امثال از این قبیل همگی در نظر ماند آفتاب، روشن و پیشگوئیهایم کاملاً صورت وقوع پیدا میکرد. و در اثر توجهات آنمرد بزرگ، طی مراتب سلوکی با اطمینان و سکونت خاطر برایم روز افزون میبود و با یقین درک میکردم که طی طریقم در راه حق و حقیقت است و بس.

این چند نمونه برای تذکار و از نظر شکرانه نعمت و مواهب الهی است که بطور مختصر در اینجا نگاشته آمد و گرنه چنانچه احوال یکایک ارادتمندان برشته تحریر و تفصیل آید خود کتابها باید نوشته گردد.

جمع صورت با چنین معنی ژرف می نیاید جز ز سلطانی شگرف

۱۱- **مناعت طبع** آقای وحید الاولیاء وجه همت را صرفاً حق و حقیقت و امور اخروی قرار داده زندگی و عمر را برای حصول مراتب تکمیل آدمیت میدانست. از همین نظر خود در مرحله اول از تمام ضروریات حیات، بمقدار رفع حاجت قناعت میکرد. و در مرحله ثانی ارادتمندانرا نیز بهمین طریق توصیه و سفارش مینمود.

تکلف در هیچ امری راجائز ندانسته و همواره میفرمود: «اوقات عمر آنقدر عزیز است که نباید صرف قیود و امور زود گذر دنیوی شود بلکه مقصدی عظیمتر و بزرگتر در پیش است که همانا معرفت الهی باشد» اگر کسی در خوراک، لباس، پذیرائیها یا در سایر امور معاش مرتکب تبذیر یا اسراف میشد یا از حدود قناعت تجاوز مینمود. با عتاب او را متذکر و متمنبه میفرمود - در ایامی که همه صائم بودند و باید هنگام مغرب برای اداء فرائض در منزل یکی از اخوان حاضر شوند. مقرر میداشت که هر کسی افطار و خوراک خود را در نهایت سادگی همراه ببرد تا تکلفی برای صاحبخانه نباشد.

و افطار از این سفره متنوع که سادگی و صمیمیت از آن هویدا بود. با کوارائی

خاصی صرف میشد و اثر روحی آن در حفظ مساوات و یگانگی مشهود و آشکارا میگردد .

مناعت طبع ایشان در تمام امور جزئی و کلی ظاهر . واستغنائش از کلیه مردم و اسباب ولذایذ دنیوی همیشه پدیدار بود . بطوریکه اطاق کوچک مسکونی ایشان که طاقش شکسته و محتاج تعمیر بود . مدت‌ها اعتنائی بآن نفرموده و همچنان در آن ساکن و پذیرائی ارادتمندان عمانجا بعمل می‌آمد . و چون خادم ایشان بعرض میرساند که اجتماع جمعیت در این اطاق بیم خطر و فروریختن طاق دارد . اجازه دهید تعمیر شود . میفرمود: آقایان سه نفر چهار نفر بیایند تا خطری روی ندهد . اگر شیشه اطاق شکسته و زمستان سرد بود . باچسباندن کاغذ رفع احتیاج میشد و مقید نبود که حتماً شیشه نصب شود .

تمام احتیاجات خوراکی شبانه روزی را بوسیله یکعدد چراغ خوراک پزی نفتی و چند ظرف روئین مرتفع میساخت و هرگز مقید نبود که تعداد آنها زیاد شده و یا آنها را تبدیل نماید .

وسیله روشنائی حیاط و اطاق تاهمین او آخر هم چراغ نفتی بود ، با اینکه از نظر قدرت مالی ، خرید و تهیه هر گونه وسایل برایش امکان داشت معیناً در امور زندگی کاملاً بی اعتنا و حداکثر قناعت و مناعت را داشت . مثلاً فرش اطاق ایشانرا سه طاقه قالیچه کوچک رنگ و رورفته تشکیل میداد که در همان اوائل تهیه گردیده بود و اعتنائی بتعویض آنها نداشت

از پذیرفتن اشخاص دنیادار و متعین . مادام که اشاره‌ای از باطن نمیرسید کاملاً ابا و امتناع میفرمود و با قدرت بی نظیری تقاضایشان را رد مینمود . و این شجاعت اخلاقی و مناعت را چنان صریحاً ابراز میداشت که طرف بشگفتی میآفتاد .

چه بسا وزراء ، و کلاء ، استانداران وقت ، دانشمندان صورت که فقط نظرشان تماشای مجلس و یا ابراز شخصیت خود بود . باتقاضاهای متعدد ، پذیرفته نشده صریحاً جواب رد میفرمود .

و همچنین صراحت لهجه و بیان که از شجاعت ادبی اوسر چشمه داشت خطاها و عیوب و لغزشهای ارادتمندان را بدون مجامله ، تذکر میداد .

خادم ایشان میگفت: یکی از شخصیت‌های مبرز اهل منبر و موعظه که خود نیز داعیه‌ای داشت، مکرر تقاضای ملاقات از ایشان میکرد که به اجابت نمیرسید - روزی بر حسب تصادف سر مقبره آقای مجد الاشراف مراسم گندداد که بشرافت و آبروی صاحب این قبر، تعیین وقتی برای ملاقات من از ایشان بنما، - چنان تحت تأثیر قسم غلیظ او قرار گرفتم که بدون اجازه قبلی ایشان با او گفتم. دو ساعت بغروب مانده امروز که درب خانه باز و اشخاص جمعند. شما هم حضور بهم رسانیده، منتظر مرده من باش، چون وقت مقرر فرا رسید ایشان اجازه گشودن درب خانه را اصلاً نداده و هیچکس را نپذیرفت. ولی شخص مزبور پشت درب حاضر بود - بعرض ایشان رسانده و بسیار التماس نمودم که شخص محترمی است و مراسم گندداد. اجازه فرمائید بملاقات مشرف شود. معظم‌اله متغیرانه و باشجاعت اخلاقی فرمودند، تو میخواهی بیایید، ولی دیگری از باطن میگوید نیاید، در این میانه من چکنم؟ و شروع بگریه شدید نمودم از این حالت چنان منقلب شدم که ندانستم چه باید کرد! ناچار بدرب خانه رفته عین جریان را بمشاریه اعلام داشتم.

متفق، علیه جمیع علمای علم اخلاق و روانشناسی است که قوه ضبط نفس برای آدمی از قویترین و عالیترین صفات کمال است. به نسبت قدرت و ضعف این قوه شخصیت بارز افراد مشخص و معلوم میگردد. و بالاتر از این مقام. آنکه کسی که دارای قوای روحانی ملکوتی بوده و مأمور ارشاد نیز باشد. ولی قدرت ضابطه چنان قوی باشد که جز باهلس اظهار ندارد، و مردمانی را که گم شده خود را در نزد او میجویند با امارات و قرائن مثبت بشناسد و ارشاد کند و این قوه در حد کمال در آقای وحید الاولیاء بروز و ظهور داشت

۱۲- نفوذ کلام - طرز تکلم آنمرد بزرگ بزبان فارسی فصیح و صریح و شمرده . آهنگ او گیرا و دلنشین و در عین حال ساده و روان و رسا و اغلب با تمثیل عرفانی و آیات قرآن و احادیث ائمه علیهم السلام و اشعار همراه بود که مطلب را کاملاً روشن و حالی میفرمود اگر کسی بواسطه حالت بیخودی یا کندی ذهن از درک مقصود عاجز بود. آنقدر اصرار میفرمود و با تغییر عبارت آنرا تکرار می نمود تا مخاطب کاملاً متوجه شود - جملات و بیانات ایشان غالباً کوتاه

ولی بر معنی وبامغز بود و از اطالۀ کلام اباداشت. چه بسا که مطالب را بقوه باطنی و تصرف. با اشاره و ایما میفهمانید که احتیاجی به بیان نباشد -

در سخن گفتن با هیچ فردی مجامله نداشت و از مدح و ذم کسی ابدأً تغییر حالی در او مشاهده نمیگشت - کلام و بیانش بقدری باصمیمیت توأم بود که مخاطب را جرأت میداد تا مانند طفلی که پیدر خود درد دل میکند، مطالب و اسرار درونی خویش را بی پرده گفته و درمان جوید.

چه بسا اشخاص بمجردیکه چشمشان بقیافه نورانی او میافتاد بطوری خود را میباختند که قدرت تکلم از آنها سلب میگردد - و چه بسا اندیشه‌هایی که شخص در نزد خود میپرورانید که در موقع حضور بگوید. ولی سطوت و هیبت آن مرد. چنان اجزاء وجود او را بحیطه تصرف میآورد که آن اندیشه‌ها از خاطر رفته و جز آنچه او میپرسید مطلب دیگری برای گفتن بذهنش نمیآید -

اگر از ایشان شروع بسخن نمیگردید. کسی قادر بعرض مطلب نبود اصولاً مجالسی که در حضور ایشان تشکیل میشد اعم از خصوصی یا عمومی. چنان با ابهت و هیبت توأم بود که همه راتحت تاثیر قرار میداد

یکی از افسران ارشد می‌گفت: مدت‌ها مبتلا بپادرد شدیدی بودم که با معالجه مداوم نزد اطبائنتیجه‌ای حاصل نمیشد، روزی با کمال افسردگی بخاطرم گذشت از آن مرد بزرگ برای رفع این بیماری که مرا اسیر بستر کرده است استمداد همت نمایم، بهمین قصد بکمک دو نفر خدمتکار از خانه خارج و بادرشکه تادربند مشیر آمده و بکمک آن دو نفر خود را بمنزل رسانده با هر زحمتی بود باطاق جلسه عمومی وارد شده سلام و مصافحه نموده و در میان جمعیت بدون توجه بپادرد که همواره بایستی روی صندلی باشم بزمین نشستم

مجلس قریب دو ساعت طول کشید و چیزی بکه اصلاً بذهن من نمیرسید در پناه احساس ناراحتی بود در پایان جلسه همراه جماعت بر خاسته خدا حافظی کرده و سالمأ بدون کمک غیر بدرشکه خود رسیده سوار شده بمنزل رفتم.

دو نفر خدمتکار که مرا بآن کیفیت بدانجا برده بودند و اینک میدیدند که با

پای خود می‌آیم غرق حیرت بودند ولی من هنوز از درد پا بی اطلاع و در بی خبری رهسپار منزل شدم.

اهل منزل از کیفیت ورودم بخانه متعجب شده مرا یادآور شدند، آنوقت دانستم که عنایت باطنی آنمرد بزرگ، اظهار نداشته و دوا نگرفته، مرا شفا بخشیده است. کلامش چنان نافذ بود که مانند نقش بر حجر، بدل‌های نشست، و چون سخنان ایشان از مبدء غیبی و از منبع حق و حقیقت الهام میگرفت بقدری اثر عمیق در قلوب مینمود که برای همیشه در لوح سینه محفوظ بود و مخاطب ناچار باجاء آن میگشت بطوریکه اگر بکسی مثلاً در بیست سال قبل بمناسبتی جمله ای فرموده و یا دستوری داده است اکنون بدون کم و زیاد عین آنرا حاضر الذهن دارد.

سحر خیزی، صومهای مستحب، پرهیز از لقمه شبهه ناک، احتراز از معاشرین نا جنس، دائم الوضو بودن، و بطور کلی هر دستوری ولو هر قدر انجامش صعب مینمود، مخاطب را اگر سابقه لایبالی گری و مسامحه کاری هم داشت، چنان مقید بانجام میساخت که از روی کمال سهولت و باخرسندی خاطر صورت میداد.

یکی از بزرگ زادگان میگفت: در مجلس پدر عالی‌قدم نشسته و با حضور یکی از معاریف شیراز از هر مقوله صحبت درمیان بود، من جمله از سلسله مبارکه زهییه، و مفاداً این که عوام الناس با ایراد مطالب حسادت آمیز، جمعی پاك دامن را بتهمت‌های ناروا آزرده میسازند پدرم در پاسخ فرمود: آنقدر که بمن اطلاع رسیده، اگر بدیده انصاف بنگریم در شان و علو مقام آقای وحید الاولیاء همین بس جوانان منحرف و لاقید شهر ما را چنان مقید و مراقب امور شرع و دین ساخته که سحرها بیدار و علاوه بر انجام فرائض در اول اوقات مقرر، روزه سه ماهه رجب و شعبان و رمضان را متوالیاً با نشاط و خرسندی معمول داشته و از زرق وریاکاری برکنارند، در حالیکه هر دو می‌شناسیم کسانی را که مقید و عامل بامور شرع بوده و خود را قائمیدانند، در صورتیکه آنقدر قدرت و نفوذ کلام ندارند که فرزند بی‌اعتنای خود را، حتی بانجام فرائض اصلی که خدا امر کرده است موظف سازند.

۱۳- بکاء و تبسم - مواقعی که آیات شریفه قرآنی یا مدائحی از ائمه اطهار علیهم السلام در حضورش قرائت میشود، حال بکاء شدیدی بایشان دست میداد گاه میشد بلند بلند گریه میفرمود بطوریکه حاضرین همگی تحت تاثیر قرار می گرفتند. اگر در مشاهدات کسی آثاری بود که دلالت بر عظمت مقام ایشان میکرد، باز حالت گریه دست میداد. آنقدر که گوینده نیز متأثر میشد.

بطور کلی اجتماعاتی که در حضور مبارک ایشان تشکیل میگردید، مجموعه ای از حال و توجه بود و حاضرین جز بحق، بهیچ امر دیگری التفات پیدا نمیکردند.

گاه گریه شوق چنان دست میداد که اشکها از چشم عموداً بخارج پرتاب می گردید و حاضرین از طول و شدت بکاء ایشان سرشکشان جاری میشد - و گاه بحال درماندگان، در مقام ترجم، اشک میریخت که از صاحب درد متأثر تر بنظر میرسید - و از فراق دوستان گریه های مشتاقانه میفرمود - و گاه بر معاصی خطاکاران چنان میگریست که برای خاطی طبعاً توبه و انابه پیش میآمد.

در برابر این گریستنها، تبسم های شیرین پر معنی نیز داشت، از جمله در مواقع انبساط خاطر، از ترقی و تعالی سلاک که بوسیله عرض مشاهداتشان معلوم میگردید - و گاه برای تنبه اشخاص، در برابر اشتباه آنان که صلاح نبود در میان جمع باز گو گردد. خنده های صدا دار و بلند، هیچگاه، چه در اوائل یا اواخر عمر از او شنیده یا دیده نشده است.

۱۴- قوت حافظه - قاعده کلی برای همه مردم است که درسین کهولت، بواسطه رخوت اعصاب، میل و افری بخواب و چرت زدن پیدا میشود مخصوصاً در مجالسی که سکوت کامل حکمفرما و معدیات خواب فراهم باشد - برای فرار از اینحالت تنها قوت روحی و نیروی ملکوتی لازم است که بر اعصاب مسلط شده اینحالت را بر طرف سازد، در مجالس عمومی یا خصوصی که همگی ساکت و خواننده ای بقرائت قرآن یا قصاید مشغول بود و چند ساعت طول میکشید، مشاهده میشد ابداً حالت سته و نوم در آن سن کهولت بر ایشان مستولی نشده و بتمام جزئیات مجلس احاطه و توجه داشت.

طول زمان نتوانسته بود، هیچ چیز را از حافظه ایشان محو نموده و یا از خاطر بزدايد - اگر شخصی را دیده و پس از چهل سال باز ملاقات صورت میگرفت، در خاطر داشته محتاج معرفی نبود و با بردن نام و نشانیهای مخصوص او را یاد آور میشد - حافظه ایشان بقدری قوت ضبط داشت که کلمات بزرگان را که در چندین سال قبل بر خورد فرموده یا در کتابی دیده، و یا اگر خود چیزی نوشته است. همچنان عیناً بخاطر داشت و در مواقع لازم تذکر میفرمود - و نیز نسبت بمکتوبات اشخاص و یا دستورهای خود، همین قوت باقی بود - و توسط همین حافظه قوی دوستی و محبت اشخاص را در طول زمان فراموش نکرده همواره محترم میشمرد و پاس حرمت دوستی را از سایر حقوق بالاتر میدانست .

۱۴- مکتب تربیتی - اینمرد بزرگ، حقایق معنوی، دستور اخلاقی؛ تعلیم شرایع دینی، تصفیه و تجلیه باطن، تخلیه نفس از هوای و هوس، و دیگر مراتب تکامل را شامل بود، بطوریکه افراد تحت تربیت او، همگی از این مواهب برخوردار و در مراحل مختلف این مکتب جاهد و کوشا بودند .

شخصی که برای نیل بمقام آدمیت آرزومند بود، چون تحت نظر و تعلیم وی قرار میگرفت، باندک زمانی تغییر حال خود را درک کرده و میفهمید که حقایق از سر چشمه باطن او بمنصه ظهور رسیده و بروی مکشوف میگردد، و همین ادراک او را بذخائر بیحد و حصر معنوی که خداوند در نهاد آدمی بودیعه نهاده است آشنا میساخت و متوجه قدرت آنمرد کامل مکمل میشد که بایبدا ساختن احساسات معنوی باب گنجینه حکمت و دانش لدنی را بروی گشوده است .

چون حال و استعداد اشخاص بالفطره با هم متفاوت است، در این مکتب تربیت هم، این تفاوت بطور بارز، محسوس و آشکار بود، و حس برادری و یکرنگی تقویت میشد که معایب اخلاقی همدیگر را بوسیله یکدیگر رفع مینمودند .
مشاهدات و واردات هر کس، برای دیگری اندرز و درس بود که با اخذ نتایج معنوی، نقائص اخلاقی درون را به بیرون میآورد . و البته این نوع تربیت فقط در سایه قدرت و تصرف روحی مری کامل مکملی صورت پذیر است که بدقائق عوالم معنی آشنا و مرتبط باشد .

کسی که خود شخصاً در طریق سلوک و عرفان قدمی بسوی کمال بر نداشته باشد، حقایق عرفانی را که سرچشمه‌اش در باطن آدمی است، غیر قابل قبول دانسته در مقام انکار برمی‌آید، ولی با توجه بسخنان بزرگان شریعت و راهنمایان طریقت، معلوم گشته است که از قوه بفعل آوردن دانشهای معنوی انسانی، لازمه‌اش توجه و نظر دقیق تربیت‌مرد کاملی است تا لطائف غیبی او را بعرضه ظهور و بروز آورد، اینک در این مجموعه مختصر چند نمونه از واقعات و مشاهدات چند تن از ارادتمندان آنمرد بزرگ برای مزید اطلاع خوانندگان درج میگردد تا بروش تربیتی آن مکتب عالی عرفان مختصر آشنائی حاصل گردد.

۱- در خواب دیده میشد مانند اینکه دستوری از طرف آقای وحید الاولیاء رسیده که باید جلسه اخوان، سالی یکمرتبه تشکیل شده و در فصل معینی همگی بمیرند، مقصود این بود که این عده مرده وعده دیگری بجای آنان بیایند، در همین حال دیده شد که مقارن با روزی که باید این عده بمیرند، جلسه در بالای تلی تشکیل گردید و این مطلب را بنده تا آن موقع نمیدانستم - پس از آنکه یکی از اخوان بنده را متذکر ساخت بفکر ما دروامانتهی که در نزد ما بود افتادم - گفته شد: اگر معطل شوی وقت میگردد - چون خود را مهیای مرگ و داخل جماعت دیدم، همان برادر طریق گفت: بایستی اینجا باشیم تا اسبی که باید ما را ببرد حاضر شود در همین اثنای انتظار از خواب بیدار شدم.

- در تاویل فرمودند: عمل سالک خالص نمیشود مگر بچهار موت، و سپس این حدیث را بیان کردند: «یا بن آدم. لا یخلص عملک حتی تذوق اربع موتات: الموت الاحمر

و الموت الاضر و الموت الاسود و الموت الابيض. - الموت الاحمر احتمال الجفا و کف

الازی - و الموت الاضر. الجوع و الاعسار - و الموت الاسود. مخالفة النفس و الهوی

و لا تتبع الهوی و یضلك عن سبیل الله. و الموت الابيض. العزلة» مقصود این موت است.

۲- در خواب دیده میشد. باتفاق برادران طریق از کوهی بالا میرفتم. چیزی نگذشت دیدم اخوان رفته در کمر کوه استراحت کرده‌اند و بنده عقب مانده‌ام، بنا بگله

رو بآنها نموده گفتم: چه شد مرا تنها گذاشته‌اید؟. و چون برای رسیدن بآنها فقط يك راه صعب وجود داشت، متحیر بودم که چگونه خود را بآنان برسانم - ناگهان دو بال پبنده عنایت شد که بوسیله آن پرواز کرده بقله کوه رسیده و منظره ای دلکش و سبزه زاری خوش دیدم .

در تاویل فرمودند :- دو بال جذب به بشما میرسد .

چو پایت می نماند پر دهند که بی پردر هوائی مصلحت نیست

۳- هنگام سحر در واقعه صحرای کربلا دیده شد . که حضرت سیدالشهداء عَلَيْهِ السَّلَامُ براسبی سوار و همانطور که در کتب مقاتل نوشته‌اند بحالت غربت نصرت میطلبید و آهنگ تاثر آور: هل من ناصر ينصرني ، هل من معين يعينني ، دائماً بگوش میرسید - اخوان هر کدام بصورت و قیافه و نام یکی از شهداء جلوه گر میشدند و در حالیکه سلاح جنگ پوشیده بودند، از دور فریاد کنان می‌گفتند. بایی انت وامی بعضی قبل از اینکه خود را با سب حضرت علیه السلام برسانند - شربت شهادت نوشیده و جان نثاری را ثابت می‌کردند - بعضی خود را نزد آنحضرت رسانده و با اجازه ایشان بمیدان رفته شهید میشدند و بهمین ترتیب اکثر اخوان بدرجه رفیع شهادت نائل آمدند و اکنون در نظر است که کدام يك از اخوان در صورت کدام يك از شهداء بودند .

در تاویل فرمودند . من عشق و کتم و مات ، مات شهیداً - کسیکه عاشق باشد و مکتوم دارد و در همان حال بمیرد ، شهید مرده ، و مقصود همین است .

۴- در موقع اشتغال با زکارسر شب مشاهده گردید . ابتدا صدائی بگوش دل رسید . (کشته میشوی) توجه کاملی پیدا کرده نوشته‌ای در برابر چشم آمد . (کشته میشوی) در همین حال خون از اطراف بدن می‌چکید اثر عمیق و شدید در روح نموده و وحشتی نیز دست داد عیال و اطفال بمنظر آمدند ، که از همگی بکلی ترك علاقه نموده و خود را آماده شهادت مینمایم حالت تسلیم و رضا بتمام معنی دست داده بود - و در آنحال استدعا میشد آنطوریکه رضایت جق جل و علا است پیش آمد نماید - محسوساً دانستم که روح تاسینه آمده و از سینه ببالا سنگینی عجیبی داشت ، ولی دستها با وجود سنگینی مختصر حرکتی

دارد و از سینه بیابا اصلاً بیروح و جامد گردیده است - ضمن این حال که میفهمیدم بحمدالله تسلیم کلی شده و هیچگونه اختیاری از خود ندارم ، از عنایت پیر بزرگوار سپاسگذاری می‌کردم . در این اثنا سر سلسله عشاق حضرت سید الشهداء عَلَيْهِ السَّلَامُ را با کمال نورانیت زیارت کردم که جامی در دست مبارکشان بود و بجان نثار مرحت و فرمودند . تو هم جزء شهدا میباشی ، چون مفتخر باین عنایت عظیم شدم جام را گرفته نوشیدم ، حالی عجیب و غریب که قابل وصف نیست بمن دست داده بود .

در تاویل فرمودند . شهادت ظاهری نیست - اقتلونی اقتلونی یا ثقات - ان فی قتلی حیاتاً فی الحیات . نصیب حضرت تعالی شده است ، خیلی بشارت است .

۵ - ضمن اشتغال زکر مشاهده گردیده . آقای وحیدالاولیاء را با نورانیت زیارت کردم که خطاب به بنده فرمودند . تماشا کن ، متوجه شده دیدم . نوری قوی و شدید چشم را خیره میساخت بشکل کروی ظاهر و با شدت بحرکت وضعی میچرخید ، در اینحال صدائی بگوش رسید . (اول ما خلق الله نوری) ، این کره نورانی نیز سریعاً بحرکت انتقالی درآمد و از این حرکت خطی نورانی تشکیل داد - و چند ثانیه باز بدور خود حرکت وضعی داشت ، همان صدا گفت . نور مبارک حضرت (محمد) وَاللَّهُ عَلِيمٌ است - باز این خط نورانی یکسرش ساکن و سردیگرش حرکت انتقالی نموده و خط نورانی دیگری با زاویه‌ای در طرف دیگر درست کرد - همان صدای اولی گفت : نور شریف حضرت (علی) عَلَيْهِ السَّلَامُ است و خط صادر اولی در ضمن حرکت برای تشکیل خط دومی ، سرمتحرکش خطی منحنی در پائین ایجاد کرد که گفته شد : نور مطهره (فاطمه زهرا) علیها سلام است ، و باین شکل مشاهده گردیده و این مثلث که بطرز بالا مشاهده شد بنا کرد بسرعت چرخیدن و دورزدن ، بطوریکه از شدت حرکت یک دایره نورانی تشکیل میداد - سپس چند لحظه ساکن شده بشکل مخمس درآمد ، صدائی بگوش رسید : (نور پنج تن) . و باز شروع بدوران نمود ، در این دوران دایره کاملاً نورانی خیره کننده‌ای دیده میشد که مرتباً و بسرعت در حرکت بود - باز چند لمحه ساکن شد در این مرتبه وجود (مبارک پنج تن) علیهم السلام کاملاً بشکل مخمس مزبور زیارت شدند که حسنین در دو کنار مثلث واقع شده بودند .

این مخمس بدوران خود حول محوری عمودی که از مرکز اصلی نورانی میگذشت با سرعت ادامه داد. در این مرتبه دو مخروطی بزرگ از پرتو آن تشکیل گردید که در فضای ظلمانی یکی بالا و یکی در پایین کشیده و گسترده شده بود و بذهن رسید که تمام عوالم ملکوت در مخروط فوقانی و تمام عالم ملک در مخروط تحتانی محتوی است، ملائکه بیشماری در مخروط فوقانی مانند ذرات ریزی در پرواز بودند و در مخروط تحتانی، کرات فلکی و مجموعه نظام شمسی باز بصورت زره‌های خرد دیده میشد، بعد نوری لطیف و ملایم مانند نسیمی که دروزش باشد بر روی این دستگاه نورانی آمده ایستاد بذهن رسید. (ثم استوی علی العرش) ناگهان این دستگاه نورانی بحرکت وضعی درآمد و با سرعت شدید بدور خود چرخید، کره‌ای بشکل مخروطی (بشکل قلب صنوبری) تشکیل داد - در تاویل فرمودند. منتهای کمال تجلی ذات است، برای هر کس اتفاق نمی افتد - سیر اجمالیه و سیر تفصیلیه را دیده‌اید.

۶- ضمن اشتغال بازکار. جنگلی دیده شد که در آن اسبهای زیادی بودند - حقیر خود را بر پشت یکی از آنها که بسیار شرور و سرسخت بود انداختم که سرودست به او بلند شد که بنده را بزمن بکوبد. ولی بنده یال او را گرفته و پاها را بزیر شکم محکم کردم در این حال بنا کرد با سرعت بر قویدن، از بیابانی گذشت و بدریائی رسید، در آب دریا داخل شده با همان سرعت میرفت که ملتفت نشدم شناسم کند یا روی آب میدود، و همینطور از بیابانی بدریائی بهمان سرعت میتاخت تا بدریائی سیاه و ظلمانی رسید، چون چشمش جائی را نمی دید توقف کرد و ایستاد. ناگام. نوری از دور پرتو افکن شد. مثل آنکه از نور افکنی میتابید بمجرد دیدن این خط نورانی اسب بنا کرد با سرعت در همان خط تاختن، تا از دریا گذشته و بساحل رسید و معلوم شد که آقای وحید الاولیاء در مکانی ایستاده و مشعلی نورانی در دستشان است. چون چنین دیدم با هر زحمت بود. اسب را رام کرده متوقف ساختم و خود فرود آمده پس از عرض تشکر، از زحماتی که این اسب داده بود شکایت نمودم - فرمودند: قدر این اسب را بدان. اگر چنین سرسخت و سرکش نبود نمیتوانست ترا از این هفت دریا عبور دهد. بالهائی هم دارد که ترا تا آسمانها پرواز میدهد و بعد اشاره‌ای با سب کردند که بلافاصله بالهائی

بزرگ خود را از دو طرف گسترده تماشای این بالها چنان مبهوت و متحیر شدم که تامدتی مدهوش بودم .

در تأویل فرمودند : اسب عشق است - از طور هفتم قلب میگذرید -

۷- در واقعه دیده شد . آقای وحیدالاولیاء تشریف فرما و بحقیر نزدیک و دست انداخته قلب بنده را باز کردند . فوراً سه جانور شاخدار که پا و سرشان شبیه انسان بود از آنجا خارج شدند . پیر معظم بهریک چنان قفائی زدند که سرشان بزمین خورده از ترس بر خاسته رو بفرار نهادند ، سپس معظم له در بقلب را بسته با کلیدی قفل و با انگشت مبارک لاله الاالله روی آن نقش نموده فرمودند . تا این در ب بسته است ، شیاطین نمیتوانند داخل شوند - از عنایت ایشان حال گریه زوق ضمن سپاسگذاری تامدتی ادامه داشت .

در تأویل فرمودند . آنها خناس اند - آسوده شدید - خیلی بشارت است - (یوم یفخ فی الصور فتاتون افواجا) ای برادرشاد باشید .

۸- در واقعه مشاهده شد . کره ای بسیار عظیم بسرعت بدور خود میچرخد روی آن کره حضرت پیر بزرگوار ایستاده اند ، بعداً نور ملائم و لطیف و محسوسی از آسمان برایشان تابیده و دوباره بسوی آسمان بر میگشت در همین ضمن فرمودند . این ستاره جدی ولایت است که قطب زمین محاذی اوست . چون با آسمان نگاه کردم . نور شریف حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه را در همان نقطه ستاره جدی زیارت کردم - بعداً هر یک از معصومین علیهم السلام را در نقاطی که محل چهارده ستاره بنات النعش بود زیارت نمودم و مجدداً پیر معظم بمن حالی کردند از روز ازل خداوند این ۱۴ ستاره را بهمین ترتیب و تعداد بدینا و جهان معرفی کرده که تمام عوالم از آنها فیض گیرند ، و این ستاره جدی ولایت است که گمراهان دریا و بیابانها را نجات می بخشد و براه حقیقی میرساند -

در تأویل فرمودند . حقیقت دیده آید ، همین است -

ماه مه چشمیم و تو نور ای صنم چشم بد از روی تو دو رای صنم

۹- ظهر یا وسط روز بیستم رمضان . از خواب بیدار شدم . متکاولحاف وزیر پیراهنی را بر از خون دیدم - آهسته خونها را پاک نموده و حال بکاء عجیبی دست داده متوجه شدم از

زمانی که دولت تشریف حضور پیر معظم دست داده همه ساله در چنین روز که شب قتل حضرت مولی الموالی عَلَيْهِ السَّلَامُ است ساعتی بخصوص بدون هیچ مقدمه و علتی ظاهراً خون بیدن و لباسهایم ریخته میشود ولی سالهای قبل خون بزیادی امسال نبود.

در تأویل فرمودند . بشارتی عظیم است - در کیلان چشمه ایست که روز عاشورا خون از آن فوران میکند و همه دیده اند .

۱۰- در موقع اشتغال بازکار سحر . جناب آقای وحید الاولیاء راروی صندلی در منزلشان زیارت کردم ، و چند تن از اخوان در اطراف ایشان ایستاده اند گروهی که از دودیده کور بودند بوسیله اخوان هدایت شده بحضور میر رسیدند ، فوراً پیر معظم داروئی بچشم آنها میریخت که در اثر سوزش آن . بنای داد و فریاد گذاشته و بدیوار تکیه داده پس از کمی تخفیف چشمانشان باز شده و سر حوض رفته و صورت و چشم خود را شسته و برای عرض تشکر بحضور میآمدند ، و کوران دیگر که از ترس سوزش دوا . نزدیک نمیشدند . چون خوشحالی رفقای خود را امید میدند که بآنها میگفتند . ما بینا شده ایم . بر یکدیگر سبقت گرفته و یکی یکی پیش میآمدند . بعداً پیر معظم میفرمود : هر کدام کور ما در زاد است با این دوا شفای یابد و جراحی لازم دارد در تأویل فرمودند :

ندارد باورت اکمه زالوان	اگر صدساله گوئی نقل و برهان
سفید و سرخ و سبز و زرد و کاهی	نه بیند او زالوان جز سیاهی
خرد در دیدن احوال . عمیا	بود . چون کور ما در زاد دنیا

حالا قدرت اولیاء را به بینید که کور مادر زاد را شفا میدهند ،

۱۱- در موقع اشتغال بازکار سحر دیده شد . ازدامنه کوه مرتفعی که سبزه زار بود . بالامیر فتم . قله آن مستور از برف . چون بانجا رسیدم خطی مانند جاده مستقیم بنظر رسیده در حالی که از گل و ریاحین پر بود از آنجا گذشته در صحرای وسیع و عجیبی وارد شدم دیدم عده ای باستقبال آمده و ماشین سواری مخصوصی هم برای بنده حاضر کرده اند در تأویل فرمودند . راه سلسله الذهب است

۱۲- درموقع اشتغال بازکارس شب . اسب سفید بسیار زیبایی با گردنی بلند و دو بال در طرفین در آسمان ظاهر شد بنده بر آن سوار و مدتی در فضا در جولان و حرکت بودم . تا کره بسیار عظیمی پیدا شد و اسب روی آن قرار گرفت . و شیهه ای زد که بنده بخود آمده دیدم جناب پیر معظم ایستاده و نسبت بیکی از اخوان مرحمت میفرماید و بازو بندی بیازوی چپ ایشان بسته و دستور تهیه و سائل سفرش رامیدهند ، و روز حرکت را هفتم شوال تعیین فرموده و چند کیسه و شمشیری دودمه هم بایشان دادند - سپس یکایک اخوان بحضور شریف رسیده و مورد عنایت قرار می گرفتند - و بنظر رسید که پیر بزرگوار از آنان رضایت و خرسندی دارند و در همین حال میفرمودند : مزد اگر میطلبی طاعت استاد بپر -

بعد ترازویی بزرگ ظاهر شد که هر یک از اخوان را در آن نهاده می سنجیدند و کسی نبود که در این ماه رمضان ترقی نکرده باشد ، یکی از اخوان که در کفه ترازو قرار گرفت فرمودند : ۸۵ درجه ترقی کرده ای قدر خود را بدان و از این بعد خطرات بیشتر و مواظبت زیادتر لازم است - و همچنین درجات ترقی هر کسی گفته میشد .

بعداً سفره سبزی گسترده شد و اخوان حاضر همگی در محضر مقدس گرد خوان نشسته . در این حال میفرمودند :

گر تو این انبان زنان خالی کنی پر ز گوهر های اجلالی کنی

منظور از زنان ، محبت ماسوی الله است ، بعداً فرمودند از محبت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و محبت آل عصمت و جود را پراسازید .

و درموقع قرائت قصاید ، مجلس اخوان را بی نهایت با عظمت و باشکوه دیده . نور وجود مبارک حضرت خاتم النبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و انوار شریف معصومین علیهم السلام غرق در انوار ملکوتی بطرز بسیار روشن در تجلی بودند . حالت شکر و خرسندی زائد الوصفی داشتم

در تاویل فرمودند : سالک در این عالم در یک ساعت راهی میرود که در آن عالم پانصد هزار سال طی میشود « وما ادراك ما العقبه » همین است - این نشر فیوضاتی که در این سلسله مبارک است برای خاطر چند نفری است که صالح الاعمال آندو تمام از برکت عمل آنها مستفیض میشوند .

۱۳- درسحر زیارت کردم حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه را که دور ایشان را نور کبودی احاطه و انوار سفیدی درخشان از صورت مبارك بقطعات کوچک و بزرگ مانند جرقه ، باطراف پرتاب میشد
در تأویل فرمودند : تکلم هم دست داد ؟ بعرض رسید . خیر - فرمودند . روشن بود ؟
عرض شد بلی . فرمودند و جبهه قرار دهید .

۱۴- در واقعه دیده شد: صحرائی خشک منتهی بدیوایی عمیق میشد و این دریا امتداد مییافت تا بزمین سبز و خرم و باغی مصفی و بسیار جانفز که آبشارها و جوی و جداول و اشجار و عمارات آن بخوبی هویدا و حتی ساکنین قصر و خادمه ها نیز پیدا بودند. این سرزمین دلکش که از سطح دریا مرتفع تر میبود . تمام اشجار و عمارات و باغات آن در آب این دریا عکس انداخته و بواسطه آرام بودن دریا کسی تمیز نمیداد که این عکس در آب است و حقیقتی ندارد، بر روی این دریای پهناور . پل معلق کشیده شده ولی بشکل نیمدائره ناقصی که اگر میخواستند از این صحرای خشک با آن سرزمین سبز و خرم برسند میتوانستند از این پل عبور نمایند .
منتها این طرف پل بصحرای خشک متصل بود بسیار صعب العبور و ناهموار و تخته سنگهای بی ترتیب و حفره ها و مغاره های خطرناک بود ولی سرایشی پل که باغات مصفی منتهی میشد بسیار صیقلی و صاف و هموار بود .

بعضی از مسافری که از این صحرای سوزان میرسیدند و نظرشان بپل میافتاد و سختی اینطرف پل را میدیدند و عکس قصور و درختان و آبهای گوارا را در آب دریا میدیدند بخيال آنکه حقیقت دارد . بلافاصله خود را با این راه سرداده ولی در دریا افتاده و مشغول دست و پا زدن میشدند ولی بعضی دیگر به نگاه اول راه پل را پیش گرفته و با هر سختی و صدمه ای بود خود را بوسط پل رسانده و از آنجا از سرایشی صیقلی و صاف . بآنی عبور کرده و باغ میرسیدند و خوش و خرم مشغول استراحت و تناول میوه ها میشدند .

اگرچه در موقع بالا رفتن از پل . مورد تمسخر و استهزاء شنا کنندگان دریا بودند لکن اینها مدتی پیش رسیده بودند، در صورتیکه آنان بیم غرق شدن و یا دست و پا زدن های بی نتیجه را داشتند .

در تأویل فرمودند : بعضی از آب داخل میشوند از آتش سر بیرون میکنند و بعضی از آتش داخل میشوند و از آب سر بیرون میآورند . مثل اهل دنیا و آخرت است

۱۵- سحر در حال مراقبه مشاهده گردید : آقای وحید الاولیاء در منزل خود روی صندلی جلوس فرموده و ترازویی در دست دارد. هر يك از اخوان شرفیاب و در هر يك از دستها ورقه‌ای دارد که روی یکی شریعت و روی دیگری طریقت نوشته شده و این اوراق را تقدیم مینماید ، ایشان هر يك از این دو کاغذ را در یکی از کفه‌های تراز و نهاده وزن مینمایند بعضی را کفه شریعت و برخی را کفه طریقت میچربید ، یکی از اخوان شرفیاب و دو ورقه خود را که تقدیم نمود وزن هر دو مساوی گردید. پیر معظم رو باخوان نموده فرمودند : رفتار همگی باید مانند این شخص باشد .

چون حقیر شرفیاب و دو ورقه خود را ارائه داشتم . روی یکی (خجالت) و دیگری (انفعال) نوشته شده بود- حضرت ایشان هر دو را در دو کفه تراز و نهاده خود شخصاً دو برابر گ کاغذ اضافه کردند تا دو کفه تراز و مساوی گردید - روی یکی (عنایت) و روی دیگری (لطف) مرقوم بود .

در تأویل فرمودند : قاعده همین است ، بایستی شریعت و طریقت سالک هر دو مساوی باشد. نه شریعت از طریقت بجز بد و نه طریقت از شریعت ، طریقت بی شریعت مقبول نیست .

تواضع ز گردنکشان بس نکوست

کد اکر تواضع کند خوی اوست

۱۶- در حین اشتغال بد کر مشاهده گردید : وجود مبارك حضرت مولی الموالی عَلَيْهِ السَّلَامُ بنماز ایستاده و حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه پشت سر ایشان و آقای وحید الاولیاء عقب سر امام عصر، در حال اقتداء بنماز مشغول بودند ، حالت شکستگی و انفعال از عدم توفیق شرکت در نماز حاصل شد و چون پایان یافت ؛ حضرت مولی عَلَيْهِ السَّلَامُ حقیر را بحضور طلبیده مقداری دانه گندم از زیر سجاده مبارك در آورده د. دامن عبای حقیر ریخته فرمودند: این گندم انتخابی و برای بذرخوبست



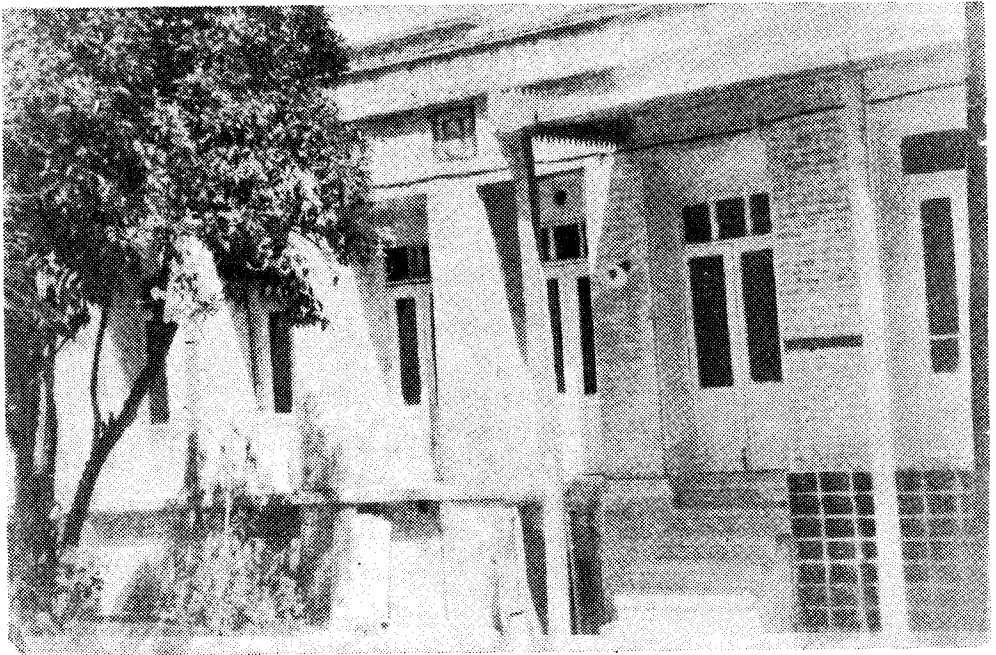
وحيد الاولياء قدس الله سره

در تأویل فرمودند: «اللَّهُ الدین الخالص»، صورت همین گندمهاست معلوم میشود
ایمان حضر تعالی کمال پیدا کرده .

۱۷- در نماز چند فقره بخصوص در تشهد، جمال مبارك حضرت مولی الموالی
علیه السلام و حضرت قائم حجة الله ولی عصر عجل الله تعالی فرجه را با نورانیت زیاد زیارت
کردم و بنظر میرسید قیافه و جمال حقیقی ایشان است .

در تأویل فرمودند: حدیث نبوی است: من عرفنی بالنورانیة فقد عرف الله
۱۸- در موقع اشتغال سحر ، بدن خود را خیلی گرم یافتم - خواستم بدانم
این حرارت از کجاست؟ دیده شد هیکنلی از نور با حرارت شدید در وجود من است که این
بدن جسمانی بمنزله جلد و غلافی بروی آن قرار گرفته است
در تأویل فرمودند: پیکر معنوی است .

و سپس اضافه نمود: اغلب چندین مرتبه پیش آمده است که وقتی غرق مشاهده



دولت سرا - منزل شخصی و حید الاولیاء پس از تعمیر

هستم، تکان شدیدی بجسمم وارد می‌آید که از آن حال بخود می‌آیم .
 فرمودند : عجایب ره عشق ای عزیز بسیار است راه عشق همه اش عجایب است
 در اینموقع بعرض رسانید : بنده نه سواد دارم نه معرفت . نه شعور و لایق اینهمه
 الطاف و مراحم از موالیان عظام نیستم .

فرمودند : همه اش را دارید . اگر نداشتید در راه حق نمی افتادید - از موقع
 استفاده نموده دست بدعا برداشته عرض کرد : خداوند هر کس در اینجا نشسته ظاهر و
 باطنش را یکی ساز

فرمودند: این ممکن نمیشود- در محضر حضرت خاتم الانبیاء (ص) همه کس بودند
 ولی يك جور و دارای يك عقیده نبودند- هر کدام نوعی تربیت شده بودند - علاوه بر این،
 بودند مردمانی که ظاهر و باطنشان یکی میبود .

حضرت موسی از خدا استدعا کرد که مردم در باره ام بد گوئی نکنند . ندا رسید.
 ممکن نیست . من که خدا و خالق ایشانم نسبت بمن کفران میکنند و از عبادتم سرپیچی
 مینمایند . با اینحال چگونه ممکنست ظاهر و باطن همه یکی شود ، پس دعا کنید خدا
 ما را از شر حاسدان و بد گویمان حفظ فرماید. الفاتحه .



ارتحال



آتش عشق پس از مرگ نگردد خاموش
این چراغیست کزین خانه بآن خانه برند

آقای وحیدالاولیاء با عنایات و توفیقات الهی توانست قریب ۸۰ سال تمام عمر خود را در راه بندگی و عبودیت خالق و خدمت بمخلوق صرف نموده تا بآخرین مقام عالی انسانیت نائل آید ذرات وجودش مجالای تابش انوار توحید شده اتصال و پیوستگی با خاندان عصمت و طهارت چنان عوالم درونی او را با انوار تابناکشان روشن و متجلی ساخت که در حق فانی و ببقای اوباقی گردید.

از آثار و عوالم ناسوتی بکلی در گذشته و همه ادراکات وجودیه او مستغرق در ملکوت، وهمگی هستی او پراز دوست گشته بود.

در سنین او آخر عمر، که جز پیوستی براستخوان نحیفش نمانده و از خوردن هر نوع خوراکی بیزار بود، همچنان ادراکات و حواس بجای خود باقی و قوای ملکوتی کمال قوت و شدت داشت که تا آخرین لحظات زندگی از خدمت بدین و هدایت خلق، خودداری نمیفرمود. از نظر اینکه دائماً متوجه حق بود و بهیچ چیز دیگر عنایت نداشت، حالت استغراق دائم او مخصوصاً روزهای آخر عمر کاملاً آشکارا میگردید.

در همین حالت او ائیل شب در ساعت $(7\frac{1}{4})$ بعد از ظهر چهارشنبه ۲۵ صفر ۱۳۷۵ هـ ق مطابق ۱۹ مهر ۱۳۳۴ شمسی - طایر روح پاکش قفس تن را خالی نموده و بعالم باقی ارتحال فرمود.

تنگنای این جهان میدان پروازش نبود
بال بگشاد و بقاف قرب آن در گاه شد

و پس از انجام مراسم تغسیل و تکفین و نماز در منزل شخصی خود بخاک سپرده

شد و از عصر پنجشنبه ۲۶ صفر
 (۳۴/۷/۲۰) مجلس فاتحه در همان
 منزل در پنج مجلس تشکیل و
 جمعیت کثیر بی سابقه‌ای در این
 مجالس با حالت غم و تأثر حضور
 می‌یافتند - و میتوان گفت که در این
 سوگواری کسی از اهالی شیراز نبود
 که متأثر و غمگین در این مجلس
 شرکت نکرده باشد.

قدس الله سره العزیز.



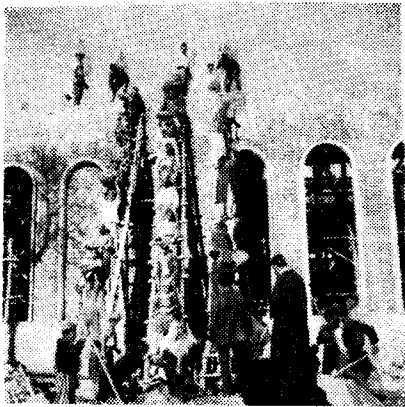
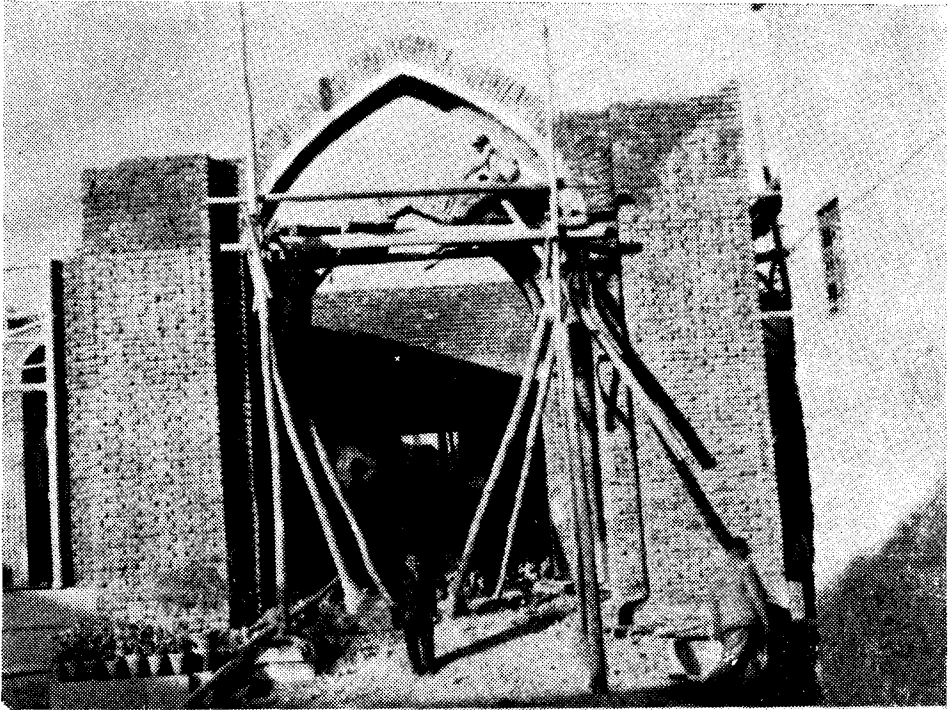
خانقاه احمدی

آقای وحیدالاولیاء در روزشنبه ۲۸ محرم مطابق ۳ قوس سال ۱۳۳۵ هـ ق- دو باب خانه متصل بیکدیگر واقعه در محله سر باغ شیراز متعلق به حاج میرزاهاشم خان مستوفی را در مبلغ /- ۷۵۰۰ ریال بمدت پنج سال رهن نمود و در روز ۱۴ صفر همان سال از منزل اجاره ای سابق بدین مکان منتقل گردیده مسکن و محل کار خود قرار میدهند و پس از انقضاء مدت رهن در محضر شرعی جناب آقای حاج سید محمد جعفر علوی مورد رهن بانضمام خانه طرف خلوت را در مبلغ /- ۳۳۰۰ تومان از مالک خانه خریداری و قبض و اقباض بعمل آمده شش دانگ سه باب خانه متصل بیکدیگر بتصرف مالکانه ایشان درمیآید .

و در تاریخ اول جمادی الثانی- ۱۹ دلو ۱۳۳۹ ق . ه . یک باب خانه جنوبی طرف خلوت را بمبلغ ۹۱۵ تومان به حاج محمد مهدی بزاز (حاج ممتازی) میفروشد .
دو باب خانه مزبور تا همین اواخر منزل مسکونی و محل مطبعه احمدی بود ،
در سال ^{۱۳۳۳} ف یک باب خانه کوچک سمت غربی را با آقای میرزا ابوالحسن حافظ الکتب
معاون الفقراء (۱) در برابر خدمات ۴۵ ساله او بوی بر گذار و مصالحه میفرمایند

(۱) - آقای میرزا ابوالحسن حافظ الکتب (معاون الفقراء) فرزند مرحوم شیخ مصطفی موذن آستانه حضرت شاهچراغ ۴ در سال ۱۳۱۴ هـ ق در شیراز متولد و در محرم ۱۴۳۱ ق . ه . بعنوان معاونت در امور مطبعه و خدمتگذاری انتخاب و تا آخرین لحظه حیات آن مرد بزرگ که در حدود ۴۵ سال متوالی میشود ، شب و روز بخدمات صمیمانه و صادقانه مشغول و همیشه مورد احترام و لطف آن بزرگوار بوده است و پس از رحلت پیر معظم خود، کتب (۱- انهار جاریه) را تجدید طبع و « گلبن محمدی » - انار الاحمدیه را تالیف (۲- رساله معرفت)

کرده و ضمن کتاب اخیر، رساله کبریت احمر حضرت راز را چاپ و منتشر نموده است ، گاهی اشعاری که میسر آیند معاون تخلص میفرمایند



خانقاه احمدی شیراز

در حال ساختمان

که تا کنون مالک و محل سکونای خود و خانواده اش قرار گرفته .

خانه مسکونی حضرت ایشان در سال ۱۳۳۳ شمسی بدستور جناب آقای حاج میرزا محمد علی حب حیدر مدظله العالی تعمیر و مرمت یافت باین ترتیب که اطاقهای کوچک

روقبله با اطاق نشیمن ایشان متصلاً تشکیل دواطاق بزرگ را داده که جلسات شرفیابی اخوان مرتباً در همین جا منعقد میگردید.

پس ازدفن آقای وحیدالاولیاء در همان منزل، تصمیم بساختن مقبره و خانقاه مجللی که در خورشان و مقام رفیع ایشان باشد گرفته و همه اخوان در حدود امکانات خود از کمک‌های مادی و معنوی دریغ ننموده و برای احترام از زهر گونه شائبه مقتضی دیدند که از ذکر نام و مبلغ پرداختی آنان اکنون خودداری شود.

و چون خانه شخصی من بود در حدود ۴۰۰ متر مربع بیشتر مساحت نداشت و تکافوء جمعیت کثیر اخوان را برای انعقاد جلسات عمومی نمی نمود.

بدستور جناب آقای حاج حب حیدر چند باب خانه های مجاور از صاحبان آنها خریداری و بمنزل اصلی اضافه گردید و همگی وقف بر خانقاه احمدی و در حال حاضر مقبره تقریباً در وسط محوطه‌ای بمساحت $۱۱/۵ \times ۲۵$ متر و با ارتفاع ۸ متر ساختمان شده و اکنون محل انعقاد جلسات عمومی اخوان طریق است.

این ساختمان که بهمت بلند جناب آقای حاج حب حیدر مدظله العالی از تاریخ ۳۵/۸/۱۰ شروع و تا حین تحریر این سطور ادامه دارد از لحاظ استحکام بنا و زیبایی و نکات فنی امروزه در شیراز نظیر ندارد.

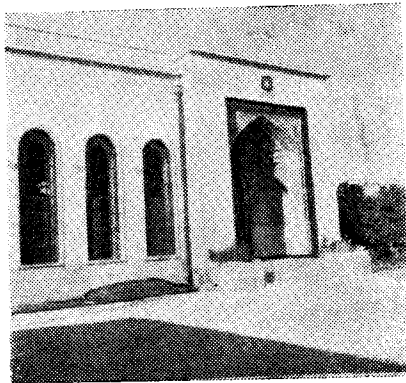
سید جلیل‌القدر آقای مهندس صدرهاشمی که از مهندسين عالی‌مقام کشور و مورد احترام همه مردم اند، با همه گرفتاری و اشتغال باموردولتی قبول زحمت فرموده بدون نظر مادی بتهیه و تنظیم نقشه بنا پرداخته و با سرکشی مداوم کار ساختمان را بنحو شایسته انجام داده با ابراز بزرگواری تشریک مساعی صمیمانه نموده و مینماید.

آقای حاج محمد جعفر فرزنان معمار که با خلوص عقیده و حسن نیتی که شایسته مردان با اخلاص و صمیمی است، علاوه بر زحمات گرانبها و قابل تقدیری که شخصاً در این امر متحمل شده کارگرهای برجسته نیز گماشته و با رسیدگی و دلسوزی دائم ذوق و ابتکار خود را در ریزه کاریها و ظرافت این بنا نشان داده اند.

آقای کریم فغفوری و آقای اصغر زرمهر و آقای اکبر کشتنکار که هر سه از ارادتمندان

سلسله مبار که اند - کاشی کاری و طراحی و نقاشی و خطوط، شب و روز در کار بوده بطوری که این بنا از لحاظ هنری و ریزه کاریهای صنعتی در ردیف بهترین کاشیکاریهای شیراز بشمار میآید .

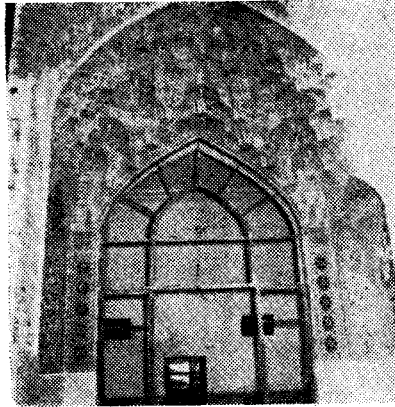
آقای جواد صیرفی زاده که از بازرگانان تهران و مقیم شیراز و از اخوان سلسله مبار که اند ، همیشه در امور مرجوعه اخوان ، حالت از خود گذشتگی و صمیمیت بر وز داده و از ابتدای شروع ساختمان خانقاه (۳۵/۸/۱۰) تا کنون با جدیت و علاقه مندی فراوان . وسائل تسهیل و حسن انجام کار را از هر لحاظ فراهم آورده و از روی کمال حسن نیت و دلسوزی بدون نظر مادی . صادقانه تشریک مساعی نموده و مینمایند - مسافرتهای مفید و موثری چند بمنظور تهیه وسائل لازمه بنقاط مختلفه نموده و تمام اوقات شبانه روزی خود را صمیمانه وقف بر خانقاه کرده است . کلیه وجوه رسیده بدستور جنات آقای حاج حب حیدر تحویل ایشان و



قسمتی از نمای بیرونی خانقاه احمدی شیراز

بوسیله مشارالیه صرف هزینههای لازمه شده بطوریکه اگر چند نفر بجای ایشان گماشته میشدند این کار بزرگ باین نحو شایسته انجام پذیر نبود . و حقیقتاً اطلاعات فنی و پشتکار ایشان در آماده نمودن وسائل . خیلی موثر و مفید واقع شده است و نیز استاد موسی آهن باف و دیگر استادان بناء و آهن کار و کاشی تراش و نازک کار

و غیره و کارگران چنان باصمیمیت کار میکردند که معلوم بود غیر از وظیفه و دستمزد خود . خلوص عقیده هم در این امر زیدخل بوده است و اغلب اهمیت و شرف مکان را مورد نظر قرار داده و چنان در این امر کوشش داشتند که بینندگان را غرق حیرت میساختند - چنانکه یکی از محترمین که خود متصدی ساختمان و متولی مسجدی بوده و از چندین سال باینطرف باینکار اشتغال داشته وقتی این بنا را دید و کارهاییکه در این مدت قلیل انجام شده ملاحظه کرد با تعجب



سردرب ورودی به مقبره

مخصوص گفت . این بنای زیبا و مجلل که در این مدت کوتاه اتمام یافته نه تنها دستمزد و مصالح بوجود آورده بلکه ارادت اشخاص . اس اساس اینکار را انجام داده است . و از عواملی که کارگران را بیشتر راغب بکار می نمود . آنکه در این مدت پیش آمد سوئی برای آنان نشده حتی کوچکترین آسیبی بهیچیک از آنها نرسیده و این خود یکی از علل عمده شوق و ذوق ایشان بکار کردن در این مقام شریف بوده است

ابوالفتوح

جناب آقای حاج میرزا محمدعلی حب حیدر - در ۶ رجب ۱۲۹۵ ق. ه. در شهر اردبیل متولد - و شرح زیر عین مرقومه ایست که آقای وحید الاولیاء در ص ۴۶ کتاب اوصاف المقربین نسبت بمعظم له نوشته و اکنون نقل بعبارت میگردد .

« السالك الصادق الصافي الذي يسلك في سبيل الحق بلاغرض والارتياح . صاحب »
« الايقان . میرزا (محمدعلی) خان الاردبیلی در صدق و خلوص وصحت عقیدت و رعایت ادب »
« منفرد روزگار و باوجود که از محتشم زادگان اردبیل میباشد . بسیار متواضع و فقیر احوال »
« و افتاده است . و کثیر التشرّف بحضور موالیان علیهم السلام در واقعات . و روزگار مدید »
« است که در اشغال دولتی و دیوانی مشغول و در صحت معامله و درستی کار . مغبوط اقران »
« حتی فرنگیان که با او هم شغلند . تعجب از پیاپی کی فطرت و صافی طینت ایشان دارند ، و نزد »
« عموم معتمد و ممتحن و در دستگیری ضعفا و فقرا و کلیه اهل استحقاق و رعایت حال و »
« تسهیل مشقات دیوانی بر آنها حریص و مولع - نقل میگرد که در زمان صبی . شبها که »
« مہیای خواب میشدم بچشم حس میدیدم که از يك سمت جامه خواب ستاره ای درخشید و »
« آفتابی طلوع نمود و ماهی پیدا شد و مدتی مکث میکردند - در ۱۲۹۵ ق. ه. در اردبیل »
« متولد شده و در این زمان تالیف (۱) در مشهد مقدس رضوی علی ساکنها الصلوة والسلام مشغول »
« اشغال مذکور است و فقه الله ببلوغ الی نهاية الامال و از زبان مبارك قدس سره (۲) ملقب به »
« معین الفقراء میباشد »

(۱) تاریخ تالیف ۱۳۳۸ ق ،

(۲) مقصود آقای مجد الاشراف پیرایشان است

آقای حاج حب حیدر مدظله العالی. اوقات توقف در مشهد مقدس را با سمت ریاست شرکت قند خراسان. سرپرستی اخوان طریق رانیز بعهده داشته اند و بعد از انحلال شرکت مزبور پس از قریب از دو سال تشریف و توقف در عتبات عالیات در سال ۱۳۲۵ خورشیدی بطهران آمده بسرپرستی فقرای آن سامان و شهرهای شمال و مغرب کشور منصوب میگرددند. واکثر آ دیده میشود کسانی که تقاضای دستور سلو کی از آقای وحید الاولیاء مینمودند. آنها را احاله وارجاع به ایشان میفرمود - ودر تهران باتشکیل شرکت تجار تی نجات بامور معاملاتی نیز مشغول بودند.

در تاریخ ۱۵ ذیحجه سال ۱۳۷۰ ه. ق. شش دانگ یکبا بخانه واقع در خیابان ری تهران را بهمت و دستور ایشان. اخوان طریق خریداری و بنام خانقاه احمدی وقف مینمایند که اکنون محل اجتماع برادران ایمانی است

در سال ۱۳۷۴ ق. ه. - ۱۳۳۳ شمسی با اجازه پیر معظم خود از طهران بشیر از آمده ابتدا بتعمیر منزل مسکونی آن بزرگوار بشرحی که قبلا متذکر گردید پرداخته بیابان میرسانند.

و پس از رحلت آقای وحید الاولیاء قدس سره همچنان عظمت مقام و شخصیت منحصر بفرد معظم له محرز بوده و میباشد و اخوان سلسله مبارک که زهییه افتخار متابعت و پیروی در برابر او امر و نواهی آن وجود مبارک داشته همگی سر تعظیم و تسلیم فرود آورده و با هدایت ایشان مراتب سلو کی خویش را ادامه میدهند - و اکنون مرجع و ملجاء همگی اخوان و سرپرست خانقاه های شیراز و دیگر نقاط کشور میباشد **والسلام علی من اتبع الهدی**

سفینه علوی

نقل بعبارت از جریده شریفه کثیر الانتشار روزنامه پارس شیراز شماره ۹۵۷ -

سه شنبه ۱۱ بهمن ۱۳۲۸ سال هشتم صفحه چهارم « واقعه آتش سوزی در منزل آقای سید عبدالحسین صدر (صدرالاسلام) را تقریباً در یکماه پیش. در نیمه شب کم و بیش خوانندگان عزیز ما اطلاع دارند و اتفاق مرموز و عجیبی را که در ضمن آن واقعه رخ داده شاید بخاطر سپرده باشند که از نظر اهمیت موضوع در یکی از جزائید محلی در طی خبر واقعه درج و منتشر گردید - برای تذکر و یادآوری آن اتفاق اسرار انگیز در اینجا تجدید میشود که در اطاق پنج دربی پشت بقبله که در معرض لهیب آتش واقع شده بود و سقف و پیکر و فرش اطاق و پرده های دیوار همه طعمه آتش گردید . يك لوحه مقدسه ای که بطرز خاص و شکل بدیعی از یکی از اولیاء حق و پیران طریقت بشعار مخصوص مشحون از آیات و عبارات قدسیه تهیه و تنظیم شده در قاب چوبی در شیشه روپوشی گردیده و در طاقچه اطاق بوده با سوختن چوبهای قاب و خرد شدن شیشه آن لوحه مقدسه با طرز معجز آسائی از خطر آتش مصون و محفوظ مانده و اشخاص موثقی که پس از چند شب از وقوع واقعه آن صفحه را زیارت کرده دیده اند که اثر دود آتش تا کناره کاغذ آمده و دیگر از آنجا عبور نکرده و خط دور آن صفحه مثل دیوار آهنینی البته (بفرمان حق) راه شراره آتش را مسدود کرده است .

این واقعه و واقعات دیگر که هر از گاهی از این مبادی فیض بخش سر میزند و آثار نورانی و حیرت انگیزی که از اینها کل نوریه تراوش مینماید مارا از روی صدق و اخلاص بر آن داشت که عین آن صفحه کریمه را کلیشه کرده تبرکاً و تیمناً در روزنامه پارس منتشر سازیم و در این دوران میدان داری فلسفه مادی که چشم ظاهر بینان را خیره ساخته و بردلهای

غافل و بصیرت دنیاپرستان مغرور یرده کشیده این دعوت حق را بلند سازیم که : سزاییم
 ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بر بگانه علی کلشی قدیر
 باد را بادی است کسو میراندش آبرا آبی است کسو میخواندش
 فلسفی کومنکر حسانه است از حواس اولیا بیگانه است
 فلسفی راز هره نی تادم زند دم زند قهر حقش بر هم زند

امروز یکی از آن مظاهر باهره الهیه در این شهر دارالعلم در این سرزمین اسرار
 انگیزی که آنرا (برج الاولیاء) و قبة الاولیاء گفته و نوشته اند و هیچوقت خالی از اقطاب و
 اوتاد نبوده است وجود دارد که افتادگان را دستگیری میکند. ارواح کدره را صیقلی مینماید
 نفوس مستعده را بجاده کمال و ظهور قابلیت میرساند، خدایش از نوائب زمانه مصون بدارد و
 همت اولیاء حق پشت و پناهنش باشد

ما که یکی از متوسلین آن در گاهیم بیش از این اجازه دم زدن نداریم روح توانای
 حق و حقیقت و آن قدرت فائقه ای که بر عوالم طبیعت حکمفرمائی دارد و امر و نهیش بر باد و
 آب ساری و جاری است خود کفیل و ضامن است که آثار دیگری و آیات روشنتری از این
 مبدء فیض بظهور برساند تا همه بدانند اسرار و رموزی در این دستگاه کون و فساد نهفته است
 که جز بقوه اشراق و بصیرت الهی راه بردن بآن اسرار و فهمیدن آن رموز میسر نیست
 طیران مرغ دیدی، تو زبای بند شهوت

بدر آی، تا به بینی طیران آدمیت

پایان

این نقشه ذیل از ما فرخنده قطب العارفین جلال اللذی محمد الحنفی الذی الشیرازی آمد من سره و وسط البه فرخنده ذیل علم از ایشان آ
 سوگای در خواب بجز بر بارک حضرت سیدی مرتضی بود و موهودرت فریور و مغشوش با سر بارک زورانی یا علی ولیکن بصورت کشی بزرگ است منکر که برکت
 بارک مثال هل بقی کمثل سفینه ذی نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق کرده کم دور نشای این کشی بودم آن جناب پیش آمده از دست فخر فرشته
 و بر سینه و در محال شوق بر سر بارک خود که کرده بفرست مرتضی فرزند پس از آن مصاحف فخرانه کرده و بعضی فریاضات کرده تا عرک مردم بهمان صورت را در دست
 کتابی کشیده این شکل بارک داشته تا آنکه جناب سطلاب فای سبزه احمد و شوشنیز از در بیان شیراز آمده دل مدد ما را این منور شد مشول از سرک
 ای الله و ریاضات کرده بند پس از آنکه از این وجه بارک بصورت کشی نجات اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین متضرر گردیدند چون جامع کلاه متضرر و بعضی از

و غیر شخص شایسته از این بارک لایزال برین
 خوانده ام این صورت که در زلف است
 منقش در روز آرزو افتاد علیک که
 فرار چنین شد که در وقت
 کت بروم سیدی که بطبع
 برسد بیانت کامله
 منقش شود چنان کت شجرت با نور مصور
 آیات الله و اخبار متواتره و این شکل بر بارک
 هم صورت کشی نجات است خداوند توفیق دهد
 سلام الله بر بارک همواره در عبادت خود متوجه
 باشند و فیض برسد در و بر بارشاد
 فرماید و یقنی الله و انما هم بالنیات
 فی الصراط المستقیم انتم کلهم
 قدس من الله سره العزیز و روح رواه الشریف

بسم الله الرحمن الرحیم
 اللهم صل علی محمد و آل محمد
 و علیهم السلام

بسم الله الرحمن الرحیم
 اللهم صل علی محمد و آل محمد
 و علیهم السلام

اولی مرتبه حضرت امی که آیت غیب نما سعید
 در سیر افسر شاهان جهان اظلم همما
 در پس پرده غیبان بودی و قوی بضلال
 خرمیت ذات تو نشناخند که نشند خدا
 خود چو بید از این پس که از آن طلعت زین
 زده زرداری و آن گونه که هستی بنماید
 در مدیح تو چو گویم که تو خود عین مدح
 در دستنای تو چو گویم که تو خود اصل شایسته

بر کحضر اولادین عارفان همسایه محجل المثنی صبر مند و در عصر که مردم این کوته کلانسانه حقایق اساطیر اولادین گفتن
 و موهوم پنداشته و تصدق و مباحثات را محقق و شنبه میگردند نظر دستور بر و غیر این راه بر هر غلطت
 بر ادبی شمر آن خداوندان کرده طی کرده اند کوش بر ایک مکان کی کرده اند درود شده اولاً بجز خود کتابت نمود و اوقات
 خود را مقصود از آن داشت و بعد جبهه بکثیر فیض محجل بخارج ترکیب آن کردید و بقای از او روزگار آن منظور نمود و بعد طبع
 خود مویسوم ببطعنا لا حذر و بعد در شیراز طبع آن پرداخت با سیدانیک صاحب مدراک پسندیده ابدان او را در آمدنهای
 خیر یاد و بیاختراشاد و ما یکدیگر آن ذلک بنشرد بجز سید الاقل احمد بن محمد کریمی التبریزی غفر الله له و اولاد

بحول الله العلي وعناياته

صورت اتمام واختتام يافت در عصر وعهد غيبت
سلطان الاولياء، وخاتم الاوصياء، الغوث الاعظم
في الدين والدنيا، والعروة الوثقى في الآخرة
والاولى، رئيس الاولين والآخريين، وارث الانبياء
والمرسلين، حجة الله في الارضين، خاتم الائمة الاثني
عشر، وارث ذوالفقار فخر البشر، الهادي المهدي، القائم
بالحق، والداعي الى الصديق المطلق، مولينا صاحب الامر
والعصر والزمان، عليه سلام الله الملك المنان الديان

شهر صفر المظفر ١٣٧٩ هـ ق